

إصدارات أنصار الامام المهدي (ع) / العدد (91)

مع العبد الصالح

الجزء الاول

أجوبة نيّرة في معارف شتى ونصائح ورؤى ملكوتية لا غنى لمؤمن بالله عنها عبر حوار مباشر مع قائم آل محمد السيد أحمد الحسن (ع) نضعها بين يدي السائرين الى الله

إعداد وقلم

أبو حسن

(متن - ترجمه)



الطبعة الاول

1438 هـ - 2017 م - 1396 ش

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع)

يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

www.almahdyoon.org

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام کتاب	در محضر عبد صالح ۷ جلد (1)
نویسنده	ابوحسن
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (ع)
نوبت انتشار	دوم
تاریخ انتشار	1396
کد کتاب	1001/2
ویرایش ترجمه	دوم (متن - ترجمه)

مشخصات کتاب اصلی:

نام کتاب: در محضر عبد صالح ۷ جلد (1)
گردآورنده: ابوحسن
نوبت چاپ: دوم
تاریخ انتشار: 1396 ه. ش. ، 1438 ه. ق. 2017 م.

سوالی از اعلاء السلام در مورد کتاب مع عبد الصالح

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

هرسال در خیر وعافیت باشید وعید فطر مبارک . از خداوند خواستارم که باخیر وبمن وپیروزی بفضل ورحمتش سپری شود.

خواهر گرامی Ansariyat Ahmed اینگونه از من سوال کرده بودند:

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، شیخ بزرگوار سوالی از شما دارم خدا توفیقتان دهد.
داشتم کتاب "مع العبد الصالح 2" (همگام با بنده صالح 2) را می خواندم وهرگاه آن را می خواندم از خود می پرسیدم که:

چگونه توانستید متون وجوابهای سید احمد الحسن وآنچه را در کتاب نقل کردید به یاد آورید؟ آیا به صورت متنی از سید نقل شده ویا مضمون کلام سید هستند؟ اگر نگارشی بوده خواهش میکنم چگونگی یاد آوری این مقدار از جوابهای مفید سید احمد الحسن علیه السلام را بگویید؟ آیا به طور مستقیم در حالی که سید می فرمودند یاد داشت می کردید؟ چون وقتی کتاب را میخوانم طریقه کلام سید وکلمات ارزشمند وی را که در دیگر کتب وی به آن عادت کردیم، تشخیص می دهیم وبه خودم می گویم معقول نیست که جوابها،مضمون آنچه سید گفته است باشد.واین سوال از باب استفسار است و ان شاءالله می خواهیم از شما استفاده کنیم ویاد بگیریم.خدا شما را توفیق دهد.

خداوند گواه است که وقتی کتاب را می خوانم بخاطر فائده ای که از آن می برم برای شما دعا می کنم واین کتاب به عطش مرا بوسیله کلمات سید که نقل شده اند سیراب می کند واحساس میکنم که سید آنها را در گوش من زمزمه می کند وبه همین سبب خواستم از شما درباره نقل دقیق آنها پرسم.و واقعا تصور می کنم که وقتی آنها را می خوانم ،سید آنها را گفته است چون در رساندن معلومات به خواننده خیلی دقیق هستند همان گونه که کلام سید معروف است.کلام وی سهل ممتنع است.

التماس دعا وخداوند جزای خیر به شما عطا فرماید .

جواب: /

کتاب همگام با بنده صالح (مع العبد الصالح) دو جزء آن مشتمل بر جوابهای سید احمد به صورت مکتوب است نه بصورت مضمون وبدون هیچ تصرفی . ولی به فضل پروردگار از همان دیدار نخست حرص این را داشتم که همه چیز را از او جمع آوری کنم چون اعتقاد داشتم که این امر کمترین حق او است که بر گردن ما مومنان نسبت به او است وبرما واجب است که به آن وفا کنیم.

طبیعتاً اگر وجود ایشان نبود امکان این وجود نداشت که همه آن جوابهای نورانی را به دقت ، حکمتها ونصائح ومعارف الهی درون آنها که دو جزء کتاب آن را در برداشتند را جمع آوری کنم .

من در این جا به اختصار داستان کتاب را می آورم.

جوابها را در پوشه هایم نگه داری می کردم وهیچ کس حتی مؤمنان را از آنها با خبر نمی ساختم مگر آنچه که او اجازه آن را می دادتا اینکه به من خبر داد که جوابها را در کتاب جمع آوری کنم که مؤمنان وطالبان حق از آن استفاده کنند.وخود ایشان مقدمه ای برای کتاب نوشت ومن چند روزی را مشغول مهیا کردن آن کردم وکتاب را که سوالات وجوابهای جزء اول را در برداشت تقدیم ایشان کردم و از آن آگاه شد وبه گون ای که به دست مردم است مرتب فرمودند.

به یاد دارم وقتی کتاب را خدمت ایشان دادم زیر آن اسم خودم را نوشته بودم چون می دانستم چیزی انجام نداده ام بلکه آنچه در کتاب بود تنها جوابها وکلام ایشان بود. ولی ایشان کتاب را که تصحیح کرده بودند به من باز گردانید واسم مرا روی آن نوشته بود واز ایشان درخواست کردم که آن را ننویسند ولی با کرم وبخشش خود قبول نکرد ویادم می آید به من این گونه فرمود:روزی می آید که آنچه را که کتاب وعلومی را که در بر دارد به مرسل بدون ،درست مانند روایات اهل بیت علیهم السلام متهم می کنند وگفته خواهد شد که آنچه دراین کتاب است نوشته احمد الحسن نیست وخداوند بر آنچه می گویم گواه است.

این سخن ضربه ای به من وارد کرد؛ چون تصور می کردم که این گونه اتهامات که سخنان ائمه ومعارف آنها بدان گرفتار آمدند با آمدن مهدی اول (ع) به پایان می رسد.ولی سخن او این تصور را از ذهن من پاک کرد وبا خود گفتم: شاید این امر در زمان مهدی سوم یا چهارم توسط بعضی فریب خوردگان حاصل شود وحتى لحظه ای به ذهنم خطور نمی کرد که این امر اتفاق افتد در حالیکه صاحب معارف درون کتاب هنوز زنده باشد.

مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه).....3

لذا در حقیقت امروز از شنیدن مقوله بعضی از منافقان - خداوند آنها را رسوا کند- و سخن آنها مبنی بر اینکه کتاب " مع العبد الصالح " - همه آن یا بخشی هایی از آن- نوشته احمد الحسن نیست، شگفت زده نمی شوم

هرچه در جزء اول اتفاق افتاد درست مانند آن در جزء دوم رخ داد. و هر دو جزء کتاب از عبد صالح و برای اوست صلوات الله وسلام علیه.

و در آخر می گویم :

شخصاً کتاب همگام با بنده صالح را دارای دو وجه می دانم:

1- آنچه برای مردم ظاهر شد ؛ کتابی که در بردارنده معارف و حکم و پندهایی الهی است.

2- وجهی که مخفی بوده و تاکنون هم مخفی است. منظورم تعلیم و صبر و وقتی است که این معلم الهی برای تعلیم جاهلان صرف میکنند که برای نمونه یک مورد را در اینجا ذکر میکنم:

یکبار از ایشان سوالاتی می پرسیدم و این پرسش و پاسخ تا نیمه های شب طول کشید بعد از اینکه جواب را تمام فرمودند از من بخاطر تاخیرم و گرفتن وقتم معذرت خواهی کرد و فرمود: اجاره بده افطاری بخورم. در آن موقع دریافتم که ایشان روزه است!

در حقیقت، واژه هایی نمی یابیم که جانب انصاف را با این مربی و معلم الهی رعایت کنند، یا ارزش او را معرفی نمایند و همه چیزی که در اختیار دارم دعایم از ته قلب برای اوست که او را حفظ نماید و یاری رساند و به او تمکین بخشد و خداوند من و شما را عاقبت بخیر فرماید.

والحمد لله رب العالمین .علاء السالم

لینک مطلب :

<http://almahdyoon.co/ir/showthread.php?t=31898>

الاهداء

عن كلیمه موسی بن عمران (ع) .. وفتاه یوشع بن نون (ع)

في رحلتها الالهية للتعلّم .. قال تعالى : ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا﴾ الكهف: 65.

خداوند متعال درباره‌ی هم‌سخن خود موسی بن عمران ۷ و شاگردش یوشع بن نون ۷ در سفر الهی آنها برای علم آموزی می‌فرماید: «در آنجا بنده‌ای از بندگانمان را که رحمت خویش را بر او ارزانی داشته بودیم و خود به او دانش آموخته بودیم، یافتند».

إنه إذن (العبد الصالح) و (العالم) كما أسماه الله سبحانه ..

لذا او «عبد صالح» و «عالم» است، همان طور که خدای سبحان او را چنین نام نهاده

إليك يابن البتول الطاهرة أمد يداً وهي على الرغم من سواد وجه صاحبها بذنوبه، لكن يقينه أنكم لا تردون يداً مدت إليكم.

ای فرزند بتول طاهره ۱۱ دستم را به سوی تو دراز می‌کنم؛ اگر چه صاحبش به دلیل گناهانش روسیاه است ولی یقین دارد که شما دستی را که به سوی‌تان کشیده شده، رد نمی‌کنید.

أحمد .. أيها المجمع الطاهر لبحري (علي وفاطمة) عليهما السلام ..

احمد! ... ای مَجْمَع پاک دو دریای «علی و فاطمه»

إليك يا معلم الانبياء ..

به سوی تو ای آموزگار انبیاء

روحي فداك .. إليك أهدي ما جمعته من بحر كلامك العذب المعين .. وما أراني إلا كناقل التمر إلى هجر أنصارك الكرام.

جانم به فدایت آنچه از دریای سخنان شیرین و گواری شما گرد آورده‌ام، به شما هدیه می‌کنم و خود را بیش از کسی که خرما نزد انصار گرامی شما می‌برد، نمی‌دانم.

مع اعتذاري لجرأتي وقلة حيائي ... المقصر في حقكم

از جسارتی که به خرج داده‌ام و بابت کم‌شرمی‌ام پوزش می‌خواهم

بسم الله الرحمن الرحيم

تقديم :

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على خير خلقه وسادة بريته محمد وآله الطاهرين الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.

ربي اشرح لي صدري، ويسر لي أمري، واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي .. لم تنهرب مني الكلمات مثلما في التقديم الذي كان آخر محطات هذا السفر كتاباً، لا لشيء سوى أنني أصبحت فريداً ولم يكن بين يدي شيء من كلامه (ع) يخص التقديم لأكتبه بعد أن كانت كلماته أمامي في كل محطات هذا الكتاب في مسائله المعرفية المتنوعة.

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي...» (خدای من! سینهام را گشاده گردان، و کار مرا آسان ساز و گره از زبان من بگشای، تا گفتار مرا دریا بند...).

چرا کلمات در نوشتن از من گریزانند همانند مقدمه‌ای که در آخرین ایستگاه این سفر بود؛ دلیل آن چیزی نیست جز این که تنها ماندم. بعد از این که در تمام ایستگاه‌های این کتاب در مسایل گوناگون معرفتی کلمات ایشان پیش روی من بود، چیزی از فرمایش ایشان که بتوانم آن را تقدیم کنم، در برابرم نبود.

أما قصة الكتاب .. (مع العبد الصالح).. فهو بكلمة واحدة: (منه وإليه). - منه .. لأنه كان المجيب على عظام الأمور التي سألته عنها، ونقلت السؤال والجواب هنا، والإجابة عن العظام باب كبير يمكن أن يُعرف به القائم (ع) لو كان الناس يصدقون كلام آباءه الطاهرين. - وإليه .. لأنه كان الصدر الرحب والواسع الذي كان يتحملني رغم جهلي وعدم صحة حتى سؤالي أحياناً ، ورغم شدة الظروف وقساوة الدنيا وأهلها على بقية آل محمد (ع).

و اما داستان این کتاب «در محضر عبد صالح» در یک کلام، «از اوست و به سوی اوست» . - از اوست زیرا او پاسخگوی مسایل سترگی بود که از ایشان سؤال نمودم. این پرسش و پاسخ را نقل کرده‌ام. جواب دادن به مسایل پیچیده، دروازه‌ی بزرگی است که با آن می‌توان قائم را شناخت؛ البته اگر انسان گفتار پدران پاکش را تصدیق نماید.

- و به سوی اوست زیرا او با سینه‌ای فراخ و رویی گشاده، مرا با همه‌ی جهل و نادانی‌ام و حتی با وجود نادرستی برخی از سؤال‌هایم، تحمل نمود؛ با وجود سختی شرایط و بی‌رحمی دنیا و اهل آن،

نسبت به بازماندهی آل محمد.β.

أما لماذا (العبد الصالح) دون غيره من بقية أسمائه المعروفة عند أهل السماء؟ فالأنة الاسم الذي أسماه ربّه لَمَّا كان به معلماً للأنبياء ورائداً في طرق السموات فضلاً عن عالم الدنيا الذي لم ينظره خالقه مذ خلقه، ولو كان ذا اعتبار عنده ما أُوذي صلحاء عباده فيه.

اما چرا نام «عبد صالح» و نه دیگر نامهای ایشان را که نزد اهل آسمان معروف است، انتخاب نمودم؟

زیرا این نام، همان اسمی است که پروردگارش او را به آن نامید؛ هنگامی که او معلم انبیاء و پیش‌آهنگ راه‌های آسمان‌ها - علاوه بر عالم دنیا - بود؛ همان دنیایی که آفریننده‌اش از زمانی که آن را خلق کرده، نگاهی به آن نینداخته است و اگر دنیا برای او اعتباری داشت، صالح‌ترین بندگان در آن آزار و اذیت نمی‌شدند.

وسيد مظلومي زماننا هذا هو العبد الصالح .. أحمد، ليس لأنه قد حورب من قبل قوم يدعون ولاية آبائه فحسب، ولا لأنهم أفتوا بقتله وقتل من يؤمن به، ولا لكفرهم بكلمات الله وآياته وروايات الأئمة الطاهرين، بل لأنّ بين جنبيه وقلبه علماً جماً ونوراً يضيء، لا تسعه سماوات سبع فضلاً عما دونها، هي صدور آل محمد، صدور عرفت الله فخشعت، وخشعت له فذلت، ورأت مجرد النظر لأنفسها ذنباً فاغرورقت العيون بالدموع في سواد الليل عند سكون أنفاس أهل الدنيا وضجيجها، بل تضيق بتلك الصدور الكلمات خجلاً من رب رحيم وتختق عن التعبير وعن وصف حالها بين يدي ربها، فرفعها الله وطهرها، فكانت خزنة علمه، ومعادن حكمته، ونوره وبابه الذي منه يؤتى، ومناراً يضيء درب السالكين رغم وعورة الطريق وخطورته، بل التوحيد - غاية الخلق وهدفه - الذي هو بلا شك أدقّ من الشعرة وأحدّ من السيف كما ورد، بهم يكشف دقائقه، وتعرف مقاصده، فيحقق المرء بفضلهم هدف مجيئه، وغاية خلقته، وأعلى أمانيه وصبوته، لا بياناً منهم فقط بل يبقى الإمام منهم ممسكاً بأيدي المؤمنين حتى يوردهم رضوان الله، ولا تنقبض تلك اليد الكريمة - وحاشاها - الا حيث يقبض الانسان يده عنها والعياذ بالله، فكان بحق كرم الله في أرضه، ولطفه وآيته في خلقه.

عبد صالح احمد، سرور مظلومان زمان ما است؛ نه به این جهت که از سوی قومی که ادعای ولایت پدران‌ش را دارند مورد ستیز و دشمنی قرار گرفته، و نه از این جهت که آنها به قتل او و کسانی که به او گرویده‌اند فتوا صادر کرده‌اند، و نه به خاطر کفرورزی آنها نسبت به کلمات خدا و آیات الهی و روایات ائمه‌ی طاهرين.β، بلکه به این سبب که در وجود و قلبش دانشی انباشته و نوری تابنده است

که آسمان‌های هفتگانه را گنجایش آن نیست، چه برسد به فروتر از آنها. سینه‌های آل محمد α این چنین است؛ سینه‌هایی که خدا را شناختند، ترس و فروتنی پیشه نمودند، و نگریستن به خود را گناه به شمار آوردند؛ بنابراین در سیاهی شب و هنگام آرام گرفتن جان‌های اهل دنیا و خاموشی هیاهوی آنها، چشمان‌شان پر از اشک شد؛ حتی کلمات در آن دل‌ها به دلیل شرمی که از خدای مهربان خود دارند، تنگ می‌شوند و از بیان تعبیر و وصف حالشان در پیشگاه خدای خود ناتوان می‌شوند. خداوند نیز (مقام) آن‌ها را بالا برد و پاک نمود؛ پس خزانه‌ی علمش، معدن حکمتش و نور و درگاهی شدند که از آن ورود می‌یابند و چراغی شدند که راه پویندگان را با وجود درستی راه و خطرناکی مسیر روشن می‌نمایند. توحید- غایت و هدف آفرینش- همان طور که در روایات آمده، بی‌گمان نازک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر است. نکات ظریف و باریک توحید به وسیله‌ی آنها شناخته می‌شود، و مقاصدش از طریق ایشان هویدا می‌گردد. انسان به فضل ایشان هدف از آمدنش، غایت خلقتش و گرانبه‌ترین آرزوهایش را درک می‌کند و محقق می‌سازد. آنها فقط به روشنگری امور اکتفا نکردند بلکه هر امامی از ایشان دست مؤمنین را می‌گیرد تا آنها را به حریم رضوان الهی وارد کند. این دست پرکرم عقب کشیده نمی‌شود- و حاشا که چنین باشد- مگر این که انسان- پناه بر خدا- خود، دستش را عقب بکشد؛ پس به حق، کرامت خدا در زمینش و لطف و نشانه‌ی او در میان خلقتش است.

فلماذا إذن يحارب الإنسان من يفعل له كل ذلك، أ لأنه يريد نجاته؟! سبحانك يا رب. وليس لأن أهل هذا العالم كان الأحرى بهم استقبال هذا الداعي الإلهي الذي به يحققون غايتهم وهدفهم ولكنهم فعلوا العكس فظلموه، ليس هذا فقط، بل لأنه الآتي بال (27) حرفاً من علوم المعرفة الإلهية التي أذن الله بها لعباده ليعرفوه بها مما ضيع الخلق حظه عن تعلمها من آبائه الطاهرين، الذين لم يبثوها لقوم ما عرفوهم ولا قدروا الله حق قدره فيهم، وإذا كان الداعي هو قائم آل محمد، مجمع البحرين الذي قصده موسى (ع) في رحلته للتعلم، ومن اعتبر أن إنفاق الحقب والدهور دون لقائه أمراً يستحق تنكب عناء السفر والمسير (أو أمضي حقياً)، فكم ستكون الخسارة عندئذٍ، والناس مصرّة اليوم على حربه والتنكر له !!

پس چرا انسان با کسی که چنین کاری را برایش انجام می‌دهد به دشمنی و لجاجت برمی‌خیزد؟! آیا به این دلیل که او در پی نجاتش است؟! سبحانک یا رب! آیا این طور نیست که برای اهل این دنیا این گونه سزاوارتر باشد تا از این دعوت‌کننده‌ی الهی که به همراه وی نهایت آرزو و اهدافشان محقق می‌شود، استقبال کنند؟! در حالی که بر خلاف آن عمل کردند و به او ستم روا داشتند! نه فقط به این دلیل، بلکه از آن رو که ایشان با 27 حرف از علوم معرفت الهی که خدا به وسیله‌ی آنها به بندگان خود اجازه داده که او را بشناسند، آمده است. مردم حظّ و بهره‌ی خود برای فراگیری این علوم از پدران طاهرش را از کف دادند (زیرا) آنها (ائمه‌ی اطهار) این معارف را برای قومی که آنها را شناختند و حق خداوند را در مورد آنها به جای نیاوردند، بیان

نمودند. اگر دعوت‌کننده، همان قائم آل محمد است، و او همان مجمع البحرینی است که موسی ۷ در سفر علم‌آموزی خود به دنبالش بود و نظرش بر آن بود که اگر روزگاری دراز صرف یافتن مجمع البحرین کند، ارزش آن را دارد که رنج سفر و طی مسیر را به جان بخرد (أو أمضى حُقباً)، در آن صورت خسارت چه سنگین خواهد بود که مردم، امروزه بر مبارزه با او و مردود شمردنش اصرار بورزند!!

العبد الصالح .. حقيقة تتوضح بجلاء في هذا الحوار لما يرى الانسان طهارة هذا المخلوق، وعظم خلقه، وشدة تواضعه، ونور حكمته، وبعد غوره وهو يتحدث في أرفع الحقائق عبر أسلوب يتنزل فيه حتى يستوعبه عبد مثلي، إنه ولي الأمر الرحيم والمربي الكريم، وفي هذا درس كبير لنا جميعاً ونحن ندعي الاقتداء به والسير على نهجه، وكم له في كل ما يصدر عنه دروس ودروس، ولكن ما أكثر عبره وأقلّ المعبرين بها، نسأله سبحانه العفو عن التقصير في حقه.

عبد صالح حقیقتی است که در این گفت و گو به روشنی نمایان می‌شود؛ آن هنگام که انسان، پاکی این مخلوق را می‌بیند؛ و خُلق عظیم، شدت فروتنی، نور حکمت و درک عمیق او را مشاهده می‌نماید، در حالی که ایشان معارف و حقایق بسیار بلندپایه را به صورتی بسیار ساده و قابل فهم ارائه می‌نماید به طوری که بنده‌ای چون من بتواند آن را فراگیرد. او، ولی امری مهربان و مربی بخشنده‌ای است، و در این، درسی بزرگ برای همه‌ی ما است؛ کسانی که مدعی اقتدا به او و حرکت در مسیر اویم. در هر آنچه از ایشان صادر می‌گردد، چه درس‌های فراوانی نهفته است ولی افسوس که چه بسیار است عبرت‌هایش و چه اندک‌اند عبرت‌گیران! از خداوند سبحان بابت کوتاهی در حقش طلب عفو و بخشش داریم.

إذن ، هي محاولة في استخراج الكنوز من ذلك الصدر الطاهر وما يحويه من كنوز المعرفة التي أحد مفتاحها السؤال، فكانت الاجوبة المنيرة منه على أسئلة وجهتها إليه، وآثرت بفضله سبحانه نقلها إلى الناس بعد فهرستها عبر محطات خمس فكانت كالآتي:

این کتاب تلاشی است برای استخراج گنج‌هایی از آن سینه‌ی پاک؛ از خزانه‌ی علوم و معارفی که دربرگرفته است؛ که یکی از کلیدهای آن پرسش است. این جواب‌های روشنگرانه در پاسخ به پرسش‌هایی که از ایشان نموده‌ام، توسط خود ایشان ارائه شده است که به فضل الهی آنها را پس از تقسیم بندی به پنج ایستگاه به شرح زیر، نقل نموده‌ام:

1- ما يتعلق بالقرآن الكريم. - آنچه متعلق به قرآن کریم است .

2- ما يتعلق بالروایات. - آنچه متعلق به روایات است .

3- ما يتعلق بالعقيدة. - آنچه متعلق به عقیده است .

4- ما يتعلق بالمناظرات والبحوث. - آنچه متعلق به مناظرات وبحث وگفتگوست.

5- ما يتعلق بالنصائح العامة وكلامه. - آنچه متعلق به نصایح عامه وکلام او است .

كل ذلك كان بعد أن سألته (ع) ذات مرة، فقلت: (أحياناً ينقل إنسان شيئاً للآخرين كـبعض المعارف الإلهية، ولكن هو مطمئن أنه لا يعيشها أو غير مطبق ما فيها، فهل هذا مقبول؟ فقال (ع): رسول الله محمد (ص) قال: رحم الله امرءاً سمع مقالتي ووعاها ونقلها للناس فرب ناقل فقه لمن هو أفقه منه. ثم قال: هل يكفيك هذا؟ قلت: نعم).

همه‌ی اینها پس از آن بود که یک بار از ایشان پرسیدم: «گاهی اوقات انسان پاره‌ای از برخی معارف الهی را به دیگران منتقل می‌کند در حالی مطمئن است خودش آنها را به کار نبسته و به آنها عمل ننموده است. آیا چنین چیزی مورد قبول است؟». ایشان فرمود: «پیامبر اسلام حضرت محمد می‌فرماید: (رحم الله امرءاً سمع مقالتي ووعاها و نقلها للناس، فرب ناقل فقه لمن هو أفقه منه) (خدا رحمت کند کسی را که سخن مرا بشنود و آن را به خاطر بسپارد و به دیگران برساند، که چه بسا ناقل فقهی است که آن را برای کسی که از او فقیه‌تر است نقل می‌کند). سپس فرمود: «آیا این برای تو کافی نیست؟». گفتم: «آری!».

فإن لم أرحم حالي بدرائتي لكلامه وما دوتته منه، فلعل الله يرحمني بفضله من خلال نقلي وروايتي لمن هو أفقه مني عنه، عسى من يصله الكلام ينتفع به ويكون من أهله وحملته، كيف وقد حرصت على تدوين الأجوبة بلا إضافة أو تصرف، وإيصالها إلى الناس كما سمعتها منه مباشرة، وقد عرضتها عليه حينذاك فكانت كما يريد صلوات ربي عليه. على أني أعتذر إليه مما علقت قبل نقل كلامه عادة، وبعده أحياناً؛ لأجل التهيئة للجواب مرة، والتوضيح والإلفات أخرى.

والسلام على العبد الصالح أحمد الحسن ممن أحبه بقلبه وروحه ويرجو الله نصرته والسعي بين يديه بفضله وكرمه إنه ولي المؤمنين. والسلام على المؤمنين والمؤمنات ورحمة الله وبركاته.

پس اگر به حال و وضع خودم در فهم کلامش و آنچه از ایشان تدوین نموده‌ام رحم نکنند شاید خداوند به واسطه‌ی فضلش بر من به دلیل نقل و بازگویی مطالب برای کسی که از من فقیه‌تر است، مرا مشمول رحمتش قرار دهد. امید است کسی که این سخنان به او می‌رسد، از آن سود جوید و از اهل

و حاملان آن گردد. من بر تدوین پاسخها بدون اضافه نمودن یا دخل و تصرف در آن و رساندنش به مردم به همان صورتی که از ایشان به طور مستقیم شنیدم، اهتمام ورزیدم، سپس مطالب را خدمت ایشان عرضه کردم، و مطالب همان طور بود که ایشان که صلوات خدا بر ایشان باد، خواسته بودند. با این حال من از ایشان بابت توضیحی که معمولاً قبل از نقل سخن ایشان و احیاناً پس از آن روا داشته‌ام پوزش می‌جویم، چرا که این کار را بعضاً با هدف زمینه‌سازی برای پرداختن به جواب، و یا به قصد ارائه‌ی توضیح و نقطه‌نظر دیگری صورت داده‌ام.

سلام و درود بر عبد صالح احمد الحسنؑ از سوی کسی که با دل و جان او را دوست می‌دارد، و طلب یاریش را از خداوند دارد و به فضل و کرم الهی، سعی و تلاش در پیشگاهش را امید بسته است، که خداوند سرپرست مؤمنان است؛ و سلام و درود بر مؤمنین و مؤمنات و رحمت الله و برکاته.

والحمد لله وحده.

6 جمادى الثانية 1431

أبو حسن

قال العبد الصالح (ع) : " إذا أصبحتم تحصنوا بالله ، وإذا أمسيتم التجأوا إلى كهف الله "

" تمسك بالذي فطر كل شيء وأعطى كل شيء خلقه ، واقبل كل ما يخبرك به سبحانه تعرف كل شيء منه ولن تضيع ، ولن تضل ولو ضاع وضلّ أهل الأرض بأجمعهم "

صبح هنگام به خدا پناه برید و شب هنگام را با پناه آوردن به پناهگاه خدا شروع کنید به آن کسی که همه چیز را پدید آورده و آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، تمسک جوی و هر آنچه خداوند سبحان تو را به آن آگاه می‌سازد پذیرا باش تا هر چیزی را از او بدانی و هلاک و گمراه نگردی، حتی اگر تمام اهل زمین جملگی هلاک و گمراه شوند

* * *

أضع بين يدي " أنصار الله " هذه الدرّة الثمينة عساها تكون منهاج عمل لنا جميعاً ..

این جواهر گرانبها را پیش روی «انصار الله» می‌نهم، امید که شیوهی عمل همه‌ی ما باشد

عن عبد السلام بن صالح الهروي ، قال : (سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا (ع) يقول : رحم الله عبداً أحيا أمرنا . فقلت له : وكيف يحيي أمركم ؟ قال : يتعلم علومنا ويعلمها الناس ، فإن الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا ..).

عبد السلام بن صالح هروی می‌گوید: شنیدم امام رضاؑ می‌فرماید: «رحمت خدا بر بنده‌ای که امر ما را زنده کند». به آن حضرت عرض کردم: «چگونه امر شما را زنده کند؟» فرمود: «دانش‌های ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد، که اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را می‌دانستند، از ما پیروی می‌کردند».

منبع: عیون اخبار الرضاؑ: ج 2، ص 275

* * *

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، مالك الملك، مجري الفلك، مسخر الرياح، فلق الإصباح ديّان الدين، رب العالمين. الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها، وترجف الأرض وعمّارها، وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها. اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد، الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يأمن من ركبتها ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق، والمتأخر عنهم زاهق، واللازم لهم لاحق.

* * *

المحطة الأولى :

ما يتعلق بالقرآن الكريم

• **وقفه مع نصوص المسلمين ومقارنتها بما بين أيديهم من القرآن اليوم ..**

قبل التعرض للسؤال والاجابة في هذا الموضوع لابد من وقفة مختصرة لقول كلمة ..

يعتقد البعض بأنّ أيّ قول يُشمّ منه رائحة المساس - فضلاً عن التلميح - بنسخة القرآن الموجودة بين أيدي المسلمين اليوم أعني طباعة فهد، فهو قول يؤدي إلى كفر صاحبه وبطلانه وخروجه عن ريقه التوحيد إلى مصاف الإلحاد والزندقة.

ايستگاه اول: مسایل مربوط به قرآن کریم

• **درنگی در متون موجود بین مسلمانان و مقایسه‌ی آن با قرآنی که امروزه در اختیار دارند....**

قبل از ارائه‌ی پرسش‌ها و پاسخ‌های مربوط به این موضوع، باید به اختصار نکاتی چند را متذکر شوم:

برخی افراد معتقدند، هر سخنی که از آن بوی دستکاری در قرآنی که امروزه در دسترس مسلمانان قرار دارد یعنی قرآن چاپ فهد، بیاید، گفتاری است که باعث کفر گوینده‌اش می‌شود و او را از محدوده‌ی توحید خارج می‌سازد و به وادی الحاد و بی‌دینی می‌کشاند؛ چه برسد به آن که به صراحت آن را بیان نماید!

إلا أن وقفة سريعة على النصوص المتوفرة بين أيدي المسلمين بكل مذاهبهم وفرقهم يكشف عن حجم المجازفة والشطط الكبير لدى هذا القائل؛ إذ هو لا يعدو أن يكون مسلماً يدعي التسنن أو التشيع، أعني التسنن الشيعي والتشيع المرجعي، وكلاهما يرويان ويصرحان في نصوص يصعب استقصاؤها بوقوع النقصان والزيادة: التبديل بكلمات أو بحروف أو سقوطها وزيادتها، وهذا نموذج منها للتدليل فقط. فمما روي عن طرق السنة أنّ رسول الله (ص) قال: (من سرّه أن يقرأ القرآن غصاً كما نزل فليقرأه على قراءة ابن أم عبد).

توقفی کوتاه بر متونی که امروزه در دسترس مسلمانان می باشد از هر مذهب و فرقه ای - از زیاده روی و گزافه گویی بسیار زیاد گوینده ی این سخن، پرده برمی دارد. حتی چه بسا نتوان او را مسلمانی که ادعای تسنن یا تشیع می کند، به شمار آورد (منظور من تسنن شیخ گرا و تشیع مرجع گرا است) زیرا هر دو گروه در متون بسیار زیادی که گردآوری و بررسی همه ی آنها دشوار است، به وقوع کمی و زیادی در قرآن یعنی جابه جایی واژه ها یا حروف یا جاافتادگی و اضافه کردن به آنها، روایت و تصریح کرده اند. روایات زیر صرفاً نمونه هایی به عنوان شاهد و دلیل می باشند:

از طرق اهل سنت نقل شده که پیامبر α فرمود: «من سرّه أن يقرأ القرآن غصاً كما نزل فليقرأه على قراءة ابن أم عبد.» (هر کس دوست دارد قرآن را تر و تازه، همان طور که نازل شده است قرائت کند، آن را مطابق قرائت ابن ام عبد (عبد الله بن مسعود) بخواند)¹.

وعلى هذا يكون ابن مسعود من خير الصحابة الذين حفظوا القرآن، ثم إنهم يروون عن ابن مالك أنه قال: (أمر بالمصاحف أن تغير، قال: قال ابن مسعود: من استطاع منكم أن يغلّ مصحفه - أي يخفيه - فليغله فإنّ من غلّ شيئاً جاء به يوم القيامة، قال: ثم قال - ابن مسعود - قرأت من فم رسول الله (ص) سبعين سورة، أفأترك ما أخذت من في رسول الله (ص)).

بر این اساس اگر چه ابن مسعود از برترین صحابه ای است که قرآن را حفظ کرده، ولی خود آنها از ابن مالک روایت می کنند که گفت: «دستور داده شد که قرآن ها تغییر داده شوند. وی گفت: ابن مسعود گفت: هر کس از شما که می تواند قرآنش را مخفی دارد، چنین کند زیرا هر کس چیزی را پنهان دارد، آن را روز قیامت با خود خواهد آورد. سپس ابن مسعود گفت: از دهان رسول خدا هفتاد سوره قرائت کرده ام، آیا آنچه را که از دهان رسول خدا گرفته ام، ترک کنم؟»²

¹ - مسند احمد: جلد ۱ صفحه ۷ ؛ سنن ابن ماجه: جلد ۱ صفحه ۴۹ حدیث ۱۳۸ ؛ و مصادر بسیار دیگر. آن طور که احمد محمد، شارح مسند احمد می گوید سندش صحیح است. همچنین ابن داوود و ابن کثیر در تفسیر روایت نموده اند و ابن سعد در طبقات همین معنی را روایت نموده است. هیشمی می گوید: «احمد و بزار و طبرانی آن را روایت نمودند و در آن عاصم ابن ابی نجد از نظر حسن الحدیث بودن ضعیف است و بقیه ی رجال احمد، صحیح هستند، و رجال طبرانی غیر از فرات ابن محبوب که ثقه است، صحیح می باشند». مجمع الزوائد: جلد ۹ صفحه ۲۸۸ و ۲۸۹

² - مسند احمد: جلد ۱ صفحه ۴۱۴.

ومعنى الحديث واضح وهو أن ابن مسعود يرى أن القرآن الذي كتبه عثمان ناقص، أو حدث فيه بعض التغير على الأقل، قال ابن حجر: (وكان ابن مسعود لما حضر مصحف عثمان إلى الكوفة لم يوافق على الرجوع عن قراءته ولا على إعدام مصحفه، فكان تأليف مصحفه مغايراً لتأليف مصحف عثمان).

معنای حدیث روشن است؛ ابن مسعود معتقد بود قرآنی که عثمان نوشته ناقص یا حداقل در آن برخی تغییراتی روی داده است.^۳ ابن حجر می‌گوید: «وقتی مصحف عثمان به کوفه آمد، ابن مسعود از قرائت خود دست برنمی‌داشت و به از بین بردن مصحف خود نیز راضی نبود. نگارش مصحف او با شیوهی نگارش مصحف عثمان تفاوت داشت»^۴.

وفي الوقت الذي يروون فيه قول النبي (ص) في حق مصحف ابن مسعود ويصححونه، يروون أيضاً ما فعله عثمان بابن مسعود لما قرر إحراق المصاحف كلها عدا نسخته التي زودته بها حفصة كما سيتضح، وراح ابن مسعود ضحية القرار الجائر فقتل بعد أن لاقى ما لاقى.

آنها از یک سو سخن رسول خدا دربارهی قرآن ابن مسعود را روایت می‌کنند و آن را صحیح می‌شمارند، و از سوی دیگر آنچه را عثمان با ابن مسعود انجام داد نیز روایت می‌کنند؛ یعنی وقتی عثمان تصمیم گرفت همه‌ی قرآن‌ها به جز قرآن خودش را که حفصه به وی داده بود، بسوزاند (این مطلب در قسمت های بعدی توضیح داده خواهد شد). ابن مسعود قربانی این تصمیم ظالمانه شد و پس از آن مصائبی که بر سرش آمد، جان باخت.^۵

وقد يكون السبب في أن يفعل به كل ذلك أن مصحفه قد أوضحه بقوله: (قرأت على رسول الله (ص) سبعين سورة، وختمت القرآن على خير الناس علي بن أبي طالب (ع)).

دلیل همه‌ی بلاهایی که بر سر او آمد این بود که وی مصحف خود را چنین توصیف کرده بود: «بر رسول خدا هفتاد سوره قرائت کردم، و قرآن را بر برترین مردم علی بن ابی‌طالب ختم نمودم»^۶.

^۳ - به کتاب فتنه‌ی گوساله سید احمد الحسن ۷ جلد دوم رجوع نمایید.

^۴ - فتح الباری: جلد ۹ صفحه ۳۶.

^۵ - یعقوبی در تاریخ خود جلد ۲ صفحه ۱۷۰ می‌گوید: ابن مسعود در کوفه بود و زیر بار نرفت که مصحف خود را به عبدالله بن عامر بدهد؛ و عثمان به او نوشت که عبدالله بن مسعود را نزد من بفرست چرا که تباهی به این دین و فساد به این امت راه ندارد. پس عبدالله در حالی که عثمان خطبه می‌خواند به مسجد وارد شد. عثمان گفت: اکنون جانوری سیاه بر شما وارد شد. ابن مسعود سخنی درشت گفت و به فرمان عثمان او را با پایش کشیدند تا دو دنده‌اش شکست. پس عایشه به حرف آمد و بسیار سخن گفت.

^۶ - معجم الأوسط طبرانی: جلد ۵ صفحه ۱۰۱؛ معجم کبیر: جلد ۹ صفحه ۷۶؛ مجمع الزوائد: جلد ۹ صفحه ۱۱۶.

وعلى أي حال، فعن نقص القرآن عندهم يحدثنا السيوطي، فيقول: (قال أبو عبيد: حدثنا ابن أبي مریم عن ابن لهيعة عن أبي الأسود عن عروة بن الزبير عن عائشة، قالت: كانت سورة الأحزاب تقرأ في زمن النبي مائتي آية فلما كتب عثمان المصاحف لم يقدر منها إلا على ما هو الآن).

به هر حال سیوطی در خصوص عقیده‌ی اهل سنت در خصوص ناقص بودن قرآن می‌گوید: «ابوعبید گفت: ابن ابی‌مریم از ابن لهیعه از ابی‌الاسود از عروه بن زبیر از عایشه نقل کرده که گفت: سوره‌ی احزاب که در زمان پیامبر خوانده می‌شد، دویست آیه داشت. وقتی که عثمان قرآن‌ها را نوشت، چیزی از آن باقی نگذاشت مگر به همان مقداری که الان موجود است»⁷.

وروی أحمد بن حنبل، قال: (حدثنا عبد الله حدثني وهب بن بقیة أنا خالد بن عبد الله الطحان عن يزيد ابن أبي زياد عن زر بن حبیش عن أبي بن كعب، قال: كم تقرأون سورة الأحزاب؟ قال: بضعا وسبعين آية، قال: لقد قرأتها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل البقرة أو أكثر منه وأن فيها آية الرجم).

از احمد بن حنبل روایت شده که گفت: «... از ابی بن کعب روایت شده که گفت: سوره‌ی احزاب را بر چند (آیه) می‌خوانید؟ گفت: هفتاد و چند آیه. گفت: من این سوره را به همراه رسول خدا α به اندازه‌ی سوره‌ی بقره یا طولانی‌تر از آن خواندم و آیه‌ی رجم (سنگسار) نیز در آن بود»⁸.

وتفاجئنا عائشة أيضاً بآية رضاع الكبير، فتقول: (لقد نزلت آية الرجم ورضاع الكبير، وكاننا في رقعة تحت سريري .. وشغلنا بشكاة رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخلت داجن فأكلته). ومن الواضح أن لا وجود لآية الرجم أو الرضاع أو ما أتحننا به الأشعري في الكتاب اليوم.

همچنین عایشه ما را با آیه‌ی «رضاع بزرگسالان» (شیر خوردن مردان از زنان برای محرم شدن) شگفت‌زده می‌کند. وی می‌گوید: آیه‌ی «رجم» و «رضاع کبیر» پس از نزول، در طوماری زیر تخت خوابم قرار داشت و چون ما به (وفات) رسول خدا α مشغول شدیم، بز دست‌آموزی وارد شد و آن را خورد»⁹. واضح است که در قرآن امروزی یا در آنچه اشعری برای ما به تحفه آورده، از آیه‌ی رجم یا

⁷ - الاتقان في علوم القرآن سيوطي: جلد ۳ صفحه ۶۶.

⁸ - مسند احمد بن حنبل: جلد ۵ صفحه ۱۳۲. همچنین بشار عواد در مسندش چنین روایت کرده: «از زر بن حبیش از ابی بن کعب روایت کرده که گفت: سوره‌ی احزاب را بر چند (آیه) می‌خوانید؟ گفت: هفتاد و چند آیه. گفت: من این سوره را به همراه رسول خدا α مانند سوره‌ی بقره یا طولانی‌تر از آن خواندم و آیه رجم (سنگسار) نیز در آن بود». مسند جامع بشار عواد: جلد ۱ صفحه ۵۳

⁹ - محاضرات الأدباء راغب اصفهانی: جلد ۲ صفحه ۴۵۰. همچنین آن را طحاوی روایت کرده و می‌گوید: «مالک از عبدالله بن ابی‌بکر از عمره دختر عبدالرحمان روایت کرده که عایشه گفت: از جمله چیزهایی که خدا در قرآن نازل فرموده بود این

رضاع ، هیچ اثری نیست.

وفي هذا - أعني نقص ما كان عندهم في تلك الأيام عما نزل على رسول الله (ص) من قرآن فضلاً عن مصحف فهد اليوم - روايات كثيرة جداً لست بصدد استقصائها لأن الأمر يطول. ثم كيف لا يكون القرآن ناقصاً بنظرهم - حسب رواياتهم وأخبارهم - وآيات كثيرة يدعيها عمر وغيره ليس لها عين ولا أثر في مصحف فهد اليوم. وهذه بعضها نضمه إلى ما تقدم:

در این خصوص - یعنی ناقص بودن قرآنی که آن زمان در اختیار داشته‌اند نسبت به قرآنی که بر پیامبر α نازل شده بود، چه برسد به قرآن فهد که امروز در اختیار ما است. روایات بسیار زیادی وجود دارد که من درصدد بیان همه‌ی آنها نیستم چرا که مطلب به درازا می‌کشد. حال، چه طور برخلاف اخبار و روایات وارد شده از طرف خودشان، قرآن به نظر آنها ناقص نیست و حال آن که عمر و دیگران مدعی وجود آیات فراوانی شده‌اند که در قرآن امروزی (قرآن فهد) هیچ اثر و نشانه‌ای از آنها یافت نمی‌شود؟! اینها نمونه‌هایی، علاوه بر موارد قبلی، می‌باشد:

1- (الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة بما قضيا من اللذة).¹⁰ وهي آية عمر المفضلة كما هو معروف والتي طالما قال عنها: (لولا أن يقول الناس زاد عمر في كتاب الله لكتبها يعني آية الرجم ..)، وقال أيضاً: (لا تشكوا في الرجم فإنه حق).

(اگر پیرمرد و پیرزن زنا کردند، سنگسارشان کنید چرا که این دو (به حرام) لذت برده‌اند). همان طور که معروف است، این آیه برگزیده و مورد علاقه‌ی عمر بود و او همواره درباره‌ی آن می‌گفت: «اگر مردم نمی‌گفتند که عمر به کتاب خدا (چیزی) اضافه کرده، آن -آیه‌ی رجم- را می‌نوشتم

بود که ده مرتبه شیر دادن مشخص، باعث حرمت می‌شود، بعد منسوخ گردید و پنج مرتبه شیر دادن مشخص جای آن را گرفت و پیامبر α وفات نمود و این آیات از قرآن قرائت می‌شد ...». همچنین قاسم بن محمد و یحیی بن سعید از عمره روایت کرده‌اند که عایشه گفت: «در قرآن نازل شد که محرمیتی نیست مگر با ده مرتبه شیر دادن سپس نازل شد: بعد از پنج مرتبه شیر دادن». اختلاف العلماء طحاوی: جلد ۲ صفحه ۳۱۷. همچنین آن را بغوی در تفسیرش بیان نموده: «عایشه گفت: از جمله آنچه در قرآن نازل شده این بود که ده مرتبه شیر دادن مشخص باعث حرمت می‌شود، بعد منسوخ گردید و پنج مرتبه شیر دادن مشخص جای آن را گرفت و پیامبر α وفات نمود و این آیات از قرآن قرائت می‌شد ...».

¹⁰ - عجلونی گفته: «الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة بما قضيا من اللذة» (اگر پیرمرد و پیرزن زنا کردند، حتماً سنگسارشان کنید چرا که این دو (به حرام) لذت برده‌اند). طبرانی آن را روایت کرده و نیز ابن منده در المعرفه از ابن حنیف از عجماء آورده که این حدیث را از رسول خدا α شنیده است. همچنین نسائی و عبدالله بن احمد آن را در زوائد المسند ذکر کرده‌اند و ابن حبان و حاکم از ابی بن کعب بر آن صحه گذاشته‌اند. احمد آن را از زید بن ثابت به اتفاق عمر و روایت نموده است. همچنین شافعی و ترمذی و سایرین از عمرو از افرادی دیگر روایت نموده‌اند که به این صورت نازل شد و بعد بدون حکمتی نسخ گردید. کشف الخفاء عجلونی: جلد ۲ صفحه ۲۳.

....» وی همچنین گفته بود: «درباره‌ی سنگسار، شکوه نکنید که آن حق است»¹¹.

2- (إن ذات الدين عند الله الحنيفة السمحة لا المشركة ولا اليهودية ولا النصرانية ومن يعمل خيراً فلن يكفروه)¹²

(همانا ذات دین نزد خدا، یکتاپرستی آسان است، نه مشرکی و نه یهودی و نه نصرانی؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، هرگز بدون پاداش نخواهد بود).

3- (لو كان لابن آدم واديان من ذهب لا بتغى ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب ويتوب الله على من تاب).¹³ وغيرها الكثير مما ورد في أمهات كتبهم. بل الأكثر من هذا لما نطالع في كتبهم أنّ بعض سور القرآن في المصحف الذي بين أيديهم اليوم هل ليست بسور عند كبارهم كما يروون، إذ روى الطبراني: (عن

¹¹ - اتقان در علوم قرآنی سیوطی: جلد ۳ صفحه ۶۹. و کسانی که آیه را از عمر روایت نموده‌اند: بخاری در صحیحش: جلد ۸ صفحه ۲۵ و ۱۱۳ و ۱۵۲؛ مسلم در صحیحش: جلد ۵ صفحه ۱۱۶؛ احمد بن حنبل در مسندش: جلد ۱ صفحه ۲۳، ۲۹، ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۰ و ۵۵ و جلد ۵ صفحه ۱۳۳ و جلد ۶ صفحه ۲۶۹. همچنین ابن ماجه در سننش: جلد ۲ صفحه ۸۵۳؛ دار قطنی در سننش: جلد ۴ صفحه ۱۷۹ و الکااند هلوی در حیات صحابه: جلد ۳ صفحه ۴۵۴ و العینی در عمدة القاری: جلد ۲۳ صفحه ۹ و عسقلانی در فتح الباری در شرح صحیح بخاری: جلد ۱۲ صفحه ۱۲۰ و جلد ۳ صفحه ۱۳۵ و الشوکانی در فتح التقدير: جلد ۲۳ صفحه ۹ و راغب اصفهانی در محاضرات الادباء: جلد ۲ صفحه ۴۲۰ و ابن منظور در مختصر تاریخ دمشق: جلد ۱۲ صفحه ۲۰۱ و البرقی در مسند ابن عوف: صفحه ۴۳ و هیثمی در موارد الظمان: صفحه ۴۳۵ و مالک در موطاء: جلد ۲ صفحه ۱۷۹.

¹² - ضیاء مقدسی با سندی صحیح نقل کرده: از زر بن جیش از ابی بن کعب که گفت پیامبر α فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من امر فرمود تا قرآن را بر تو بخوانم. گفت: و سپس شروع کرد به قرائت این آیات: لم یکن الذین کفروا ... و نیز این را خواند: «ان ذات الدین عند الله الحنيفة السمحة لا المشركة ولا اليهودية ولا النصرانية ومن يفعل خيراً فلن يكفروه» (همانا ذات دین نزد خدا، یکتاپرستی آسان است، نه مشرکی و نه یهودی و نه نصرانی؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، هرگز بدون پاداش نخواهد بود). همچنین بر او قرائت فرمود: «لو كان لابن آدم واديا من ذهب لا بتغى ثانياً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب ويتوب الله على من تاب» (اگر فرزند آدم یک دشت داشته باشد، دومی را می‌خواهد و اگر دو دشت داشته باشد، دشت سوم را می‌طلبد و اندرون آدمیزاده را جز خاک پر نکند و خداوند پذیرای توبه‌ی توبه‌کنندگان است).

¹³ - هیثمی روایت نموده: «ابن عباس می‌گوید: مردی نزد عمر آمد تا از او سؤال کند. عمر گاهی به سرش نگاه می‌کرد و گاهی به پاهایش تا ببیند آیا آثار فقر و درویشی در او هست یا خیر. سپس عمر به او گفت: مال تو چقدر است؟ گفت: چهل شتر. ابن عباس گفت: من گفتم راست گفت خدا و رسولش که اگر فرزند آدم دو دشت از طلا باشد، دشت سوم را می‌طلبد و اندرون آدمیزاده را جز خاک پر نکند و خداوند پذیرای توبه‌ی توبه‌کنندگان است. عمر گفت: این چه بود؟ گفتم: پدرم این گونه بر من خوانده است. گفت: بیا با هم برویم. نزد پدرم آمد و گفت: این چه می‌گوید. پدرم گفت: به همین ترتیب رسول خدا α بر من خوانده است. گفت: آیا آن را در قرآن ثبت کنم. گفت: آری. احمد آن را روایت کرده و سند رجالیش صحیح است». مجمع الزوائد: جلد ۷ صفحه ۱۴۱.

عبد الرحمن بن يزيد، قال: رأيت عبد الله يحك المعوذتين ويقول: لم تزيدون ما ليس فيه؟ (وأحاديث في هذا المعنى) وفيها: إنما أمر رسول الله (ص) أن يتعوذ بهما ولم يكن يقرأ بهما (...).

(اگر فرزند آدم دو دشت از طلا داشته باشد، دشت سوم را می‌طلبید؛ و اندرون آدمی زاده را جز خاک پر نکند و خداوند پذیرای توبه‌ی توبه‌کنندگان است).
و روایات فراوان دیگری که در کتاب‌های مرجع آنان نوشته شده است.
حتی بیشتر از این هم وجود دارد؛ در کتاب‌های آنها می‌خوانیم که برخی سوره‌های قرآن در مصحفی که امروزه بینشان رایج است، همان طور که نقل می‌کنند، بین بزرگان نشان سوره به حساب نمی‌آمده. طبرانی از عبدالرحمان بن یزید نقل کرده که می‌گوید: «دیدم عبدالله «معوذتین» را پاک می‌کرد و می‌گفت: چرا چیزی را که در آن نیست (به قرآن) اضافه می‌کنید؟». در این معنا احادیثی چند وجود دارد؛ از جمله این که: «رسول خدا» امر نمود که به این دو (سوره) تعویذ نمایند (ولی خود) آنها را قرائت نمی‌نمود»¹⁴.

ثم يقولون: إن القرآن الذي بين أيدي المسلمين اليوم متواتر بكل الذي فيه رسماً ومادة وترتيباً وغير ذلك مما يرتبط به، في ذات الوقت الذي يعترفون فيه أنهم أخذوه من حفصة لا غير، وكانوا يعتبرون ما عندها النسخة الأم، قال ابن ناصر الدين: (في خلافة عثمان بن عفان عهد إلى لجنة من الصحابة الكرام بنسخ خمسة مصاحف - وقيل: أربعة، وقيل سبعة - عن النسخة الأم التي كانت عند حفصة زوج النبي وأرسل إلى كل قطر بمصحف منها ..).

سپس (اهل سنت) می‌گویند: قرآنی که امروزه در دست مسلمانان است - با تمام رسم‌الخط و ماده و ترتیب و دیگر مسائل مربوط به این مصحف شریف - همان قرآن متواتر است و حال آن که خود اذعان دارند که این قرآن را از حفصه گرفته‌اند نه از کس دیگری؛ و نیز معتقدند که قرآن نزد حفصه، نسخه‌ی اصلی قرآن (نسخه‌ی ام) بوده است.

ابن ناصرالدین می‌گوید: «عثمان بن عفان در زمان خلافتش به گروهی متشکل از چند تن از صحابه‌ی گران‌قدر، رونویسی از پنج مصحف (چهار و هفت مصحف نیز گفته شده) از نسخه‌ی اصلی قرآن را که «نسخه‌ی مادر» نام داشت و نزد حفصه همسر پیامبر بود خواستار شد؛ و یک نسخه از آن را به همه جا فرستاد....»¹⁵.

¹⁴ - معجم کبیر طبرانی: جلد ۹ صفحه ۲۳۴.

¹⁵ - توضیح مشتبه: جلد ۱ صفحه ۸. این مطلب را بخاری در صحیحش ذکر نموده: جلد ۵ صفحه ۲۱۰ و جلد ۸ صفحه ۱۱۸ ؛ امتاع الأسماع قواریری: جلد ۴ صفحه ۲۴۷ ؛ الرياض النضرة فی مناقب العشرة طبرانی: جلد ۲ صفحه ۶۸ ؛ تاریخ خلفا سیوطی: صفحه ۷۷ ؛ صفة الصفوة ابن جوزی: جلد ۱ صفحه ۷۰۴ ؛ حلیة الأولیاء ابی نعیم اصفهانی: جلد ۲ صفحه ۵۱ و نظایر آن.

يقولون ذلك رغم أن عائشة كانت ترى أن هناك أخطاء قد وقعت في المصحف بعد النسخ وتعتبره خطأ من النسخ، فما عساهم يقولون لو صدر هذا الكلام من غيرهم؟! ولا أعرف كيف ينعقد تواتر مؤمنين على أمرٍ تخالفهم أهمهم وكثير من أولادها فيه!!!

عن عروة، قال: (سألت عائشة عن لحن القرآن "أن الذين آمنوا والذين هادوا والصابئون والمقيمون الصلاة والمؤتون الزكاة" و "أن هذان لساحران"، فقالت: يا ابن أخي هذا عمل الكتاب أخطوا في الكتاب).

در حالی به چنین چیزی اعتقاد دارند که عایشه می‌گفت بعد از رونویسی، اشتباه‌هایی در قرآن صورت گرفته است و وی، آنها را اشتباه ناسخان می‌دانست. حال اگر این سخن از افرادی غیر از خودشان صادر می‌گشت، چه می‌گفتند؟! من نمی‌دانم چه طور ممکن است تعداد زیادی از مؤمنان بر امری متفق شوند که مادرشان و بسیاری از فرزندان این مادر، نسبت به آن ساز مخالفت می‌زنند!!! از عروه نقل شده که گفت: «از عایشه درباره‌ی لحن قرآن^{۱۶} در «أن الذين آمنوا والذين هادوا و الصابئون و المقيمون الصلاة و المؤتون الزكاة» و «ان هذان لساحران» پرسیدم. وی گفت: ای پسر خواهرم! این کار کاتبان است که در نوشتن اشتباه کرده‌اند»^{۱۷}.

على أن الكتاب لم يكونوا يكتبوا شيئاً إلا بعد مراجعة عثمان كما هم يقولون، قال ابن شهاب: (واختلفوا يومئذ في "التابوت"، فقال زيد: "التابوة"، وقال سعيد بن العاص وابن الزبير: "التابوت"، فرفعوا اختلافهم إلى عثمان، فقال: اكتبوها "التابوت" فإنها بلسانهم).

حال آن که آن طور که خودشان می‌گویند، کاتبان فقط هنگامی چیزی می‌نوشتند که قبل از آن به عثمان مراجعه می‌کردند. ابن شهاب می‌گوید: «یک روز در کلمه‌ی «التابوت» اختلاف کردند. زید گفت «التابوة» و سعید بن العاص و ابن زبیر گفتند «التابوت». اختلاف‌شان را به عثمان ارجاع دادند. وی گفت: آن را به صورت «التابوت» که به زبان آنهاست بنویسید»^{۱۸}.

^{۱۶} - لحن قرآن: مخالفت با دستور زبان عربی (مترجم).

^{۱۷} - درالمنثور: جلد ۲ صفحه ۲۴۶؛ و همچنین شوکانی می‌گوید: از عایشه درباره «مقیمین» در این آیه سؤال شد، و نیز از سخن خدا که فرموده هذان لساحران الله و نیز از سخن خدا در سوره‌ی مائده. عایشه گفت: ای برادرزاده نویسنده‌گان اشتباه کردند. ابو عبید در فضائلش و سعید بن منصور و ابن ابی شیبیه و ابن جریر و ابن منذر نیز آن را بیان نموده‌اند. ابان بن عثمان گفت: نویسنده بر او می‌خواند و او می‌نوشت؛ پس نوشت: «لكن الراسخون في العلم منهم و المؤمنون». سپس گفت: چه بنویسم؟ به وی گفته شد: بنویس «و المقيمون الصلاة» و سپس از آن زمان این مطلب حادث گشت. فتح القدیر: جلد ۱ صفحه ۷۵۴.

^{۱۸} - دلائل النبوة بیهقی: جلد ۷ صفحه ۱۵۱.

واجتهاد عثمان لم يكن ليوقف على الرسم فقط بل تعداه إلى الترتيب أيضاً، أخرج الزمخشري (عن حذيفة: إنكم تسمونها سورة التوبة وإنما هي سورة العذاب، والله ما تركت أحداً إلا نالت منه. فإن قلت: فلا صدرت بآية التسمية كما في سائر السور؟ قلت: سألت عن ذلك ابن عباس عثمان، فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان إذا نزلت عليه السورة أو الآية، قال: اجعلوها في الموضع الذي يذكر فيه كذا وكذا، وتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يبين لنا أين نضعها، وكانت قصتها شبيهة بقصتها، فلذلك قرنت بينهما، وكانتا تدعيان القرينتين).

اجتهاد ورزی عثمان به رسم الخط قرآن محدود نبود بلکه ترتیب و چینش سوره‌ها را نیز شامل می‌شد. زمخشری از حذیفه نقل کرده که گفت: «شما آن را سوره‌ی توبه می‌نامید در حالی که نام (واقعی) آن سوره‌ی عذاب است. به خدا قسم در این سوره کسی نیست مگر این که سخن تندی در حق او گفته شده است. حال اگر بگویی چرا در ابتدای سوره بر خلاف دیگر سوره‌ها، «بسم الله» نیامده است؟ می‌گویم: ابن عباس از عثمان در این باره سؤال کرد. وی گفت: هنگامی که آیه یا سوره‌ای نازل می‌شد، رسول خدا^ص می‌فرمود: آن را در فلان جا که مکانش را بیان می‌کرد، قرار دهید. پیامبر^ص در حالی وفات یافت که موضع آن را برای ما مشخص نکرده بود؛ و داستانش شبیه داستان خودش بود. لذا بین آنها مقارنه نمودم. به همین دلیل این دو سوره 19 به نام «قرینتین» خوانده می‌شدند»²⁰

فأين التواتر المزعوم في المصحف على ضوء ما أنزله الوحي على مستوى أصل النسخة أو النسخ والرسم أو الترتيب؟! وأدعو كل منصف إلى تأمل هذا، وبعطينا قوله بإنصاف فيمن يكفر غيره - كما تفعل الوهابية اليوم - على أمر يغط بنقله في مصادره الأساسية حتى النخاع، وسأعرض صفحاً عمّن يدعي التسنن لأدعو شيعة المرجعية إلى التأمل في نصين لا أكثر خوف الاطالة:

پس این تواتری که گمان آنها براساس چیزی است که وحی الهی در سطح نسخه‌ی اصلی یا نسخه‌های مختلف و رسم الخط و ترتیب سوره‌ها نازل نموده و در قرآن وجود دارد، کجا است؟! هر انسان با انصافی را برای تأمل در این موضوع دعوت می‌کنم که نظرش را منصفانه به ما بدهد. با چه چیزی دیگران را تکفیر می‌کنند (همان طور که امروزه وهابیت انجام می‌دهد) آن هم نسبت به موضوعی که با روایات موجود در مصدرهای اساسی آن، قطع و یقین حاصل می‌شود. از کسانی که ادعای تسنن می‌کنند، روی برمی‌گیرم و شیعه‌ی مرجع‌گرا را به تأمل در دو متن نه بیشتر (به جهت طولانی نشدن موضوع) دعوت می‌کنم:

^{۱۹} - انقال و توبه (مترجم).

^{۲۰} - کشاف زمخشری: جلد ۲ صفحه ۱۷۱. همچنین نزدیک به این مطلب را سیوطی در درالمنثور روایت نموده: جلد ۳ صفحه ۲۹۶.

الأول: عن سالم بن أبي سلمة، قال: (قرأ رجل على أبي عبد الله (ع) وأنا أسمع حروفاً من القرآن ليس على ما يقرأها الناس، فقال أبو عبد الله (ع) : مه مه ! كف عن هذه القراءة اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم، فإذا قام اقرأ كتاب الله على حدّه، وأخرج المصحف الذي كتبه علي. وقال (ع): أخرجه علي (ع) إلى الناس حيث فرغ منه وكتبه فقال لهم: هذا كتاب الله كما أنزله الله على محمد (ص) وقد جمعته بين اللوحين، فقالوا: هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن، لا حاجة لنا فيه، قال: أما والله لا ترونه بعد يومكم هذا أبداً، إنما كان عليّ أن أخبركم به حين جمعته لتقرأوه).

اول: از سالم بن ابی سلمه نقل شده که گفت: «کسی خدمت امام صادق ۷ قرآن تلاوت نمود و من حروفی از قرآن را برخلاف آنچه عموم مردم می خواندند، شنیدم. امام صادق ۷ به وی فرمود: **باز ایست!** کند کتاب را به صورت واقعی اش خواهد خواند و مصحفی را که امام علی ۷ نوشت بیرون خواهد آورد. سپس فرمود: **باز ایست!** از این قرائت دست بردار. **آن گونه بخوان که مردم قرائت می کنند تا آن که قائم بیاید. وقتی که او قیام کند کتاب را به صورت واقعی اش خواهد خواند و مصحفی را که امام علی ۷ نوشت بیرون خواهد آورد. سپس فرمود: این علی ۷ قرآن را برای مردم بیرون آورد - پس از آن که از آن فارغ شد و آن را کتابت فرمود - پس به مردم فرمود: این کتاب خدا است آن گونه که خداوند بر محمد ۷ نازل فرمود و من آن را بین دو جلد جمع کرده ام. گفتند: ما مصحفی داریم که جامع قرآن است؛ ما به آن (مصحف تو) نیاز نداریم. حضرت علی ۷ فرمود: به خدا سوگند دیگر بعد از امروز هیچ گاه آن را نخواهید دید. وظیفه ی من آن بود که وقتی قرآن را به طور کامل جمع کردم، به شما خبر دهم تا آن را بخوانید»²¹.**

الثاني: وهو قول لأستاذ المدرسة الأصولية المعروفة اليوم، والذي لا زال كتابه " كفاية الاصول " مرجعاً عليه تدور رحى اجتهاداتهم في دين الله، وبه تقاس الأعلمية عندهم، اذ يقول: (ودعوى العلم الإجمالي بوقوع التحريف فيه - أي القرآن - بنحو: إما بإسقاط، أو تصحيف وإن كانت غير بعيدة، كما يشهد به بعض الأخبار ويساعده الاعتبار، إلا أنه لا يمنع عن حجية ظواهره، لعدم العلم بوقوع خلل فيها بذلك أصلاً... ثم إن التحقيق أن الاختلاف في القراءة بما يوجب الاختلاف في الظهور مثل (يطهرن) بالتشديد والتخفيف، يوجب الإخلال بجواز التمسك والاستدلال، لعدم إحراز ما هو القرآن، ولم يثبت تواتر القراءات، ولا جواز الاستدلال بها، وإن نسب إلى المشهور تواترها، لكنه مما لا أصل له، وإنما الثابت جواز القراءة بها، ولا ملازمة بينهما، كما لا يخفى).

دوم: سخن استاد معروف مکتب اصولیون در امروز است، که کتابش با نام «کفایت الاصول» مرجعی برای اجتهاد آنها در دین الهی به شمار می رود و بر اساس آن اعلم بودنشان مشخص می گردد.

وی می‌گوید:

«به طور اجمالی می‌دانیم که قرآن به نحوی از انحا دست‌خوش تحریف شده است: یعنی با حذف (بعضی جملات از آیات) یا با تصحیف (تبدیل نقطه یا حرکت) و چنین چیزی بعید نیست کما این که بعضی اخبار به این معنا شهادت می‌دهد و ملاحظات، تأیید کننده‌ی این معنا است. بر فرض وقوع تحریف در قرآن، چون ما به این مطلب علم نداریم (یقین نداریم) که خللی در آن واقع شده است، مانعی از حجت بودن ظاهر آن نیست (یعنی ظاهر قرآن سالم از خلل است).... تحقیق در مطلب آن است که اختلاف در قرائت کلمه‌ای مثل «یطهرن» با تشدید و بدون تشدید، موجب اخلاف در تمسک و استدلال به آن است زیرا ثابت نشده کدام یک، در قرآن (واقعی) است و همچنین تواتر قرائت‌ها نیز ثابت نشده، و بنابراین استدلال به قرائت آنها جایز نیست، حتی اگر تواتر آنها مشهور باشد، از مواردی است که پایه و اساسی ندارد. پس آنچه ثابت شده است جایز بودن قرائت به یکی از قرائت‌ها است نه واجب بودن آن و همان طور که پوشیده نیست، ملازمتی بین آنها وجود ندارد.»²²

وأما المشكيني في حاشيته على هذا الكتاب والتي هي بمستوى من الأهمية في الحوزات العلمية التي جعلت منها كتاباً يدرس إلى اليوم في النجف الأشرف، فهو الآخر يؤكد ذلك ويصرح - كأستاذة الخراساني في الكفاية - بوقوع التحريف في الكتاب، بدليل الأخبار والروايات والاعتبار اللغوي الذي يقصد به البلاغة وعدم الاتصال بين بعض الآيات وما شابه من أمور النحو وغيرها.

(آقای) مشکینی، حاشیه‌ای بر این کتاب نوشته که در حوزه‌های علمیه بسیار بااهمیت بوده است و بخشی از آن به عنوان کتاب درسی تا به امروز در نجف اشرف تدریس می‌شود. وی در این کتاب نیز همچون استاد خود خراسانی در کفایت الاصول، با استناد به اخبار و روایات و با ملاحظات لغوی که منظورش بلاغت، عدم اتصال بین برخی آیات، دیگر امور نحوی و غیره می‌باشد. بر وقوع تحریف در قرآن تاکید و تصریح می‌کند.

هذا الحال بإيجاز، وأكد أن كلاً من الفريقين - أعني الشيعة والسنة - فيهم من يقول بوقوع التحريف وفيهم من ينفيه ولكل دليله، ويماني آل محمد (ع) لما عرض إلى هذه المسألة في كتابه العجل ذكر كلا القولين وبين أدلة كل منهما، بدون أن يصرح (ع) بشيء، هذا أولاً.

اینها مختصری بود در این باب، و تاکید بر این که در هر دو گروه - یعنی شیعه و اهل سنت - عده‌ای به وقوع تحریف در قرآن معتقدند و برخی آن را نفی می‌کنند و هر دو گروه هم دلایلی برای خود دارند. یمانی آل محمد در کتاب خود «فتنه‌ی گوساله» وقتی به این موضوع می‌پردازد، بدون این که به

صراحت چیزی را بیان کند، سخن هر دو گروه و استدلال‌های آنها را نقل می‌نماید.

وثائياً: هو (ع) وجه المسلمین إلى اعتبار ما روي عن أهل البيت (ع) وقراءتهم لبعض الآيات من ضمن القراءات التي يقرأ بها المسلمون، فليس من الإنصاف في شيء لمحمد (ص) أن يقبل المسلمون كلهم بشيعتهم وسنتهم قراءة القراء السبع، أو العشر أو حتى الأربعة عشر، بل حتى القراءة بمطلق ما يوافق العربية كما يفتي السيستاني، ولا تُقبل قراءة آل محمد (ع) بينها، بل يعاب علينا - كما حاوله أتباع المرجعية ممن يعترض على الدعوة اليمانية المباركة، إذا ما أردنا القراءة بما قرأ به الإمام الباقر (ع) أو الإمام الصادق (ع)، ويقول إنه شيعي مزود بصك وكالة المرجعية البائسة!؟

ایشان ۷ سپس این مطلب را به مسلمانان گوشزد می‌کند که قرائت اهل بیت از برخی آیات - که از آنها روایت شده - آن مقدار ارزش و اعتبار دارد که بتوان آن را در زمره‌ی قرائت‌هایی که مسلمانان قرآن را به آن تلاوت می‌کنند گنجانند. از انصاف -نسبت به (حضرت) محمد - به دور است که جمیع مسلمانان اعم از شیعه و سنی، قرائت قاریان هفتگانه²³ و یا ده گانه و حتی چهارده گانه را بپذیرند و بلکه هر نوع قرائتی را که موافق زبان عربی باشد قبول کنند - همان‌طور که سیستانی فتوا می‌دهد²⁴ - ولی در این میان قرائت آل محمد نه تنها مورد قبول واقع نشود بلکه بر ما خرده بگیرند؛ همان‌طور که هنگامی که خواستیم آن گونه که امام باقر ۷ یا امام صادق ۷ قرائت نموده، قرائت کنیم آن دسته از پیروان مرجعیت که با دعوت مبارک یمانی سر مخالف دارند دست به چنین کاری می‌زنند و می‌گویند این شیعه‌ای است که مجهز شده تا باب و کالت مرجعیت بینوا را ببندد!

۲۳ - این وضعیت بعضی از قاریان آن گونه که خوئی شرح حالشان گفته می‌باشد: «۱ - عبدالله بن عامر: ... ادعا می‌شود از حمیر باشد و در نسبش تردید وجود دارد در سال ۸ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۱۸ وفات یافت. ۲ - عبدالله بن کثیر: ... فارسی الاصل است و حافظ ابوالعلاء همدانی می‌گوید: بین ما مشهور نیست. در سال ۴۵ در مکه به دنیا آمد و در ۱۲۰ وفات یافت. ۳ - عاصم کوفی: پسر ابی‌النجود است ... عجلی می‌گوید: ... عثمانی مذهب بود در سال ۱۲۸ درگذشت. ۴ - ابوعمرو بصری: ... گفته می‌شود از فارس است و مردم را در مدارس اموی آموزش می‌داد در سال ۶۸ متولد شد و در سال ۱۵۴ وفات یافت. ۵ - حمزه کوفی: پسر حبیب بن عماره است سفیان ثوری می‌گوید: حمزه مردم را بر قرآن و فرائض مسلط کرد در سال ۸۰ به دنیا آمد و در سال ۱۵۶ درگذشت. ۶ - نافع مدنی: او نافع بن عبدالرحمن بن ابی‌نعیم است. این جرزی می‌گوید: اصل او از اصفهان است. در سال ۱۶۹ درگذشت احمد و یحیی درباره‌ی او اختلاف نظر دارند. احمد می‌گوید او جاعل (منکر) حدیث است در حالی که یحیی می‌گوید او ثقه است. ۷ - کسائی: او علی بن حمزه بن عبد الله بن بهمن بن فیروز اسدی است. مولایشان از اولاد فارس است ابوعبید در کتاب قرائت می‌گوید: کسائی کسی بود که قرائت را گزینش می‌کرد؛ از قرائت حمزه، برخی را می‌گرفت و برخی را ترک می‌کرد. رشید و سپس فرزندش امین را آموزش داد در سال ۱۸۹ درگذشت.» البیان: صفحه ۱۲۶ و بعد از آن.

۲۴ - این متن فتوای اوست: «مناسب‌تر آن است که قرائت بر طبق متعارف از قرائت هفتگانه باشد گر چه اقوی آن است که قرائت به شیوه‌ی عربی کفایت می‌کند، هر چند که حرکت و ساختار یا اعرابش با آن متفاوت باشد» مسائل المنتخبه: صفحه ۱۲۱ مسأله ۲۶۷.

إنَّ المتتبع يجد وبكل وضوح أنَّ أغلب فقهاء الشيعة والسنة - إن لم يكن كلهم - يجوزون القراءة بالقراءات المعروفة التي رووها أهل السنة وأخذها منهم فقهاء الشيعة، الذين تمادى بعضهم فأوجب القراءة بها بدعوى تواترها، في ذات الوقت الذي نلاحظ فيه أن روايات أهل البيت (ع) تنكر ذلك بشدة.

کسی که این قضیه را پیگیری کند به وضوح درمی یابد که اغلب فقهای شیعه و سنی - اگر نگوییم همه‌ی آنها - قرائت‌های مشهور را که اهل سنت روایت کرده‌اند و فقهای شیعه از آنها اقتباس نموده‌اند، جایز می‌دانند؛ حتی برخی از آنها راه افراط پیموده و با تمسک به ادعای تواتر، چنین قرائت‌هایی را واجب شمرده‌اند²⁵؛ این در حالی است که ما می‌بینیم روایات اهل بیت^β چنین چیزی را به شدت ناشایست می‌دانند و رد می‌کنند.²⁶

وفي قبال القول بتواتر السبع ووجوب القراءة بها، نجد قولاً للسيد الخوئي يقول فيه: (والمعروف عند الشيعة أنها غير متواترة، بل القراءات بين ما هو اجتهاد من القارئ وبين ما هو منقول بخبر الواحد، واختار هذا القول جماعة من المحققين من علماء أهل السنة ... وبهذا يتضح أنه ليست بين تواتر القرآن، وبين عدم تواتر القراءات أية ملازمة) .

در خصوص متواتر بودن قرائت‌های هفت‌گانه و وجوب قرائت قرآن به آنها، سید خویی می‌گوید: «از نظر شیعه مشهور آن است که این قرائت‌ها غیرمتواتر است، بلکه قرائت‌ها عبارت‌اند از اجتهاد قاری و یا منقول به صورت خبر واحد که برخی از محققان علمای اهل سنت این نظر (نظر دوم) را برگزیده‌اند به این ترتیب روشن می‌شود که بین تواتر قرآن و عدم تواتر قرائت‌ها هیچ ملازمتی وجود ندارد»²⁷.

وعليه، فإذا كانت القراءات السبع أو الأكثر اجتهاداً من القراء بنص كبير مجتهدی الأصوليين في العصر المتأخر السيد الخوئي، فما بال شيعة المرجعية إذن تنكر لقراءة أهل البيت المروية عنهم، ويعترض أدعياء

²⁵ - همان طور که صاحب جواهر چنین کرده است. وی هنگامی که از تواتر قرآن و محافظت سلف اول از آن دفاع می‌کند، می‌گوید: «... حتی گفته شده که آنها قرآن را حرف به حرف ضبط کرده‌اند؛ شاید مراد از این هفت تا، همان سخن پیامبر α باشد که فرمود: **قرآن بر هفت حرف نازل شده است**». جواهر الکلام: جلد ۹ صفحه ۲۹۱. من نمی‌دانم منظور از ادعای وی مبنی بر محافظت سلف اول از قرآن، و ضبط حرف به حرف آن توسط ایشان چه کسانی است؛ و حال آن که وضعیت برخی از آنها پیشتر روشن گردید.

²⁶ - فضیل بن یسار گفت: «به ابو عبدالله امام جعفر صادق η عرضه داشتیم: مردم می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده است. حضرت η فرمود: **دشمنان خدا دروغ گفتند. لکن قرآن بر یک حرف و از سوی (خدای) یگانه نازل شده است**». کافی: جلد ۲ صفحه ۶۳۰ حدیث ۱۳.

²⁷ - بیان: صفحه ۱۲۳ و ۱۲۴

العلم على ولدهم السيد أحمد الحسن (ع) لما يذكر الأمة بما قرأه أئمة الهدى (ع)، وهل فعلاً يقبل الشيعة اليوم اجتهاد قارئ في كتاب الله حتى ولو كان عثماني الهوى أو أموي المذهب أو في نسبه غمز كما رأينا ذلك في ترجمة القراء السبع، ولا تقبل قراءة سادة حجج الله عدل القرآن وترجمانه!!؟

بر این اساس، اگر طبق متن صریح سید خوبی - که بزرگ مجتهدان اصولگراها در زمان متاخر است - قرائت‌های هفت‌گانه یا بیشتر، اجتهادی از طرف قاریان باشد، پس چرا شیعه‌ی مرجع‌گرا، قرائت‌های بیت را که از آنها روایت شده، انکار می‌کند و چرا هنگامی که پسر ایشان سید احمد الحسن (ع) امت (اسلامی) را به آنچه ائمه (ع) قرائت کرده‌اند متذکر می‌شود، برخی مدعیان علم بر او می‌تازند و به او خرده می‌گیرند؟! آیا امروز شیعه، اجتهاد قاری کتاب خدا را حتی اگر وی دوست‌دار عثمان یا اموی مذهب باشد و یا در نسبش ایرادی وجود داشته باشد - همانطور که در شرح حال قاریان هفت‌گانه مشاهده می‌کنیم - می‌پذیرد ولی قرائت سروران و حجت‌های الهی را که معادل قرآن و بازگوکننده‌ی (معانی) آن هستند قبول نمی‌کند!!؟

وثالثاً: إنّ لآل محمد (ع) في خصوص ما أشكل به المدعون روايات كثيرة أكتفي بنقل اثنتين منها: عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، في قوله عز وجل: ﴿خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾، قال: (من ملك بني أمية، قال: وقوله تعالى: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾، أي من عند ربهم على محمد وآل محمد، بِكُلِّ أَمْرٍ سَلَامٍ).

در خصوص اشکالات مطرح شده از سوی مدعیان، روایات زیادی از آل محمد (ع) نقل شده است که من به بیان دو مورد از آنها اکتفا می‌کنم:
ابوبصیر از ابی عبدالله امام جعفر صادق (ع) در تفسیر فرموده‌ی خداوند «خیر من الف شهر» روایت کرده که آن حضرت فرمود: «یعنی از حکومت بنی امیه» و در تفسیر سخن خداوند: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» (در آن شب فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای انجام دادن کارها نازل می‌شوند) فرمود: یعنی از طرف پروردگارشان بر محمد و آل محمد، «بِكُلِّ أَمْرٍ سَلَامٍ» (برای هر امری، سلامی است)²⁸.

وعن عبد الله بن عجلان السكوني، قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول: (بيت علي وفاطمة حجرة رسول الله (ص)، وسقف بيتهم عرش رب العالمين، وفي قعر بيوتهم فرجة مكشوفة إلى العرش معراج الوحي والملائكة، تنزل عليهم بالوحي صباحاً ومساءً وكل ساعة وطرفة عين، والملائكة لا ينقطع فوجهم، فوج ينزل وفوج يصعد، وإن الله تبارك وتعالى كشف لإبراهيم (ع) عن السماوات حتى أبصر العرش، وزاد الله في قوة ناظره،

وَإِنَّ اللَّهَ زَادَ فِي قُوَّةِ نَازِرِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ (صلوات الله عليهم) وكانوا يبصرون العرش، ولا يجدون لبيوتهم سقفاً غير العرش، فبيوتهم مسقفة بعرش الرحمن ومعراج الملائكة والروح فوج بعد فوج لا انقطاع لهم، وما من بيت من بيوت الأئمة منا إلا وفيه معراج الملائكة لقول الله عز وجل: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ﴾. قال: قلت: ﴿مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾؟ قال: بِكُلِّ أَمْرٍ، فقلت: هذا التنزيل؟ قال: نعم).

از عبدالله بن عجلان سکونی نقل شده که حضرت باقر^۷ فرمود: «خانه‌ی علی و فاطمه، حجره‌ی رسول الله است؛ سقف خانه‌شان عرش رب العالمین است و در عمق خانه‌ی شان شکافی است روباز تا عرش که معراج وحی است و فرشتگان هر صبح و شام و هر ساعت و هر چشم به هم زدن با وحی بر آنان فرود می‌آیند. دسته‌های فرشتگان از هم گسیخته نمی‌شود. دسته‌ای فرود می‌آیند و دسته‌ای بالا می‌روند. خداوند تبارک و تعالی برای ابراهیم^۷ از آسمان‌ها پرده برداشت تا آن که عرش را دید، و خداوند نور دیده‌ی او را نیرو بخشید، و خداوند به نور دیده‌ی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین^{۱۳} نیرو بخشید و آنها (نیز) عرش را می‌دیدند و برای خانه‌ی شان سقفی به جز عرش نمی‌یافتند. پس خانه‌های شان به عرش رحمن مسقف بود و معراج پیوسته‌ی ملائکه و روح - دسته‌ای پس از دسته‌ای - در این خانه‌ها هست و هیچ خانه‌ای از خانه‌های ما ائمه نیست مگر این که ملائکه در آن تردد می‌کنند. بنا به فرموده‌ی خداوند عزوجل: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ.»^{۲۹}

راوی گوید: گفتیم: **مِنْ كُلِّ أَمْرٍ**؟ حضرت فرمود: **بِكُلِّ أَمْرٍ**. سپس پرسید: آیا این چنین نازل شده است؟ حضرت فرمود: **آری**»^{۳۰}.

ماذا بقي إذن، ويماني آل محمد (ع) يقرأ الآية كما قرأها آباؤه الطاهرون (ع)، وماذا نفع لكم إن كنتم تשמزون من قول آل محمد (ع) وقراءتهم، وتستحسنون قراءة حتى النواصب؟! كانت هذه كلمة مختصرة لا بد منها قبل نقل كلام السيد أحمد الحسن (ع)، في هذا الموضوع، وطرح السؤال عليه.

حال دیگر چه باقی مانده؟! یمانی آل محمد^{۱۳} آیه را همان طور که پدران طاهرش^{۱۳} قرائت کرده، می‌خواند. با شما چه کنیم که از سخن و قرائت آل محمد^{۱۳} بیزارید و قرائت دیگران حتی نواصب را خوش می‌دارید؟! این مختصر کلامی بود که می‌بایست قبل از نقل سخن سید احمد الحسن^۷ در این موضوع و طرح سؤال از ایشان بیان می‌شد.

* * *

^{۲۹} - این با توجه به تعجب راوی و تاکید امام بر آن، درست همین است؛ همچنین به بحارالانوار و غیره رجوع نمایید.

^{۳۰} - تاویل آیات: جلد ۲ صفحه ۸۲۷ حدیث ۲ ؛ برهان: جلد ۵ حدیث ۱۱۷۸۹ ؛ بحار الانوار: جلد ۲۵ صفحه ۹۷ حدیث ۷۰.

قراءة (بكل أمر) في سورة القدر ..

كما بينت فيما سبق، حاول بعض المعاندين التشيع على الدعوة الإلهية رغم وضوح بيناتها بحجج واهية تكشف عن خباثة الطينة وعظم جرأة صاحبها على آل محمد (ع)، منها: أنّ السيد أحمد الحسن (ع) يقرأ الآية في سورة القدر هكذا: (تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم بكل أمر) وعليه فهو - وحاشاه - باطل؛ لأنه يقرأ بما يخالف المصحف بطباعة فهد الموجودة بين الناس اليوم؟! بهكذا استدالات يريد شيعة المراجع وأدعياء العلم إطفاء نور الله. وعندما سألته حول هذه المسألة، قال (ع):

قرائت «بكل امر» در سوره ی قدر

همان طور که پیشتر بیان کردم، گروهی از مخالفین - با وجود دلایل واضح - با استناد به دلایل پوچ و واهی از دعوت الهی بدگویی می کنند که از خباثت باطنی و گستاخی جسورانه‌ی آنها نسبت به آل محمد پرده برمی دارد. از جمله: سید احمد الحسن یکی از آیه‌های سوره‌ی قدر را این گونه قرائت می کند: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بِكُلِّ أَمْرٍ» که این باطل است (در حالی که هرگز این گونه نیست)؛ زیرا قرائت وی با آنچه در قرآن چاپ فهد که امروزه بین مردم متداول و موجود است متفاوت و متعارض می باشد! شیعه‌ی مرجع‌گرا و مدعیان علم با تمسک به چنین استدلال‌هایی می‌خواهند نور خدا را خاموش سازند! وقتی در این خصوص از ایشان سؤال کردم، فرمودند:

(هم يقولون إن أحمد الحسن يقول بقراءة " بكل أمر " ، وهذا يخالف النسخة الموجودة المكتوبة الآن، وكل من يخالف النسخة المكتوبة اليوم باطل، أليس كذلك ؟

إذن، بحسب هذا الاستدلال منهم يكون فقهاء الشيعة الأصوليون كلهم باطل؛ لأنهم يقولون بأعظم من هذا، فقط اذهب إلى كتبهم الفقهية ولن أقول البحث؛ لأنه مليء بالقول بالقراءات وهذا يرجح هذه القراءة وذاك يرجح تلك القراءة، بل اذهب إلى كتب الفتوى في القراءة من كتاب الصلاة عندهم ستجد أنهم يقولون بأنّ سور القرآن (112) وليس (114)، ويقولون بزيادة بسملتين ، إذن فهم يبطلون أنفسهم؛ لأنهم خالفوا النسخة المكتوبة، هذا أولاً.

«اینها می‌گویند احمد الحسن به صورت «بِکُلِّ أَمْرٍ» قرائت می‌کند که با نسخه‌ی مکتوب و موجود فعلی ناسازگار است و هر کس که با قرآن مکتوب امروزی مخالفت ورزد بر باطل است؛ آیا این طور نیست؟

بنابراین، طبق این استدلال آنها، تمام فقهای اصولی شیعه بر مسیر باطل هستند زیرا آنها به چیزی

فراتر از این، عقیده دارند. فقط کافی است سری به کتاب‌های فقهی آنها بزنی، به تحقیق وسیعی نیاز نیست؛ زیرا این کتاب‌ها پُر است از مطالبی در تایید قرائت‌های مختلف. یکی، این قرائت را می‌پسندد و دیگری، آن قرائت را. به کتاب‌های «فتوی‌ها» مراجعه کن³¹ و در باب قرائت، در کتاب نماز می‌بینی که قائل‌اند بر این که قرآن 112 سوره دارد نه 114 سوره. همچنین به اضافه شدن دو «بسم الله» به قرآن معتقد هستند.³² بنابراین آنها خودشان، خویشان را باطل می‌سازند زیرا با قرآن مکتوب مخالفت کرده‌اند؛ این دلیل اول.

ثانياً: عندك كتاب كفاية الأصول وتعليق المشكيني عليه؛ لأن هذه النسخة يدرسونها في حوزة النجف ويعملون بتعليقتها. يوجد كلام في الكفاية عن حجة ظاهر القرآن، هل مر عليك سابقاً؟ هل قرأت كلام صاحب الكتاب وتعليق المشكيني عن مسألة تحريف القرآن؟ اقرأه ستجد أن صاحب الكتاب يرجح التحريف، والمشكيني يؤكد التحريف بالاعتبار والأخبار. والأخبار معروفة، والاعتبار يقصد به الخلل في البلاغة والانقطاع في الكلام والخلل في النحو.. الخ.

دلیل دوم: کتاب «کفایت الاصول» و تعلیق مشکینی بر آن را شما دارید؛ زیرا این کتاب در حوزة نجف تدریس می‌شود و به تعلیق و حاشیه‌ی آن، عمل می‌کنند. در کتاب کفایت الاصول، سخنی در باب حجیت ظاهر قرآن وجود دارد، آیا قبلاً به این مطلب برخورده‌ای؟ آیا کلام نویسنده‌ی کتاب و تعلیق مشکینی در خصوص تحریف قرآن را خوانده‌ای؟ آن را بخوان تا دریابی که نویسنده‌ی کتاب، تحریف را ترجیح می‌دهد و مشکینی هم با استناد به «اعتبار» و «اخبار» بر تحریف قرآن تاکید می‌ورزد. در این

³¹ - علامه حلی می‌گوید: «الضحی و الم نشرح یک سوره هستند و در یک رکعت، یکی بدون دیگری نمی‌آید. همین طور است سوره‌ی الفیل و لایلاف، از دید علمای ما...» تذکرة الفقهاء: مساله ۲۳۳. همچنین سید خویی می‌گوید: «دو سوره‌ی فیل و ایلاف یک سوره هستند، همچنین دو سوره‌ی الضحی و الم نشرح؛ و قرائت یکی از آنها مجاز نیست، بلکه باید آنها را با هم جمع کرد...» منهاج الصالحین: مساله ۶۰۵ و نظایر آن از سایر فقها.

³² - محقق حلی می‌گوید: «سوم این که اصحاب ما روایت کرده‌اند که الضحی و الم نشرح یک سوره هستند. همچنین است فیل و لایلاف. لذا در یک رکعت نمی‌توان فقط به قرائت یکی از این دو بسنده کرد؛ و ظاهر آن است که خواندن بسم الله بین این دو لازم نیست.» شرایع الاسلام: جلد ۱ صفحه ۶۶. ابن فهد حلی نیز می‌گوید: «دوم این که الضحی و الم نشرح یک سوره هستند. همچنین فیل و لایلاف. آیا بسم الله بین این دو می‌آید؟ گفته می‌شود: خیر، و این شبهه است.» مهذب البارع: جلد ۱ صفحه ۳۶۵.

محقق در المعتمد می‌گوید: «اگر اینها دو سوره باشند، باید بسم الله را قرائت کرد و اگر یک سوره باشند، نیازی به تکرار بسم الله نیست زیرا اتفاق بر این است که دو آیه از یک سوره به شمار نمی‌رود». شهید اول به هنگام سخن گفتن درباره‌ی قرآن و جمع بین سوره‌ها می‌گوید: «در خصوص قرآن دو قول وجود دارد که نزدیک‌ترین آنها قول به کراهت است؛ مگر در دو سوره‌ی الضحی و الم نشرح، و سوره‌ی فیل و لایلاف. و خواندن بسم الله بین این دو واجب است. اگر این دو را یک سوره در نظر بگیریم، شبهه آن است که بسمله واجب نیست». دروس جلد ۱ صفحه ۱۷۳. واضح است که تقریباً همه‌ی فقهای معاصر بر این قول‌اند که آنها یک سوره به شمار می‌روند.

خصوص، اخبار معروفی وجود دارد. منظور از «اعتبار» هم نقص در بلاغت، گسست در کلام، ایرادات نحوی و نظایر آن است.

فهؤلاء علماءهم وكبار فقهاءهم الأصوليون يقولون بالتحريف ويصرحون به، أما نحن فقد قلنا لهم فقط اعتبروا قراءة أهل البيت (ع) كالقراءات السبعة الأخرى المقبولة عندكم، فما هي المشكلة؟!

والله، قلت لوهابي يوماً: اعتبروا قراءة أهل البيت كالقراءات السبعة الأخرى التي تقرأونها، فسكت ولم يرد وقبل قولي، فما بال هؤلاء؟! مع أنّ هذا الوهابي كان يقول إن أهل البيت يقولون بتحريف القرآن ويحتج، ولكن هؤلاء أعماهم الحسد فلا يكادون يفقهون قولاً).

دلیل دوم: کتاب «کفایت الاصول» و تعلیق مشکینی بر آن را شما دارید؛ زیرا این کتاب در حوزه‌ی نجف تدریس می‌شود و به تعلیق و حاشیه‌ی آن، عمل می‌کنند. در کتاب کفایت الاصول، سخنی در باب حجّیت ظاهر قرآن وجود دارد، آیا قبلاً به این مطلب برخورده‌ای؟ آیا کلام نویسنده‌ی کتاب و تعلیق مشکینی در خصوص تحریف قرآن را خوانده‌ای؟ آن را بخوان تا دریابی که نویسنده‌ی کتاب، تحریف را ترجیح می‌دهد و مشکینی هم با استناد به «اعتبار» و «اخبار» بر تحریف قرآن تأکید می‌ورزد. در این خصوص، اخبار معروفی وجود دارد. منظور از «اعتبار» هم نقص در بلاغت، گسست در کلام، ایرادات نحوی و نظایر آن است.

وسألته حول القراءات السبعة والأحرف السبعة، وأن أحد الذين ناظروا الأنصار - وهو أحد شيوخ المرجعية وأبواقهم - احتجّ برد الأئمة على من قال بالأحرف السبعة من أبناء العامة، وبهذا فهو يقول بأن القول بالقراءات السبعة باطل.

من از ایشان درباره‌ی قرائت‌های هفت‌گانه و حروف هفت‌گانه پرسیدم و گفتم یکی از کسانی که با انصار مناظره می‌کرد یکی از شیوخ مرجعیت و از سخن‌گویان آنها بود، به فرمایش ائمه مبنی بر مردود شمردن یکی از سنّ‌ها که به حروف هفت‌گانه قائل بود، استدلال کرد و می‌گفت بر این اساس، اعتقاد به قرائت‌های هفت‌گانه باطل است.

فقال (ع): (هذا لا يفرق بين قول الناس بالقراءات السبعة، وقولهم الآخر إن القرآن نزل بسبعة أحرف. السنة يقولون بحسب روايات عندهم أن القرآن نزل بسبعة أحرف، يعني يقولون: يجوز أن تقرأ بدل العزيز الرحيم العزيز الحكيم وهكذا، وهذا رده أهل البيت (ع) وقالوا: إن القرآن واحد نزل من عند واحد، وهذا لا علاقة له بالقراءات السبعة).

ایشان^۷ فرمود: «در واقع، بین اعتقاد مردم به قرائت‌های هفت‌گانه، و سخن دیگر ایشان که می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده تفاوتی وجود ندارد. اهل سنت بر حسب روایاتی که دارند می‌گویند قرآن با هفت حرف نازل شده است³³؛ یعنی می‌گویند جایز است که به جای العزیر الرحیم، بخوانی العزیر الحکیم و غیره. اهل بیت^۳ این موضوع را رد کرده و گفته‌اند: قرآن، یکی است که از سوی خدای واحد نازل گشته است؛ و این، ربطی به قرائت‌های هفت‌گانه ندارد.

فالقراءات السبعة متأخرة عن قولهم بالأحرف السبعة، وسببها أي القراءات السبعة: إنهم بعد جمع عثمان الناس على مصحف واحد - أي رسم واحد - وليس قراءة واحدة؛ لأنه لم يكن فيه تنقيط ولا حركات ولا همز، قرؤوا الرسم بصور متعددة بحسب ما يتصور كل قارئ فكثرت القراءات، وكان في العهد الأموي أن السلطة الأموية وحدت الناس على قراءة القراء المعبرين عند الناس وعند السلطة، ورفضوا أن ينسخ أو يقرأ المصحف - بالنقط والحركات والهمز - بالقراءات الأخرى، فقبلوا سبعا ورفضوا الأخرى، ولديك تاريخ القرآن، فاحتجوا عليهم بالكتب وما موجود عندهم وما كتب في كتب تاريخ القرآن.

(داستان) قرائت‌های هفت‌گانه، نسبت به اعتقادی که آنها به حروف هفت‌گانه دارند، عقب‌تر است. این قرائت‌های هفت‌گانه پس از آن ظهور کرد که عثمان مردم را بر یک قرآن جمع کرد یعنی بر یک رسم الخط - و نه بر یک قرائت واحد - زیرا قرآن (عثمان) نقطه، اعراب و همزه نداشت. هر قاری، بر اساس تصور خود، رسم الخط را به صورت‌های مختلفی قرائت می‌کرد و به همین دلیل، قرائت‌ها متعدد شد. در زمان حکومت بنی امیه، امویان از یک سو مردم را به قرائت قاریانی که بین مردم و حکومت اعتبار داشتند، وحدت بخشیدند، و از سوی دیگر از نسخه برداری و قرائت قرآن با نقطه و اعراب و همزه با قرائت‌های دیگر، مانع می‌شدند.

والقراءات السبعة كلها كانت شائعة في زمن الأئمة (ع) ويكتب بها جميعاً المصحف ويقرأ بها جميعاً، فقول الإمام (ع): اقرؤوا كما يقرأ الناس، يعني: بالقراءة التي يقرأ بها الناس وهي سبع قراءات أو أكثر وليس واحدة، وإلى اليوم من لديه معرفة بالقراءات السبعة يقرأ بها جميعاً مثل عبد الباسط، فهو يقرأ بالقراءات السبعة وإذا وصل إلى كلمة فيها قراءتين أو ثلاث يقرأها أكثر من مرة وكل مرة بقراءة).

در زمان ائمه^۳ همه‌ی قرائت‌های هفت‌گانه رایج و شایع بودند و قرآن با همه‌ی آنها نوشته و قرائت می‌شده است. این سخن امام^۷ که می‌فرماید: آن‌گونه بخوان که مردم قرائت می‌کنند، یعنی با قرائتی که مردم آن‌گونه می‌خوانند، که همان هفت قرائت یا بیشتر بوده، و نه (فقط) یک قرائت. امروزه، کسانی که به این قرائت‌های هفت‌گانه آشنایی دارند، قرآن را با تمام آنها قرائت می‌کنند، مثل عبدالباسط که

قرآن را با قرائت‌های هفت‌گانه می‌خواند و هرگاه به کلمه‌ای می‌رسید که دارای دو یا سه نوع قرائت بود، آن را بیش از یک بار و هر بار نیز با یک قرائت تلاوت می‌نمود».

ثم طلب (ع) من أحد الأنصار إلقاء محاضرة في هذا الشأن، يتم فيها الرد على هذا الجاهل وتفنيده شبهته القائمة على أن كل من قال بشيء يخالف النسخة المطبوعة اليوم - أعني طبعة فهد - فهو باطل؛ لأنه قائل بالتحريف.

سپس ایشان^۷ از یکی از انصار خواست با ترتیب دادن سخنرانی و گفت و گویی در این مورد، به این جاهل پاسخ و شبهه‌ی او را بر باد دهد؛ شبهه‌ای که می‌گوید هر کس بر خلاف نسخه چاپ شده‌ی امروزی (یعنی قرآن چاپ فهد) چیزی بگوید، سخنش باطل است زیرا چنین کسی قائل به تحریف قرآن است.

وقال (ع) له: (في المحاضرة بين ان فقهاء الشيعة كلهم يقولون إن الضحى والشرح سورة واحدة، ولا يجوز قراءة واحدة منها في الصلاة ولا تجزي ، واتي بأرائهم.

وأتي بروايات أهل البيت (ع) في ذلك أيضاً.

وأيضاً الرابط بين الضحى والشرح، فهي واضحة أنها ليست سورة بل مكلمة للضحى، يعني أن الله في نهاية الضحى يقول: وأما بنعمة ربك فحدث ، ما هي هذه النعمة ولماذا يحدث بها ؟ ألم نشرح لك صدرك ووضعنا عنك وزرك، وأيضاً سورتى الفيل وقريش سورة واحدة.

وإذا أردت أن تكتفي فقط بقول فقهاءهم لكي لا يتشتت المستمع؛ فالناس لا يكادون يسمعون، لعلهم يسمعون القليل. تفقوهم، عرفوهم، على الأقل فلتكن عند الناس معلومات ومعرفة لعلهم يلتفتون إلى خداع هؤلاء في يوم من الأيام فينجون بأنفسهم).

ایشان^۷ به آن شخص فرمود: «در سخنرانی، بیان کن که همه‌ی فقهای شیعه می‌گویند الضحی و الشرح (انشراح) یک سوره به حساب می‌آیند و قرائت یکی از آنها در نماز جایز نیست و کفایت نمی‌کند»³⁴؛ نظرات خود آنها را ارائه کن.

۳۴ - برای آشنایی با عدم جواز، به آنچه که در حاشیه‌ی صفحه‌ی ۳۴ گذشت مراجعه کنید. عدم جواز، مسأله‌ای معروف بین تمام متأخرین است.

همچنین به روایات اهل بیت³⁵ در این خصوص نیز اشاره نما³⁵.
علاوه بر این، ارتباط بین سوره‌ی ضحی و انشراح را نیز تشریح کن؛ واضح است که سوره‌ی انشراح یک سوره‌ی مستقل نیست بلکه مکمل سوره‌ی ضحی می‌باشد؛ یعنی خداوند در پایان سوره‌ی ضحی می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (و از نعمت پروردگارت سخن بگو)»؛ این نعمت چیست و چرا باید از آن سخن بگوید؟ « أَلَمْ نُنشِركَ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ » (آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟ و بار گرانت را از پشتت برنداشتیم؟). همچنین دو سوره‌ی فیل و قریش نیز یک سوره محسوب می‌شوند.
اگر بخواهی فقط به سخنان فقهایشان بسنده کنی (با این هدف) که مبدا شنونده دچار تشنگی فکری شود، مردم کمتر به شنیدن، رغبت نشان می‌دهند. آنها را بیروانید و آموزش دهید. حداقل، مردم از معلومات و معرفتی بهره‌مند می‌شوند و چه بسا روزی متوجه فریبکاری آنها بشوند و خود را نجات دهند».

* * *

³⁵ - زید الشحام روایت کرده و گفته: «ابوعبدالله امام جعفر صادق^ع نماز صبح را با ما خواند و آن حضرت الضحی و الم نشرح را در یک رکعت قرائت نمود». تهذیب: جلد ۲ صفحه ۲۶۶.
مفضل از آن حضرت^ع روایت کرده که فرمود: «در یک رکعت دو سوره را جمع نکن، مگر الضحی و الم نشرح، و سوره‌ی فیل و لایلاف قریش را». مجمع البیان: ۱۰ : ۵۴۴ و معتبر: ۲ : ۱۸۸

المحطة الثانية :

ما يتعلق بالروايات

كانت هناك وقفة مع السيد أحمد الحسن (ع) بخصوص بعض الروايات الطاهرة في بعض زاوياها ومداليلها، وكانت الأسئلة تدور مرة عن روايات خاصة بعينها، وأخرى عن بعض ما يتعلق بها جميعاً من دون النظر إلى رواية معينة، فكان الآتي بفضل سبحانه.

ايستگاه دوم: مسایل مربوط به روايات

با سيد احمد الحسن ۷ درباره‌ی برخی جوانب و معانی شماری از روايات طاهره گفت و گویی داشتم. گاهی، پرسش‌ها مربوط به رواياتی خاص و گاهی بدون در نظر گرفتن روايتی خاص، نسبت به مباحث کلی بود که نتیجه‌ی آن، به فضل خدای سبحان، در ادامه خواهد آمد.

(هل يحق لغير المعصوم بيان معنى رواية متشابهة) ..

إنه فضل من الله كبير أن يوفق المرء الى الاقتداء بحجج الله الطاهرين والاستنان بسنتهم في دعوة الخلق التائه الى ربهم الكريم الذي لم يغفلهم آن رغم أنهم يغطون في سبات النسيان العميق، وأكد أن من أراد شيئاً أعد له عدته، وهل هي إلا المعرفة الإلهية بشروطها وأدواتها التي تمكن العامل الإلهي من خوض غمار المواجهة مع الباطل وأهله لإنقاذ ما يستطيع من الخلق، وحاجته بعد هذا إلى بيان الحق للناس والإجابة على تساؤلاتهم لا تكاد تنكر أبداً.

• آیا غیر معصوم حق دارد روایت متشابهه را معنی کند؟

این که انسان بتواند در دعوتِ خلقِ سرگشته به سوی خدای بخشنده‌شان، خدایی که لحظه‌ای از آنها غافل نیست هر چند که آنها خود در خواب فراموشی عمیقی به سر می‌برند، به حجت‌های پاک الهی اقتدا کرده و به راه و روش آنها گام بردارد، احسانی بزرگ از سوی خداوند محسوب می‌شود. قطعاً اگر کسی خواهان چیزی باشد، خود و امکاناتش را برای رسیدن به آن آماده می‌سازد، و این چیزی نیست جز معرفت الهی - با شرایط و ابزار آن - که عمل‌کننده به اوامر الهی با اتکا به آن می‌تواند به مصاف انبوه باطل و طرفداران آن برود تا در حد توان خود مردم را نجات دهد؛ و آنچه بعد از آن نیاز دارد بیان

حق برای مردم و پاسخ به سؤالات آنها است که (در غیر این صورت) به احتمال زیاد تا ابد بی پاسخ باقی می ماندند.

ولكن كثيراً ما تسبب له قلة البضاعة المعرفية التي لست الآن بصدد بيان أسبابها - وهي لا تعدو الإنسان نفسه جزءاً - إرباكاً في المسعى. ومن ثم قد يترأى له حينذاك بعض الأجوبة من خلال ما يطالعه من روايات شريفة، لكن ليس بيده قول قطعي من المعصوم في المراد والمعنى الحقيقي لها، فهل بالإمكان بيان فهمه للناس والحال هذه، ويكتفي بقول: (والله أعلم) بعد ذلك، أم يتأسى بالمأثور: (إن نصف العلم قول لا أعلم) من البداية، ورحم الله من عرف قدر نفسه ويختار ذلك سبيلاً؟

آنچه معمولاً باعث می شود بضاعت معرفتی فرد ناچیز بماند که البته اکنون درصدد پرداختن به دلایل آن نیستیم - و قطعاً علت اصلیش خود انسان است. سستی در کار و تلاش است. وی به هنگام مطالعه‌ی روایات شریفه، به پاسخ برخی از سؤالات می رسد ولی سخن قطعی معصوم درباره‌ی مفهوم و معنای واقعی آن را در دست ندارد؛ آیا در این حالت می تواند آنچه را که خودش فهمیده است، به مردم ارائه کند، و پس از آن به گفتن «و الله اعلم» (خداوند داناتر است) اکتفا نماید؟ یا از همان ابتدا، به نقل «ان نصف العلم قول لا اعلم» (نیمی از علم، گفتن نمی دانم است) و «خدا رحمت کند کسی را که قدر خویش بداند و راهی در این بین برگزیند»، تأسی نماید؟

الحقيقة لا أعرف إجابة عندما خطر ذلك التساؤل في بالي، ولم أحر له جواباً؟ فقررت سؤال العبد الصالح (ع)، وتبين لي بعد إجابته أنني لست فقط غير عارف بالجواب، بل لم أكن لأحسن حتى صياغة السؤال، والحمد لله على كل حال، وساعد الله قلبه الشريف. وعلى أي حال، سألته (ع)، فقلت: إذا سئل الإنسان عن معنى يتعلق برواية أو شيء من ذلك ولم يكن لديه جواب قطعي من المعصوم، فهل له أن يجيب بما يعرف من بعض كلماتهم (ع) أو يمتنع عن الإجابة؟

حقیقت آن است که وقتی این سؤالات به ذهنم خطور کرد، جواب آنها را نمی دانستم و پاسخی مناسب برایشان نیافتم. تصمیم گرفتم از عبد صالح^۷ سؤال کنم. پس از پاسخ ایشان، برایم روشن شد که من نه تنها پاسخ را نمی دانستم بلکه حتی در طرح سؤال نیز شایسته عمل نکرده ام. در هر حال خدا را شکر! خداوند دل شریف ایشان را یاری نماید!

به هر حال از ایشان^۷ پرسیدم: اگر از شخصی درباره‌ی معنا و مفهوم یک روایت یا چیزی از این قبیل، سؤالی پرسیده شود ولی وی پاسخ قطعی از معصوم در اختیار نداشته باشد، آیا می تواند با توجه به برداشتی که خودش از کلمات ائمه^β به دست می آورد، پاسخ سؤال را بدهد یا این که باید از پاسخ گویی خودداری کند؟

فأجابني (ع): (هذا يعتمد على تلك الرواية وبماذا تتعلق، وهل لها مساس بالاعتقاد أم بالتشريع، فالسؤال غير دقيق لتسم الإجابة عنه، فهناك روايات بينة وروايات متشابهة وروايات متعارضة، فما لم يتبين لكم معناه لا تجيبوا به بالقطع، ولكن يمكنكم إعطاء فهمكم لمن يطلبه، وأيضا يمكنكم السؤال ومعرفة الإجابة ومن ثم بيانها لمن يطلبها).

ایشان ۷ پاسخ دادند: «این موضوع، به روایت و آنچه به آن تعلق دارد، بستگی دارد. آیا این روایت مربوط به اعتقادات است یا جزو روایات تشریعی؟ البته این سؤال دقیق نیست و نمی‌توان پاسخ کاملی به آن داد! دسته‌ای از روایات، روشن هستند و برخی متشابه و گروهی متعارض. آنچه را که معنایش برای‌تان آشکار نشده، پاسخ قطعی ندهید ولی می‌توانید درک و استنباط خودتان را به کسی که طالب آن است عرضه کنید. همچنین می‌توانید سؤال کنید و جوابش را دریابید و سپس آن را برای فردی که خواهانش است، بیان نمایید.»

طبعاً، هذا بالنسبة إلى ما عدا الروايات الشريفة التي تتحدث عن حركة الظهور المقدس وما يرتبط به، وأما بالنسبة إلى روايات الظهور فقد أجاب عنها (ع)، فقال:

البته این پاسخ، روایات شریفه‌ای را که مربوط به جنبش مقدس ظهور و مسایل مربوط به آن است، شامل نمی‌شود. احمد الحسن ۷ در پاسخ به سؤال درباره‌ی روایات ظهور فرمود:

(أما إذا كنت تقصد روايات الظهور فهذه نحن لا نبين منها إلا موضع الحاجة والضرورة، أما ما تركنا بيانه فمن أراد الله إفهامه يفهمه المراد منها، وكلّ بحسب إخلاصه، ويبقى بيانها على اليقين لكل الناس في حينها).

«اگر منظور شما روایات ظهور است، ما چیزی از آن را به جز در حد نیاز و ضرورت بیان نمی‌کنیم، و آنچه توضیحش را ترک کرده‌ایم، خداوند به هر کس که بخواهد با توجه به میزان اخلاصش، منظور روایت را می‌فهماند و به یقین بیان آن برای همه‌ی مردم تا وقت خودش باقی می‌ماند.»

(السؤال عن الجزئيات في الروايات) ..

السؤال عن الجزئيات أمر يتعرض له الأنصار بكثرة من قبل السائلين، اذ تضمنت روايات أهل البيت (ع) الإشارة إلى ما يرتبط بأحداث وشخصيات في زمن الظهور، بل حتى أدق التفاصيل المرتبطة بدعوة الإمام المهدي (ع) ورسالته الإلهية، ويصّر البعض على ربط إيمانه بدعوة الإمام المهدي (ع) ووصيه ورسوله إلى الناس على تشخيص تلك الجزئيات وضرورة استيضاحها كباب أحادي للإيمان دون ما سواه.

• سؤال از جزئیات روایات

پرسش از جزئیات موضوعی است که سؤال کنندگان زیادی، از انصار می‌پرسند. به ویژه آن‌گاه که روایات اهل بیت^β به رویدادها و اشخاص زمان ظهور اشاره داشته باشد؛ حتی عده‌ای از افراد از دقیق‌ترین جزئیات مربوط به دعوت امام مهدی^γ و رسالت الهی آن حضرت سؤال می‌کنند. برخی اصرار دارند که ایمان خود به دعوت امام مهدی^γ و وصی و فرستاده‌ی او به سوی مردم را با شناسایی این جزئیات و ضرورت روشن شدن آنها مرتبط سازند؛ گویی این تنها دروازه‌ی ورود به ایمان است و لاغیر!

وهذا الفهم في الحقيقة فيه من المجازفة ما فيه، لأن أئمة الهدى (ع) أشاروا إلى أن البدء أمر ممكن في الجزئيات، ومن غير الصحيح أن يربط المنتظر إيمانه بدعوة إمامه (ع) ويعلقه على أمر ممكن حصول البدء فيه. على هذا، كنت قد سألت العبد الصالح (ع) ذات مرة عن السفیانی وبعض التفاصيل المرتبطة بشخصیات وأحداث الظهور.

واقعیت آن است که این شیوه‌ی پی بردن به حقیقت، با قدری حدس و گمان همراه است زیرا ائمه‌ی اطهار^β اشاره کرده‌اند که ممکن است در جزئیات، «بدء» (تغییر) حاصل شود؛ بنابراین صحیح نیست که فرد منتظر، ایمان به دعوت امامش را به مواردی گره بزند که ممکن است در آنها بدء ایجاد شود. بر این اساس یک بار از عبد صالح^γ درباره‌ی سفیانی و برخی جزئیات مربوط به اشخاص و رویدادهای هنگام ظهور سؤال کردم.

فأجابني (ع): (بالنسبة للتفاصيل كلها يحتمل فيها البدء، بل هو الراجح بالنسبة لخطة عسكرية يراد بها الانتصار على العدو وهو الشيطان وجنده، فحتى الخروج الذي نص عليه أنه في يوم واحد فيه البدء).

پس وی (ع) پاسخ دادند: «در همه‌ی جزئیات، احتمال بدء وجود دارد؛ حتی این موضوع (بدء)، با توجه به طرح و برنامه‌ی نظامی که هدف از آن پیروزی بر دشمن یعنی شیطان و ارتش او است، اولویت

بیشتری دارد. حتی در مورد زمان خروج که در مورد آن به صراحت در حدیث آمده که «در یک روز انجام می‌شود»³⁶ نیز احتمال وقوع بداء وجود دارد».

ثم بعد أن ذكر بعض الروايات الشريفة لخص مضامينها، وقال (ع):

سپس بعد از ذکر بعضی از روایات شریفه مضمون آنها را خلاصه کرد و (ع) فرمود:

(ماذا تفهم من الروايات؟ القائم من المحتوم، القائم من الميعاد، السفیانی من المحتوم، المحتوم ليس فيه بداء، المحتوم فيه بداء، الميعاد ليس فيه بداء.)

– فالمحتوم فيه بداء بمعنى في تفاصيله، وإلا فهذه روايات تبين أن لا بداء فيه، أما أصل وجود سفیانی فلا بد منه ولكن ممكن يكون فلان أو فلان، ويمكن أن يكون مبدأه من هنا أو من هناك.

– القائم من الميعاد ولا بداء فيه؛ لأنه إمام فلا يكون في المعصوم بداء.

إذن، فأصل قيام اليماني والسفیانی والخرساني في يوم واحد واقع ضمن مساحة البداء، فكيف يمكن أن يجعله عاقل دليلاً قطعياً لا بد من تحققه وهو مما يبدو لله فيه).

«از این روایات چه می‌فهمی؟ قائم از حتمیات است، قائم جزو وعده داده شده‌ها (میعاد) است، سفیانی از حتمیات است، در حتمیات بداء وجود ندارد، در حتمیات بداء وجود دارد، در وعده داده شده (میعاد) بداء راه ندارد»³⁷.

۳۶ - در روایت یمانی به این موضوع به صراحت اشاره شده است. امام باقر^۷ می‌فرماید: «... خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز خواهد بود. درست به‌سان دانه‌های تسبیح، یکی پس از دیگری خواهند آمد. ترس و وحشت و اضطراب از هر سو روی خواهد آورد. وای به حال کسی که با آنها درافتد. در میان پرچم‌ها، پرچمی هدایت شده‌تر از پرچم یمانی نیست؛ آن پرچم هدایت است زیرا او شما را به صاحب‌تان (امام مهدی) دعوت می‌کند...». غیبت نعمانی: صفحه ۲۶۴.

۳۷ - وجود قائم^۷ و سفیانی، حتمی است. از امام علی بن الحسین^۷ نقل شده که فرمود: «قائم ما در سالی که مردم غافلگیر می‌شوند، قیام می‌نماید. راوی عرض کرد: قائم بدون سفیانی قیام می‌کند؟ حضرت فرمود: امر قائم از جانب خدا حتمی است و امر سفیانی از جانب خدا حتمی است، و قیام قائم نباشد مگر با سفیانی!». بحار الانوار: جلد ۵۲ صفحه ۱۸۲.

اما در محتوم، بداء الهی راه ندارد. زراره بن اعین از عبدالملک بن اعین نقل کرده که گفت: «نزد ابوجعفر امام محمد باقر^۷ بودم که یادی از قائم^۷ به میان آمد. به آن حضرت عرض کردم: امیدوارم که (قیام قائم^۷) زود باشد و با آن سفیانی نباشد. فرمود: نه به خدا سوگند، او از جمله حتمیاتی است که چاره‌ای از آن نیست». غیبت نعمانی: صفحه ۳۰۱.

و اما در این مورد که قائم، میعاد (وعده داده‌شده) است و ممکن است در حتمیات بداء الهی حادث گردد، از داوود بن ابی‌قاسم نقل شده که گفت: «نزد ابوجعفر محمد بن علی الرضا^۷ بودیم که ذکر سفیانی و آنچه که در روایت آمده مبنی بر این که امر وی محتوم است، به میان آمد. به ابوجعفر^۷ عرض کردم: آیا خدا در امر محتوم بداء دارد؟ فرمود: آری. به آن

- در حتمیات بداء وجود دارد، یعنی در جزئیات آن؛ و گرنه این روایات بیان می‌کند که بدائی در آن راه نمی‌یابد. اصل وجود سفیانی اجتناب‌ناپذیر است ولی ممکن است وی فلانی باشد یا فلانی؛ و یا خاستگاهش از اینجا باشد یا از آن جا.

- قائم از میعاد است و بداء در او راه ندارد؛ زیرا وی امام است و در معصوم هیچ بدائی نیست. بنابراین اصل «قیام یمانی و سفیانی و خراسانی در یک روز» در محدوده‌ی بداء قرار می‌گیرد؛ حال چه طور ممکن است یک انسان عاقل آن را دلیل قطعی و لازم التحقق در نظر بگیرد در حالی که ممکن است خداوند در آن تغییری ایجاد کند؟»

وسألته (ع) أيضاً، فقلت: أحياناً يتم سؤالنا عن جزئيات ويطلب منا أن نجيب عليها، أفصد جزئيات في الروايات، مثلاً: هل ما يجري في العراق الآن من أمور تؤدي إلى استلام السفيناني الحكم بعد أن قلت أن الحكم القائم اليوم هو لبني العباس، وأيضاً عن الدجال وربطه بالشخص المعروف، فكيف يتم التعامل مع هكذا أسئلة؟

همچنین از ایشان پرسیدم: گاهی اوقات درباره‌ی جزئیات از ما سؤال می‌شود و از ما پاسخ می‌خواهند؛ منظورم جزئیات در روایات است. مثلاً آیا آنچه الآن در عراق جاری است، با توجه به این که قبلاً فرموده‌اید امروزه حکومت قائم در دست بنی عباس است، از جمله مواردی است که منجر به تسلیم حکومت به سفیانی می‌شود؟ همچنین از دجال و ارتباط آن با شخص معروف سؤال می‌کنند. در مواجهه با چنین پرسش‌هایی چه کنیم؟

فأجابني (ع): (حاولوا أن تكون إجاباتكم محدودة جداً؛ لأن التشخيص يسبب لكم مشاكل كثيرة في هذا الوقت، والنتيجة أنهم سيعلمون الأشخاص بعينهم إن أرادوا استقراء الحقيقة، وهم لم يكلفوا الإيمان بالسفیناني وغيره، بل كلفوا الإيمان بالحجج، فمن عرف الحجة لا يضره شيء وكفي مؤنة البحث.

(ع) فرمودند: «بکوشید پاسخ‌های‌تان بسیار محدود باشد زیرا در حال حاضر معین کردن چیزی، مشکلات فراوانی برای شما ایجاد می‌کند. آنها اگر به دنبال کشف حقیقت باشند، خود، اشخاص را به عینه خواهند شناخت. تکلیف آنها ایمان آوردن به سفیانی و نظایر آن نیست بلکه وظیفه‌شان ایمان آوردن به حجج الهی است و کسی که حجت را بشناسد چیزی به او زیان نمی‌رساند و زحمت جست و جو نیز از دوش او برداشته می‌شود»³⁸.

حضرت عرض کردیم: ما می‌ترسیم که خدا در قائم نیز بداء روا دارد. حضرت فرمود: **قائم جزو میعادها است**». بحار الانوار: جلد ۲۵ صفحه ۲۵۰.

(إمام ينسب الفعل لنفسه والمقصود هو إمام آخر) ..

أمر آخر واضح لمن طالع روايات آل محمد (ع) وهو أن إماماً منهم - روعي فداهم - ينسب الفعل لنفسه ولكنه يقصد (ع) بذلك إماماً من ولده ويعتبر فعله فعله، والأمر يطول لو أردت نقل جميع الشواهد على هذه الحقيقة، لكنني أكتفي بنقل نصين للتدليل فقط:

• امام انجام کاری را به خود نسبت می‌دهد و حال آن که منظورش امام دیگری است

کسی که روایات آل محمد را مطالعه کرده باشد به روشنی درمی‌یابد که گاه یکی از ائمه β-جانم فدای آنها. انجام کاری را به خودش نسبت می‌دهد ولی در واقع، منظورش انجام آن کار توسط امامی از فرزندان او است و وی، عمل او را عمل خودش می‌نامد. اگر بخواهم تمام شواهد و دلایلی که در این خصوص وجود دارد را نقل کنم، بحث به درازا می‌کشد؛ فقط به بیان دو مورد اکتفا می‌کنم:

الأول: قال أمير المؤمنين (ع) عن نفسه في إحدى خطبه: (أنا من كَلَّمَ موسى)، وفي ذات الوقت قال (ع) وهو يتحدث عن آخر الزمان: (.. يا جابر إذا صاح الناقوس، وكبس الكابوس، وتكلم الجاموس - الذي كثر صمته ولما نطق نطق كفوياً - فعند ذلك عجائب وأي عجائب .. وبعد أن ذكرها، قال: فتوقعوا ظهور مكلم موسى من الشجرة على الطور، فيظهر هذا ظاهر مكشوف، ومعاین موصوف .. ثم بكى صلوات الله عليه، وقال: واهاً للأمم ..).

مورد اول: امیرالمؤمنین ۷ در یکی از خطبه‌هایش در مورد خود می‌فرماید: «أنا من كَلَّمَ موسى» (من، کسی هستیم که با موسی سخن گفت). در همان هنگام، آن حضرت درباره‌ی آخرالزمان می‌فرماید: «ای جابر، هنگامی که ناقوس به صدا درآید و سایه‌ی شوم کابوس بر همه جا سنگینی کند و جاموس سخن بگوید - همو که سکوتش طولانی است ولی وقتی سخن بگوید، کفر می‌گوید - در چنین زمانی، شگفتی‌ها پدید خواهد آمد و چه شگفتی‌هایی» و پس از آن که یادی از آن نمود، فرمود: «پس در این هنگام منتظر ظهور کسی باشید که در طور سینا از درخت با موسی سخن گفت. او به گونه‌ای نمایان و آشکار، ظاهر می‌گردد؛ (به گونه‌ای که) بیننده

نهفته است از دوشش برداشته می‌شود؛ به ویژه در خصوص طلوع کننده از مشرق - یمانی ۷- که با وجود ایشان، فرد مؤمن نه تنها از کندوکاو در جزئیات بی‌نیاز می‌شود بلکه حتی از جست و جو و طلب امام مهدی ۷ نیز مستغنی می‌گردد زیرا پوشیده نیست که هدایت یافتن به ایشان و شناختن وی همان هدایت یافتن به امام ۷ است؛ چرا که او دعوت کننده به سوی آن حضرت است. امیرالمؤمنین ۷ در خطبه‌ای می‌فرماید: «..... بدانید اگر از طلوع کننده‌ی (قیام‌گر) مشرق پیروی کنید، او شما را به آیین پیامبر درمی‌آورد و از کوری، کری و گنگی نجات می‌دهد و از رنج طلب و خودکامگی آسوده می‌شوید و بار سنگین را از شانه‌هاتان بر زمین می‌نهد. خداوند کسی را از رحمت خود دور نمی‌سازد مگر آن که از پذیرش حق سر باز زند و ظلم پیشه نماید و زور بگوید و آنچه را که از آن او نیست به ناحق بستاند؛ و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه خواهند گشت». کافی: جلد ۸ صفحه ۶۶ حدیث ۲۲.

(می‌تواند) آن را توصیف کند» سپس امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گریست و فرمود: «**افسوس بر امت‌ها**»³⁹.

الثاني: عن عباية الأسدي، قال: (سمعت أمير المؤمنين (ص) وهو مشنكي - هكذا في المصدر، وقيل: ربما متكى - وأنا قائم عليه يقول: لأبين بمصر منبراً، ولأنقضن دمشق حجراً حجراً، ولأخرجن اليهود والنصارى من كل كور العرب ولأسوقن العرب بعصاي هذه، قال: قلت له: يا أمير المؤمنين كأنك تخبر أنك تحيي بعد ما تموت؟ فقال: هيهات يا عباية ذهبت في غير مذهب يفعله رجل مني).

مورد دوم: از عبايه اسدی نقل شده که گفت: امیرالمؤمنین³ در حالی که «مشنکی» بود - در منبع چنین آمده، و گفته شده: شاید منظور «تکیه داده» باشد - و من بالای سر آن حضرت ایستاده بودم فرمود: «در مصر منبری خواهم ساخت و ساختمان‌های سنگی دمشق حجراً حجراً، و لأخرجن اليهود و یهود و نصاری را از همه‌ی سرزمین‌های عرب بیرون خواهم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهم کرد». عبايه می‌گوید: من به آن حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، گویی شما خبر می‌دهی که بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟ حضرت فرمود: «هیهات! ای عبايه تو به راه دیگری رفته‌ای (مقصود من از این سخنان آن گونه که تو گمان کرده‌ای نیست). آنچه را که گفتم، مردی از دودمان من انجام خواهد داد».⁴⁰

فالامام أمير المؤمنين (ع) ينسب الفعل لنفسه مع أنّ فاعله المباشر هو رجل من ولده، فما وجه ذلك؟ في هذا كنت قد سألته (ع)، فقلت: ما ورد في كثير من الروايات من أنّ إماماً ما ينسب الفعل لنفسه مع أنه يقصد إماماً آخر من ولده كما ورد في "مكلم موسى"، و "يفعله رجل مني"، فهل صحة النسبة لأنه منه فقط، أم أن هناك أمراً آخر؟ وهل له ربط باتحاد أنوارهم في السماء السابعة؟

بنابراین، امام امیرالمؤمنین³ انجام این کار را به خودش نسبت می‌دهد و حال آن که فاعل مستقیم آن، یکی از فرزندان آن حضرت⁴ است. این چه مفهومی دارد؟ در این خصوص از احمد الحسن⁵ سؤال کردم و گفتم: در روایات زیادی وارد شده که امامی، انجام کاری را به خودش نسبت می‌دهد و حال آن که منظورش امام دیگری از فرزندان او است؛ همان طور که در «مکلم موسی» (سخنگوی موسی) و «یفعله رجل منی» (مردی از من آن را انجام می‌دهد) وارد شده است. آیا درستی این انتساب فقط از آن جهت است که وی از ایشان است یا این که موضوع دیگری وجود دارد؟ و آیا این قضیه با اتحاد نورهای ایشان در آسمان هفتم مرتبط است؟

³⁹ - بحار الانوار: جلد ۸۲ صفحه ۲۷۲.

⁴⁰ - بحار الانوار: جلد ۵۳ صفحه ۵۹ و ۶۰.

فأجابني (ع) : (وقفك الله ، في هذا العالم الجسماني نعم هو منه؛ لأنه من ذريته، وفي السماء السابعة هو منه؛ لأنه دونه وبعض حقيقته).

پس (ع) پاسخ دادند: «خداوند تو را توفیق دهد! در این عالم جسمانی آری، وی از او است زیرا از ذریه‌اش می‌باشد. در آسمان هفتم (نیز) از او است زیرا وی در مرتبه‌ای پایین‌تر از او و بخشی از حقیقت آن حضرت است».

عندها، يكون ذلك باباً يمكننا من خلاله معرفة بعض ما ورد من روايات في صيحة الحق وكونها باسم أمير المؤمنين (ع)، فإنها - أي الصيحة - ليس بالضرورة أن تكون باسمه (ع)، بل باسم ذلك الرجل الطاهر من ذريته الذي ينسب الإمام الفعل إليه مع أنه يقول: أنا أفعله، بل هذا هو الحق ولذا يرتاب المبطلون ممن يدعي التشيع عندما يسمعون صيحة إبليس لعنه الله، وليس فقط يرتابون بل يتبرؤون ويقولون إنه سحر من سحر أهل هذا البيت !!!

اکنون، این دریچه‌ای است که ما از طریق آن می‌توانیم برخی از آنچه در روایات درباره‌ی صیحه‌ی (ندای آسمانی) حق و این که به اسم امیرالمؤمنین^۷ است را بشناسیم؛ نیاز نیست که این صیحه حتماً به نام حضرت امیر^۷ باشد، بلکه می‌تواند به اسم آن مرد پاکی که از نسل حضرت است، باشد؛ کسی که امام^۷، انجام کار را به وی نسبت می‌دهد، اگر چه می‌فرماید: «**من آن را انجام می‌دهم**». این همان حق و حقیقت است و به همین دلیل است که شماری از افراد باطل‌گرا که مدعی تشیع هستند، با شنیدن صیحه‌ی ابلیس لعنت الله، دچار شک و تردید می‌شوند؛ و نه تنها به شک می‌افتند بلکه براءت جسته و می‌گویند این جادویی از جادوهای اهل این خاندان است⁴¹!!!

^{۴۱} - امام صادق^۷ در حدیثی، به بیان صیحه‌ی ابلیس «الا ان الحق فی عثمان و شیعه» (آگاه باشید که حق در عثمان و یاران او است) که پس از صیحه‌ی حق «الا ان الحق فی علی و شیعه» (آگاه باشید که حق در علی و یاران او است) بلند می‌شود و ایمان آوردن اهل زمین به آن پرداخت و فرمود: «**خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند به گفتار راسخ بر حق استوار می‌گرداند و این همان ندای اول است و (سپس) در آن روز کسانی که در دل‌هایشان مرضی است، به شک و تردید می‌افتند. به خدا سوگند مرض، دشمنی با ماست. در آن هنگام از ما براءت می‌جویند و با ما دشمنی می‌کنند و می‌گویند: قطعاً منادی اول، جادویی از جادوهای اهل این خاندان است. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (و اگر معجزه‌ای ببینند روی برگردانند و بگویند: جادویی مستمر (دائمی) است)». غیبت نعمانی: صفحه ۲۶۰.**

آیا در اینجا منظور از افراد شکاک و دودل کسانی که قبل از ندا، دوست‌دار اهل بیت نیستند، می‌باشد؟! چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که آنها قبل از ندا، از ایشان براءت جسته‌اند؟ لذا قطعاً افراد شکاک و براءت‌جو پس از ندای حق، قومی هستند که ادعای ولایت اهل بیت و تشیع آنها را داشته‌اند و تبری آنها پس از ندای دوم حاصل می‌گردد (فعند ذلک یتبرئون). حال من می‌گویم: چه طور ممکن است شیعه‌ی اهل بیت از آنها تبری جوید - پناه بر خدا - اگر وی ندا را با نام حضرت علی^۷ و این که حق با اوست بشنود؟! قطعاً چنین نیست! بلکه ندا به نام مثل او در زمان ظهور است (یفعله رجل منی) و این همان چیزی است که فعلاً برای بسیاری از مردم روی داده است، زیرا آنها از احمد^۷ تبری

(روایة السمری) ..

تعتبر رواية السمری مما تشبث به المعتضون علی خليفة الله واليماني الموعود السيد أحمد الحسن (ع) ورفض دعوته اليمانية المباركة، بالرغم من علمهم هم قبل غيرهم بفساد الاستدلال بها، وللوقوف علی هذه الحقيقة بالتفصيل أدعو جميع من يريد الاطلاع علی ذلك مراجعة ما كتبه الشيخ الناصح ناظم العقيلي في كتابه (الرد القاصم علی منكري رؤية القائم)، والأستاذ الفاضل ضياء الزيدي في كتابه (قراءة جديد في رواية السمری)، أحد إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع). ولكن ولما لم أكن مطلعاً علی ما خطه الأخوان وفقهما الله بالتفصيل، وهذا بالتأكيد قصور مني، وكثرة ما يتردد علی السنة المعتضين من ذكر هذه الرواية، سألته (ع) عنها.

• روایت سمري

روایت سمري⁴² یکی از دستاویزهای مخالفان خلیفه‌ی الهی و یمانی موعود سید احمد الحسن و بهانه‌ای برای ردّ دعوت مبارک یمانی است و حال آن که اینها خودشان قبل از دیگران می‌دانند که استدلال به این روایت، اعتبار و ارزشی ندارد. همه‌ی کسانی را که می‌خواهند به تفصیل از این موضوع آگاهی یابند، دعوت می‌کنم که کتاب شیخ ناصح جناب ناظم العقيلي به نام «الرد القاصم علی منكري رؤیت القائم» و کتاب استاد فرهیخته جناب ضياء الزیدی به نام «قرائت جدید فی روایت السمری» از انتشارات انصار امام مهدی را مطالعه نمایند.

من از جزئیات نوشته‌های این دو برادر - که خداوند توفیقشان دهد - مطلع نیستم و این کوتاهی قطعاً

جسته‌اند؛ اگر چه جبرئیل از طریق رؤیاهای صادقه‌ای که از شماره بیرون است، فراوان به اسم او ندا در داده است. مراجعه کنید به کتاب «معتضین به خلفای الهی» یکی از کتاب‌های انتشارات انصار امام مهدی، صفحه ۷۳ به بعد. در آنجا توضیحی مبرهن و مفصل در این خصوص ارائه شده است.

^{۴۳} - شیخ صدوق (رحمت الله) از ابومحمد حسن بن احمد المکتب روایت کرده است که گفت: «در آن سالی که شیخ علی بن محمد سمري - قدس الله روحه - وفات یافت، من در بغداد بودم و چند روز پیش از وفاتش به محضرش شرفیاب شدم. وی در آن روز، توفیعی (از امام زمان) بیرون آورد و بر مردم قرائت کرد. متن آن نامه چنین بود: بسم الله الرحمن الرحيم ای علی بن محمد سمري! خداوند در سوگ فقدان تو پاداشی بزرگ به برادرانت عطا فرماید. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت. کارهایت را مرتب کن و هیچ کس را به جانشینی خود مگمار. دروان غیبت دوم - و در بعضی نسخه ها: کامل - فرا رسیده است و ظهوری نیست مگر با اجازه‌ی خداوند متعال. ظهور من پس از گذشت مدتی طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. افرادی نزد شیعیان من مدعی مشاهده‌ی من (ارتباط با من به عنوان نایب خاص - مترجم) خواهند شد. آگاه باشید که کسانی از شیعیان من پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی چنین ادعایی می‌کند، دروغگو و افترازننده هستند و هیچ حرکت و نیرویی جز به خداوند عظیم نیست». کمال الدین و تمام النعمة: صفحه ۵۱۶.

از سوی من است ولی از آنجا که این روایت به وفور بر زبان معترضین جاری می‌شود، در این خصوص از احمد الحسن^۷ سؤال کردم.

فأجابني (ع): (توجد كثير من المناقشات لهذه الرواية وهي كافية ، ولذا فهم تركوها وأعرضوا منذ زمن بعيد، لأنهم يعلمون أنّ الاحتجاج بها لا قيمة له.

فهي مطعون في سندها ، وعندهم لو كانت صحيحة السند لا تفيد الاعتقاد دون أن يعضدها ما يوصل إلى اليقين بصورها.

إضافة إلى أن متنها متشابه، وفهمه عدة منهم بأكثر من فهم مختلف ، إضافة إلى أنها غير مسوّرة وهذا يطعن في كليتها عندهم ، أم أن قواعدهم لعبة عندهم إذا شاءوا عملوا بها وإذا لم يشاءوا أوقفوا العمل بها!؟

سپس (ع) به من پاسخ دادند: «بحث‌های زیادی درباره‌ی این روایت وجود دارد که (برای پاسخ) کفایت می‌کنند و لذا آنها دیرزمانی است که روایت را رها کرده و از آن اعراض نموده‌اند زیرا خود می‌دانند که احتجاج به آن، فاقد ارزش و اعتبار است.

سند روایت برای آنها «مطعون» (ضعیف)⁴³ است و اگر از دید آنها صحیح هم می‌بود بدون پشتیبانی دلیلی که صدور آن را به یقین برساند، نمی‌توان بر اساس آن، اعتقادی بنا کرد.⁴⁴ علاوه بر این، متن روایت متشابه است و عده‌ای از آنها روایت را به گونه‌های مختلفی درک و فهم کرده‌اند.⁴⁵ ضمناً این روایت «مسوّره» نیست و به عقیده‌ی آنها چنین چیزی باعث می‌شود «کلی بودن»

۴۳ - علت ضعف آن دو مورد است، که اولی: «ارسال» می‌باشد. مجلسی در بحار الانوار جلد ۳۵ صفحه ۳۱۸ آن را «خبر واحد مرسل» خوانده است. کاظمی مولف بشاره الاسلام نیز در صفحه ۱۴۶ همین مطلب را بیان نموده است. علت دوم: ضعف روایت با احمد بن حسن المکتب است که به این موضوع تصریح نموده‌اند. استاد زیدی - خداوند توفیقش دهد - می‌گوید: شرح حال او در رجال حدیث وارد نشده، بلکه حتی نام وی نیز قطعی نیست، گاهی اوقات احمد بن الحسن المکتب نامیده شده و برخی اوقات الحسن بن احمد المکتب و سومی احمد بن الحسن المکتب است و ای کاش می‌دانستم سیستانی و حائری بر چه اساسی به این روایت ضعیف استدلال کرده‌اند. قرائت جدید در روایت سمری: صفحه ۱۵ پاورقی.

۴۴ - آنها همگی بر این عقیده متفق‌اند که نمی‌توان در امور عقایدی به ظن و گمان اکتفا کرد بلکه باید علم و یقین حاصل شود. حداکثر فایده‌ای که خبر واحد دارد، ظن است نه علم؛ همان طور که خود به چنین چیزی تصریح می‌کنند. خوبی می‌گوید: «خبر واحد موجب علم (و یقین) نیست» (مصباح الاصول: جلد ۲ صفحه ۱۴۷) و این سخن همه‌ی اصولیون معاصر است. پس چه طور به خودشان اجازه داده‌اند که در مسأله‌ای اعتقادی، به خبر واحدی که موجب علم نیست اعتماد و استناد کنند؟! و من بی‌نهایت در تعجبم که چرا آنها در مورد یک موضوع عقایدی فتوا داده‌اند و پیروان‌شان در این مورد، از ایشان اطاعت کرده‌اند و حال آن که از نظر اینها عدم جواز تقلید در عقاید (در موارد عقایدی، تقلید جایز نیست)، اصل مسلمی است که هیچ بحثی در آن راه ندارد!! اینجا است که یک بار دیگر بافته‌شان را به دست خودشان رشته کرده‌اند.

۴۵ - برای آشنایی با برخی از آراء مطرح شده در این زمینه، به آنچه که شهید سید صدر دوم (ره) در موسوعه‌اش (دایرة

روایت، تضعیف گردد⁴⁶؛ یا شاید هم قواعدی که آنها دارند، بازیچه‌ای است در دست‌شان که هرگاه بخواهند به آن عمل می‌کنند و هرگاه دوست نداشته باشند، عمل به آن را متوقف می‌نمایند؟!

إضافة إلى أنها منقوضة بعدة روايات وأحداث: منها: رواية اليماني ، وما حدث مع الشيخ المفيد من رسائل. فمسألة التعلل بهذه الرواية أمر غير مقبول على كل حال. ثم إن السمری قال عند موته - عندما سئل عن بعده - : (لله أمر هو بالغه)، وهذا واضح في أنّ السمری لا يوصي ولا ينكر، بل يؤكد أنّ الأمر سيعود.

علاوه بر این، چندین روایت و رویداد، روایت سمري را نقض می‌کند و باطل می‌سازد: از جمله، روایت یمانی⁴⁷ و آنچه در خصوص نامه‌ها برای شیخ مفید پیش آمده است⁴⁸.

المعارف) ذکر کرده، مراجعه نمایید.

^{۴۶} - قضیه‌ی مسوره: یعنی (قضیه‌ای که) شروع آن با اشاره به کلیت یا جزئیّت آن به صورت «کل» (همه) یا «بعض» (برخی) صورت می‌پذیرد. علامه حلی می‌گوید: بدان که قضیه یا شخصی است یا مسوره و یا مهمله؛ این از آن روست که اگر موضوع شخصی باشد - مانند زید - قضیه را شخصی می‌نامند و اگر کلی باشد، بر افراد زیادی منطبق می‌گردد و اگر در معرض کلی یا جزئی قرار گیرد، در آن هست و یا نیست مطرح می‌شود که مورد اول یعنی قضیه‌ی مسوره در قول ما می‌باشد: هر انسانی حیوان است، برخی انسان‌ها حیوانند، هیچ چیزی انسان، سنگ نیست، برخی انسان‌ها کاتب نیستند. و دومی یعنی مهمله مثل این سخن ما است که: انسان خندان است و این - یعنی مهمله - در قوت جزئیّه است. پس تحقیق در مورد جزئیّه، کفایت از تحقق آن می‌نماید. کشف المراد: ص ۱۶۴.

برای واضح شدن مطلب مطلب می‌گوییم: امام^۷ در روایت سمري فرموده: «**الا فمن ادعى المشاهده فهو كاذب مفترى**» و واضح است که چنین چیزی طبق قواعد خودشان قضیه‌ی مهمله است و همان طور که دانستیم، قضیه‌ی مهمله به قوت جزئیّه است یعنی به قوت این سخن است که: «**بعض من يدعى المشاهده فهو كاذب مفترى**» و نه همگان؛ و بر این اساس یعنی برخی از کسانی که ادعای مشاهده می‌کنند دروغگویند و برخی راستگو هستند؛ و تحقیق در ادعای مدعی، نتیجه‌ی اثبات راستگویی یا دروغگویی او را مشخص می‌نماید؛ و خود این روایت (به تنهایی) دلیلی بر تکذیب او به شمار نمی‌رود؛ همان طور که فقهای آخرالزمان سر زده عمل کرده‌اند؛ همان کسانی که با دست خود قواعدی می‌نویسند و خودشان شتابزده آن را از هم می‌کشایند؛ و این همچون مثل زنی است که با دستانش هر لحظه رشته‌ای می‌تابد سپس شتابان آن را از هم باز می‌کند، و لا حول و لا قوه الا بالله!

^{۴۷} - متن آن قبلا ارایه شد. به غیبت نعمانی، صفحه ۲۶۴ مراجعه نمایید.

^{۴۸} - به عنوان مثال: آنچه که شیخ طوسی از توقیعاتی که از امام مهدی^۷ در اواخر ماه صفر سال ۴۱۰ از شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان قدس الله روحه و نور ضریحه نقل کرده، از آن جمله است: «این نامه‌ای است به برادر باایمان و دوست رشید، شیخ مفید ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان که از جمله پیمان‌هایی است که به ودیعت نهاده شده و از بندگان خدا اخذ گردیده است. بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد ... سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با علم و یقین امتیاز داری به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آنچه به تو می‌نویسیم به دوست‌داران ما از جانب تو برسد. خداوند عزت و توفیق اطاعتش را به آنان مرحمت فرماید و مهمات آنان را کفایت کرده، در پناه لطف خویش محفوظشان بدارد ...». تهذیب الاحکام: جلد ۱ صفحه ۳۸.

شیخ ناظم العقیلی می‌گوید: از نامه‌ها چنین می‌فهمیم که حامل نامه‌ها با امام مهدی^۷ ملاقات داشته و از آن حضرت نقل نموده است. همچنین شخصی ثقه و مورد اعتماد وجود داشته که کاتب امام مهدی^۷ بوده و او کسی بوده که این نامه‌ها را نگارش کرده است.

به هر حال احتجاج به این روایت، قابل قبول نیست.

وانگهی سمری به هنگام وفاتش -وقتی درباره‌ی شخص بعد از او سؤال شد- گفت: «**الله امر هو بالغه**» (خدا را امری است که خود انجام دهنده‌ی آن است) و این به روشنی دلالت بر آن دارد که سمری نه خود وصیت می‌کند و نه آن را انکار می‌نماید، بلکه تاکید می‌ورزد که این امر، دوباره باز خواهد گشت.

ثم ما هي علة وجود الرسل والحجج بين الناس واتصالهم بهم ؟ إذا كانت الهداية إلى الحق، فهل الآن هم مستغنون عن الهادي، وبمن ؟

ثم الذي أتى اليوم ألم يبين أنهم في ضلال وانحراف، فلينظروا بما أتى به ؟ بل هم قبله مختلفون في المنهج الحق، فمنهم الأخباريون والأصوليون والشيخية أو الاحسانية وغيرهم ربما، بل الأصوليون مختلفون فيما بينهم، فأين الحق ؟

إذن، هناك حاجة للهادي ، فما هو المانع من إرساله بنظرهم مع أنّ الحكمة تقول بإرساله، خصوصاً مع وجود المستقبل؟! ومع قول الكل بالانتخابات اليوم ، هل يبقى داعٍ لدين الله ؟ هل يبقى سائر على منهج الحسين (ع) ؟ طبعاً لا يبقى، أي لا يبقى من يقول " الملك لله " ، ولا يبقى من يعبد الله ويطيع الله، بل لا يبقى من يقول " الله " ، فالكل يقولون بالانتخابات وهي بالاتجاه المعاكس لما يريد الله سبحانه، فإذا كان سبحانه يريد أن يعبد في أرضه فالحكمة تقول أن يرسل هادياً ليحفظ الدين، أليس كذلك ؟

و همچنین روایت شده که قبل از قیام مبارک امام مهدی^ع، کسانی با وی ملاقات می‌نمایند و مورد تکذیب مردم قرار می‌گیرند:

ابوعبد الله امام جعفر صادق^ع می‌فرماید: «**قائم قیام نمی‌فرماید مگر این که دوازده مرد متفق القول می‌شوند که او را دیده‌اند و (مردم) ایشان را تکذیب می‌کنند**». غیبت نعمانی: صفحه ۲۸۵.

حتی برخی از علما و مردم با تشرف یافتن به دیدار امام مهدی^ع به نقل ادعیه و مانند آن از آن حضرت پرداخته‌اند و از او شنیده‌اند و با او ملاقات کرده‌اند؛ مانند سید بحر العلوم و سید ابن طاوس (رحمهم الله) و افراد بسیار دیگری که در «جنة الماوی» از ایشان نامی به میان آمده است و همچنین سایرین! از سید ابن طاوس نقل شده که باب به سوی امام مهدی^ع باز است:

میرزای نوری تعلیق سید ابن طاوس بر یکی از این ادعیه را نقل کرده که گفته است: «... در هیچ خبری از اخبار، وقتی برای قرائت این صلوات و دعا تعیین نشده است، مگر آنچه که سید رضی الدین علی بن طاوس در جمال الاسبوع، پس از بیان تعقیبات مأثور برای نماز عصر روز جمعه آورده و گفته است: «... اگر تعقیب عصر روز جمعه را بنا به عذری ترک کردی، این صلوات را ترک مکن به جهت امری که خداوند جل جلاله ما را به آن مطلع کرده است». از این کلام شریف چنین برداشت می‌شود که او از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه السلام چیزی در این باب به دست آورده و این از او دور نیست همان طور که خودش تصریح کرده به این که باب به سوی امام^ع گشوده است...». نجم الثاقب: جلد ۲ صفحه ۴۶۹.

سخن او تمام شد. خداوند توفیقش دهد!

افزون بر این (اصولاً) علت وجود رسولان و حجت‌ها بین مردم و اتصال با آنها چیست؟ اگر هدف، هدایت به سوی حق است، آیا اکنون مردم از هدایت‌گر بی‌نیازند؟ توسط چه کسی؟ کسی که امروز آمده آیا نشان نمی‌دهد که آنها در گمراهی و انحراف به سر می‌برند؟! پس نگاه کنند که او با چه چیزی آمده است؟ پیش از آن نیز در طریق حق و حقیقت چند دسته شده بودند؛ در ایشان، اخباری و اصولی و شیخی و احساسی و سایر گروه‌ها وجود دارد. حتی خود اصولیون نیز دچار اختلاف هستند، پس حق کجا است؟

بنابراین، نیاز به «هادی» وجود دارد. با این توصیف به نظر آنها چه چیزی مانع فرستادن او است در حالی که حکمت، اقتضا کننده‌ی فرستادنش می‌باشد، خصوصاً با وجود آینده؟! آیا با توجه به این که همه امروزه از انتخابات دم می‌زنند، دعوت‌کننده‌ای به دین خدا باقی می‌ماند؟ آیا کسی که بر راه و روش حسینؑ حرکت کند باقی می‌ماند؟ مسلماً خیر، یعنی کسی که بگوید «الملک لله» (سلطنت مخصوص خداست) باقی نمی‌ماند؛ کسی که خدا را عبادت و اطاعت کند و حتی کسی که کلمه‌ی «الله» را بر زبان براند نیز دیگر بر جای نمی‌ماند. همه از انتخابات سخن می‌گویند و حال آن که انتخابات، در جهت عکس آنچه خداوند سبحان اراده نموده قرار دارد. اگر خدای متعال بخواهد در زمینش عبادت شود، حکمت اقتضا می‌کند که یک هادی و راهنما برای حفظ دین بفرستد، آیا این گونه نیست؟!

هذه الأخيرة لمن يعقلها لا سبيل لردها، فلا معنى للاعتراض برواية السمری، بل لا معنى للقول بعدم وجود الهادي أبداً، كل ما هنالك البحث عنه وتشخيصه من بين الرايات المرفوعة، والحمد لله لم يقل أحد بحاكمية الله غيره، فهل هذا امتحان صعب تراه؟!

کسی که در خصوص این مطلب اخیر اندیشه کند، هیچ راهی برای مردود کردن آن نمی‌یابد. لذا اعتراض به روایت سمري، هیچ معنایی ندارد و حتی اعتقاد به این که هرگز هدایت‌کننده و راهنما وجود نخواهد داشت نیز بی‌معنا خواهد بود. هر آنچه اینجا هست می‌توان درباره‌اش پژوهش نمود و آن را از بین پرچم‌های برافراشته تشخیص داد. شکر خدا کسی غیر از او سخن از حاکمیت خدا نمی‌گوید. آیا این امتحان را سخت می‌بینی؟

إنّ المسألة حتى لا تحتاج إلى بحث وتحقيق ولا روايات ولا شيء، فقط تحتاج أن يعرف الناس أن دين الله هو حاكمية الله، وهذا ثابت في مذهب أهل البيت (ع). وبما أن الأمر في هذا الزمان محصور بشخص واحد فلا يحتاج الإنسان إلى شيء لمعرفة الحق، ولهذا قالوا (ع): (أمرنا أبين من الشمس) ؛ لأنه محصور بشخص واحد ولا يوجد غيره، فالكل دعاة لحاكمية الناس. في القرن الماضي اعتبر علماء الشيعة أنّ المشاركة في الانتخابات ضلال وانحراف، فما عدا مما بدا، هل الآن أصبحت هدى ؟ لا، ولكنها رحمة الله بالناس أن جعل الأمر محصوراً وبيّناً.

درک این موضوع به بحث، پژوهش، روایات یا هیچ چیز دیگری نیاز ندارد؛ فقط کافی است که مردم بدانند دین خدا همان حاکمیت خدا است، و این موضوعی ثابت شده در مذهب اهل بیت می باشد.

از آنجا که در زمان فعلی، این امر به یک شخص، محدود و منحصر است، لذا انسان به چیز دیگری برای شناخت حق نیاز ندارد و به همین دلیل است که ائمه^β فرموده اند: «**أمرنا أبین من الشمس**» (امر ما روشن تر از روز است)⁴⁹؛ زیرا که منحصر به یک نفر خاص است و در کس دیگری غیر از او یافت نمی شود؛ و حال آن که بقیه، دعوت کننده به حاکمیت مردم اند.

در قرن گذشته، علمای شیعه، مشارکت در انتخابات را گمراهی و انحراف می دانستند؛ حال چه تغییری ایجاد شده است؟! آیا اکنون این کار، هدایت می باشد؟! خیر! ولی این که خداوند، امر را منحصر و مشخص نموده، رحمتی از جانب او بر مردم است.

والله، إني لأعجب من هؤلاء الناس كيف يضلون، وهل يجدون الهدى في مكان آخر ليشتبه عليهم الأمر، وهل يجدون الآخرين - الكل ولا يوجد منهم شاذ - غير مصرحين بالباطل وهم يصرخون وينادون بحاكمية الناس، بل حتى هؤلاء الذين يدعون أنهم يدعون للإمام المهدي (ع) نجدهم جميعاً بين مشارك ومؤيد للانتخابات.

الحمد لله على كل حال، الحمد لله الذي جعل الدنيا أياماً تنقضي ونفارق هؤلاء الذين لا يفقهون قولاً).

به خدا سوگند، من از این مردم در شگفتم که چگونه منحرف می شوند؛ آیا هدایت را در جای دیگری می بینند که امر بر آنها مشتبه شده است؟! و آیا دیگران که همگی و بدون استثنا با فریاد و هیاهو از حاکمیت مردم دم می زنند، بر باطل نیستند؟! حتی کسانی که مدعی اند مردم را به امام مهدی دعوت می کنند را نیز، جملگی، جزو تاییدکنندگان و شرکت کنندگان در انتخابات می یابیم!

در همه حال خدا را شکر! سپاس خدایی که دنیا را روزگاری چند قرار داد که سپری می شود و ما از این کسانی که سخنی را در نمی یابند، جدا می شویم (و نفارق الذين هؤلاء الذين لا يفقهون قولاً)!!.

⁴⁹ - مفضل بن عمر جعفی می گوید: «از امام صادق^γ شنیدم که فرمود: بپرهیزید از شهرت دادن (یعنی نام قائم^γ را)؛ به خدا حتماً روزگاری غایب خواهد شد تا جایی که گفته شود آیا او وفات یافته؟ آیا نابوده شده است؟ در کدام وادی راه پیموده است؟ و دیدگان مؤمنان بر (دوری) او اشکها خواهد ریخت و مردم همچون واژگون شدن کشتی در دست امواج دریا زیر و رو خواهند شد تا این که هیچ کس نجات نیابد مگر آن کس که خداوند از او پیمان گرفته و ایمان را در دل او نقش کرده و با وحی از جانب خود تائیدش فرموده باشد. و بدون شک دوازده پرچم مشتبه (شبهه زا) که هیچ یک از دیگری بازشناخته نمی شود برافراشته خواهد شد. مفضل گوید: من گریستم. سپس به آن حضرت عرض کردم: ما چه کنیم؟ گفت: آن حضرت به خورشید که درون خانه می تابید نگریست و گفت: آیا این خورشید را می بینی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: به خدا قسم امر ما روشن تر از این خورشید است». غیبت نعمانی: صفحه ۱۵۴.

إذن، ما يزيد على العشرة نقاط منه (ع) بين علة هداية وحكمة وإيضاح وتذكير بدين الله وجواب على استدلالهم برواية السمري رحمه الله، بل أوضح روعي فداه لهم بكلمات موجزة وبيان واضح أنهم يؤسسون قواعد ويؤمنون بها ثم يسارعون إلى نقضها بأيديهم:

بنابراین بیش از ده نکته از ایشان نقل شد که دربرگیرنده‌ی علّت هدایت، حکمت، تفسیر و یادآوری دین الهی و جوابی به استدلال آنها به روایت سمری (رحمت الله) است. ایشان ۷- که جانم فدیشان باد- با عباراتی مختصر و سخنانی واضح، بر ایشان نمایان ساخت که اینها قواعدی تاسیس می‌کنند و به آن ایمان می‌آورند و سپس خودشان در منهدم کردن آن شتاب می‌ورزند:

- وضعوا قواعد للأخذ بالحديث، وأفتوا بتكذيب الحق بحديث لا يعترفون به حسب قواعدهم؟!!

- برای پذیرفتن حدیث، قواعدی چند قرار داده‌اند و با حدیثی که طبق قواعد خودشان آن را قبول ندارند، به تکذیب حق فتوا داده‌اند؟!!

- قالوا: لا يجوز التقليد في العقائد، وأفتوا لأتباعهم بتكذيب الحق وانحنى لهم المستحرمون؟!!

- می‌گویند: «تقلید در عقاید جایز نیست» در حالی که به پیروان خود تکذیب حق را فتوا دادند و فریب خوردگان هم گردن کج کردند؟!!

- وقالوا: إن خبر الواحد لا يفيد العلم ولا بد من العلم في العقائد، واكتفوا بتكذيب الحق بخبر هم يقولون إنه ظني؟!!

- می‌گویند خبر واحد (خبری که صرفاً از یک منبع نقل شده است) موجب علم و یقین نیست و در امور عقایدی داشتن علم ضروری است؛ با این حال با تکیه بر خبر واحد که به گفته‌ی خودشان، ظنی است، به تکذیب حق روی آورده‌اند؟!!

- وآمنوا بقواعد منطقية يونانية الأصل وبينوا فيها أنّ القضايا غير المسورة هي في قوة الجزئية ثم أفتوا بتكذيب الحق على أساس كلية القضية مع أنها مهملة وفق قواعدهم؟!!

- آنها به قواعد علم منطق که در اصل یونانی هستند، ایمان آوردند و بر اساس آنها بیان نمودند که «قضایای غیر مسوره» در «موارد جزئیّه» صادق است؛ سپس بر اساس آن، «قضیه‌ی کلی» را با اینکه بر طبق قواعدشان «مهمله» است، فتوا به تکذیب حق دادند؟!!

والله ، إنهم المصداق الأمثل لقوله تعالى : ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ ، بل هم ﴿كَأَنِّي نَقَّصْتُ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾ ، يغزلون وينسجون ثم ينقضون ويقطعون، فتباً لهم وسحقاً ومن ورائهم حساب قريب في القيامة الصغرى قبل القيامة الكبرى، فانظروا إنا منتظرون.

به خدا سوگند اینها مصداق آشکار این سخن خداوند که می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»⁵⁰ (مَثَلِ كَسَانِي که تورات بر آنها تحمیل گشته و به آن عمل نمی کنند، مَثَلِ آن خر است که کتاب های را حمل می کند. بد داستانی است داستان مردمی که آیات خدا را دروغ می شمردند و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند)؛ بلکه ایشان «كَأَنِّي نَقَّصْتُ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا»⁵¹ (همانند آن زن که رشته ای را که محکم تافته بود از هم گشود)، می ریسند و می بافند سپس از هم باز می کنند و تکه تکه می نمایند. هلاکت و نابودی بر آنها باد! پیش از فرا رسیدن قیامت کبری درست پشت سرشان در قیامت صغری، باید حساب پس بدهند. پس منتظر باشید که ما هم از منتظرانیم.

فأين إجابتهم وردهم ولو عن واحد مما بينه لهم (ع) ومنذ سنين ؟ لا شيء أبداً، فقط استهزاء واتهام وكذب وتهريج لا يكاد ينقضي وصفه، ولا ينتهي ألم المؤمن إلا بقول حسبنا الله ونعم الوكيل، ولا غرو فما هم إلا (نتج الهرج) وحصاده الجائف، كما أوضحه النبي الأعظم (ص)

جواب و پاسخ آنها حتی برای یکی از مواردی که وی برایشان در مدت چند سال روشن ساخت، کجا است؟ هرگز جوابی وجود نداشته است!؛ فقط استهزا و تهمت زنی و لودگی وصف ناشدنی از آنها برمی آید. غم و اندوه مؤمن فقط با گفتن «حسبنا الله و نعم الوكيل» (خداوند ما را کافی است و چه نیکو یآوری است) پایان می یابد. جای شگفتی نیست!؛ چرا که آنها همان طور که پیامبر اعظم^ص بیان فرموده است، فرزند فتنه و محصول درو بی حاصل اند.

* * *

رواية: (لا تنقضي الدنيا حتى يجتمع رسول الله (ص) وعلي (ع) في الثوبة ..)

لا شك في وجود عالم الرجعة، كما لا شك في وجود عالم الذر أيضاً، بنص الآيات الكريمة وعشرات الأحاديث الشريفة، وبضمهما إلى عالم الدنيا تكون عوالم قوس النزول ثلاثة، ولست بصدد البحث فيها الآن بقدر ما وددت الإشارة إلى أنّ عالم الرجعة غير عالم الدنيا.

• روایت « دنیا پایان نمی پذیرد تا رسول الله ع و علی ع در ثوبه گرد هم آیند»

با استناد به نص آیات قرآن کریم و دهها روایت شریف، در وجود عالم رجعت هیچ شک و شبهه‌ای نیست، همان طور که در وجود عالم ذر تردیدی وجود ندارد. از انضمام این دو با عالم دنیا، عوالم سه گانه‌ی قوس نزول تشکیل می‌شود⁵². البته من اکنون درصدد بحث و گفتگو در این خصوص نیستم، فقط خواستم اشاره کنم که عالم رجعت غیر از عالم دنیا است.

ولما يستحضر المرء هذه الحقيقة يخطر في باله الكثير من روايات آل محمد (ع) وهم يؤكدون على اجتماع رسول الله (ص) وأمير المؤمنين (ع) في هذا العالم بالكوفة في آخر الزمان لبناء مسجد يخص دولة العدل الإلهي العالمية. ولا يخفى أنّ تأويل مثل هذه الأحاديث بعالم الرجعة فاشل جداً ومجانِب للحقيقة بعد اتضاح اختلاف عالم الرجعة عن عالم الدنيا كما قدمنا، والروايات تصرح بأنّ الاجتماع يكون في هذا العالم الذي نحن فيه، أي الدنيا. فماذا تعني تلك الروايات إذن؟

وقتی که فرد این حقیقت را درمی‌یابد، روایات زیادی از آل محمد β به ذهنش خطور می‌کند که در آنها بر جمع شدن رسول الله α و امیرالمؤمنین γ در آخرالزمان، در این عالم و در کوفه به قصد ساختن مسجدی که مخصوص دولت عدل الهی جهانی خواهد بود، تأکید شده است. همان طور که قبلاً بیان شد، اکنون مشخص شده که عالم رجعت متفاوت از عالم دنیا است لذا تأویل و تفسیر این روایات به عالم رجعت کاملاً بی‌ربط و به دور از حقیقت است؛ حال آن که روایات تصریح می‌کند که این گردهم آمدن در همین عالمی که ما در آن هستیم رخ خواهد داد، یعنی در دنیا! پس معنی و مفهوم این روایات چیست؟

سألت العبد الصالح (ع) عن بعض تلك الروايات، وقلت: حين مطالعة بعض الروايات الشريفة يخطر في البال معنى، بل يؤيده بعض الذي عرفناه في دعوة الحق، ولكن يبقى الخوف من التحدث به قبل الرجوع

إليك، مثلاً: رواية اجتماع رسول الله (ص) وعلي (ع) في الكوفة وبنائهما لمسجد فيه ألف باب، والقوم عند عرض هذه الروايات وأمثالها مباشرة يقولون أنّ ذلك يكون في الرجعة.

از عبد صالح^۷ در مورد شماری از این روایات سؤال نمودم و گفتم: هنگام مطالعه‌ی برخی روایات شریفه، معنایی به ذهنم خطور می‌کند که برخی از مطالبی که در دعوت حق فهمیده‌ایم، آن را تایید می‌کند ولی قبل از این که به شما رجوع کنیم، از بیان آنها بپرهیزیم؛ مثلاً روایت گرد آمدن رسول الله^ص و علی^ع در کوفه و ساختن مسجدی که هزار در دارد. به هنگام مطرح نمودن این روایات و امثال آن، مردم بلافاصله می‌گویند این کارها در رجعت به وقوع می‌پیوندند.

فقال (ع): (تقصد مثلاً: قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.)

(ع) فرمودند: (منظورت مثلاً: فرموده خدای متعال: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (قصص: 85). «آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت [= زادگاهت] بازمی‌گرداند! بگو: «پروردگار من از همه بهتر می‌داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در گمراهی آشکار است!»

فقلت: نعم، والرواية هي هذه: عن أبي مروان قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله عز وجل ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ﴾، قال: فقال لي: لا والله لا تنقضي الدنيا ولا تذهب حتى يجتمع رسول الله (ص) وعلي بالثوية، فيلتقيان وبينان بالثوية مسجداً له اثنا عشر ألف باب، يعني موضعاً بالكوفة.

گفتم: آری، و روایت این است: ابی مروان می‌گوید از ابا عبدالله امام جعفر صادق^ع درباره‌ی فرموده‌ی خدای عزوجل^ص که «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ» پرسیدم، حضرت فرمود: «نه به خدا سوگند، دنیا به پایان نمی‌رسد و از بین نمی‌رود تا این که رسول خدا^ص و علی^ع در ثویه گرد هم آیند، و با هم ملاقات کنند و در ثویه مسجدی بسازند که دوازده هزار در دارد.»؛ یعنی جایی در کوفه⁵³.

فقال (ع): (لديك رواية أخرى عن نفس هذا المسجد، هل تعرفها؟ هل تعرف الرواية الأخرى عن المسجد الذي ذكرته هذه الرواية؟).

(ع) فرمودند: «شما روایت دیگری درباره‌ی همین مسجد دارید، آیا آن را می‌دانی؟ آیا روایت دیگری از مسجدی که همین روایت به آن اشاره می‌کند، سراغ داری؟».

فقلت: قرأت روايات أن المسجد يصلي فيها اثنا عشر إماماً عدلاً .

گفتم: در روایات خوانده‌ام که در این مسجد، دوازده امام عادل نماز می‌گزارند.⁵⁴

فقال (ع): (لا ليس هذه، بل إن الناس يطلبون من القائم أن يبني مسجداً يسعهم؛ لأن الصلاة خلفه تعدل الصلاة خلف رسول الله، فيبني لهم مسجداً له ألف باب .)

ثم قال (ع): (تمسك بالذي فطر كل شيء وأعطى كل شيء خلقه، واقبل كل ما يخبرك به سبحانه تعرف كل شيء منه ولن تضيع، ولن تضل ولو ضاع وضل أهل الأرض بأجمعهم).

سپس (ع) فرمود: «نه (منظورم) این نیست، بلکه مردم از قائم می‌خواهند که مسجدی بسازد که گنجایش آنها را داشته باشد؛ چرا که نماز خواندن پشت سر وی، برابر با نماز خواندن پشت سر رسول الله α است. حضرت نیز برای آنها مسجدی می‌سازد که هزار در دارد»⁵⁵.

⁵⁴ - حبه‌ی عرنی می‌گوید: «امیرالمؤمنین ۷ به سمت حیره خارج شد و فرمود: روزی این به این متصل خواهد شد - و با دستش به کوفه و حیره اشاره نمود - به صورتی که یک ذراع زمین بین آنها به دینارها فروخته می‌شود (یعنی ارزش زیادی پیدا خواهد کرد) و در حیره مسجدی ساخته خواهد شد که پانصد در دارد و خلیفه‌ی حضرت قائم ۷ در آن نماز می‌گزارد؛ زیرا مسجد کوفه برای آنها دیگر کوچک خواهد بود، همچنین دوازده امام عادل در آن نماز خواهند خواند. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین آیا در آن زمان، مسجد کوفه گنجایش این مردمی که می‌فرمایی را خواهد داشت؟ فرمود: چهار مسجد در آن ساخته خواهد شد که مسجد کوفه کوچک‌ترین آنها خواهد بود و این مسجد و دو مسجد دیگر در دو طرف کوفه از این طرف و این طرف؛ و با دست به نهر بصریین و غریین اشاره فرمود». تهذیب الاحکام: جلد ۳ صفحه ۲۵۴.

⁵⁵ - ابوجعفر امام محمد باقر ۷ در خبری طولانی فرموده است: «حضرت مهدی ۷ وارد کوفه می‌شود در حالی که سه پرچم (کنایه از سه گروه و جریان) در آنجا هستند که با هم اختلاف دارند. آنها اختلافات را کنار می‌گذارند و تابع امام می‌شوند. امام به منبر می‌ورد و خطبه می‌خواند و مردم از شدت گریه متوجه حرف‌های ایشان نمی‌شوند هنگامی که جمعه‌ی دوم فرا می‌رسد، مردم می‌گویند: ای پسر رسول خدا نماز خواندن پشت سر شما برابر با نماز خواندن پشت سر پیامبر α است و مسجد، گنجایش ما را ندارد. آن حضرت می‌فرماید: من با شما طلب می‌آیم. سپس حضرت به «غری» می‌رود و تصمیم به طرح مسجدی می‌گیرد که هزار درب دارد تا ظرفیت مردم را داشته باشد و بر آن بنایی محکم می‌سازد. سپس امر می‌فرماید پشت قبر امام حسین ۷ نه‌ری را حفر کرده که به سمت غریین (نجف و کوفه) جاری می‌گردد تا آن که آب به نجف برسد». بحار الانوار: جلد ۲ صفحه ۳۳۱.

سپس فرمود: «به آن کسی که همه چیز را پدید آورده و آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، چنگ زن و متمسک شو، و هر آنچه خداوند سبحان تو را به آن آگاه می‌سازد، پذیرا باش، تا همه چیز را از او بدانی و تباه و گمراه نگردی، حتی اگر تمام اهل زمین جملگی تباه و گمراه شوند».

فقلت: إذن هل أستطيع القول بأن الرواية تشير إلى مثل الرسول (ص) ومثل أمير المؤمنين (ع) اليوم.

گفتم: پس آیا می‌توانم بگویم که روایت به مانند رسول (ص) و مانند امیر المومنین (ع) امروز اشاره دارد .

فقال (ع): (كثير من الروايات هي كذلك، وروايات الرجعة أيضاً، والرجعة رجعتان: رجعة في قيام القائم بمثلهم، ورجعة في عالم الرجعة " الأولى " بأنفسهم وبأجساد تناسب ذلك العالم بعد أن ينسيهم الله حالهم والامتحان الأول والثاني).

(ع) فرمودند: «بیشتر روایات این چنین هستند⁵⁶. همین طور است روایات رجعت؛ رجعت نیز خود بر دو نوع است: رجعت در قیام قائم با مثل‌های آنها، و رجعت در عالم رجعت «نخستین» با نفس‌ها و با بدن‌هایی که متناسب با آن عالم است، پس از آن که خداوند حال و وضعیت‌شان و نیز امتحان اول و دوم را از یادشان می‌برد».

* * *

⁵⁶ - می‌توان به روایاتی که سخن خداوند متعال « إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ ... » (همان کسی که قرآن را بر تو واجب نمود ...) و نظایر آن، مراجعه نمود.

(مقطع من الزيارة الجامعة ..)

كل مؤمن وفقه الله تعالى لقراءة الزيارة الجامعة الكبيرة الواردة عن الامام علي الهادي (ع)، فأكد أنّ وقع تلك الكلمات النورانية تترك انطباعاً حسناً على قلبه لو تأملها، كيف يرى بعين بصيرته قبل بصره بعض مقام آل محمد (ع) وإنهم: أبواب الله، معادن كلمات الله، خزان علم الله، تراجمة وحي الله، الخ. وكان منها هذا المقطع الذي سألت العبد الصالح (ع) عنه، فقلت: في بعض مقاطع الزيارة الجامعة ورد: "أسمائكم في الأسماء، وأنفسكم في النفوس، وقبوركم في القبور"، منذ زمن تستوقفني هذه العبارات ولا أعرف معناها كغيرها الكثير؟

• مقطعي از زیارت جامعه

هر مؤمنی که خداوند توفیق خواندن زیارت جامعهی کبیرهی وارد شده از امام علی هادی را به وی عنایت فرماید، اگر در آنها درست اندیشه کند، قطعاً آن کلمات نورانی، نقش و نگاری زیبا بر دل او از خود بر جای می‌گذارد؛ چرا چنین نباشد و حال آن که فرد به چشم بصیرت خود قبل از چشم سر، گوشه‌ای از مقامات آل محمد را می‌بیند و این که آنها: ابواب (دروازه‌های) الهی، معادن کلمات خدا، خزانه‌داران علمش، بیان‌کنندگان وحي الهی و هستند.

درباره‌ی این مقطع از دعا از عبد صالح سؤال کردم و گفتم: در برخی از مقاطع زیارت جامعه وارد شده که: «**اسمائکم فی الأسماء، و أنفسکم فی النفوس، و قبورکم فی القبور**» (نام‌های شما در نام‌ها، نفس‌های شما در نفس‌ها و قبرهای شما در قبرها است). مدتی است که این عبارات مرا به خود مشغول کرده و بازداشته است و من معنای آن را همچون معنای خیلی دیگر از قسمت‌های دعا، متوجه نمی‌شوم!

فأجابني (ع): (نعم، " ذِكْرُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ، وَأَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ، وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ، وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ، وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ، وَأَثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ، وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ ".

الموت من حياة آل محمد، الموت من حياة محمد وآل محمد، محمد وآل محمد هم فرعون وموسى، هل تفهم هذه الكلمات ؟ ليس كل الناس تفهم هذا وفقك الله، محمد وآل محمد متقوم بهم كل شيء في عوالم الخلق، الخير متقوم بهم، وكذا نقيضه. الموت لا يكون إلا بقدره، والقدرة من الحياة، وكل حياة متقومة بحياتهم. فرعون متقوم بهم، وموسى متقوم بهم، وعزرائيل متقوم بهم، هل وضع الأمر الآن ؟ .

(ع) فرمودند: «آرى: ذَكَرْكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَ أَسْمَاؤَكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادَكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحَكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسَكُمْ فِي النَّفُوسِ وَ آثَارَكُمْ فِي الْأَثَارِ وَ قُبُورَكُمْ فِي الْقُبُورِ»

«مرگ» از حیات آل محمد، «مرگ» از حیات محمد و آل محمد، «محمد و آل محمد» همان فرعون و موسی هستند. آیا معنای این کلمات را می‌فهمی؟ همه کس این معنا را درک نمی‌کند، خداوند شما را توفیق دهد! قوام (پایداری) همه چیز در عوالم آفرینش، به محمد و آل محمد بسته است. «خیر» به آنها قوام دارد، و همچنین نقیض و ضد آن. مرگ فقط به وسیله قدرت انجام می‌شود؛ قدرت از حیات است و هر حیاتی نیز به حیات آنها قوام می‌یابد. فرعون به وسیله آنها قوام می‌یابد، موسی به وسیله آنها قوام می‌یابد، عزرائیل به وسیله آنها قوام می‌یابد. حال این قضیه روشن شد؟».

فقلت: بعضه نعم بفضل الله، هم وسائط الفيض الإلهي وكل شيء متقوم بهم صلوات الله عليهم هذا واضح إن شاء الله، ولكن تطبيق هذا على عبارات الزيارة هو الأمر غير الواضح عندي.

گفتم: به فضل خدا، قسمتی از آن آری. آنها صلوات الله عليهم- واسطه‌های فیض الهی‌اند و همه چیز به آنها قوام می‌گیرد. به خواست خدا این مطلب واضح است ولی تطبیق آن بر عبارات زیارت، برایم ابهام دارد.

فقال (ع): (هذه العبارات تعني: أن كل شيء متقوم بكم، أنتم في كل شيء، وأنتم كل شيء، هذا هو معناها).

(ع) فرمود: «مفهوم این عبارت آن است که: همه چیز به شما قوام می‌یابد. شما در همه چیز هستید؛ و شما همه چیزید! معنای آن، چنین است.».

(هل النور هنا هو نفسه النور في العوالم العلوية...)

كنت قد قرأت رواية تتعلق ببيان النور، والرواية هي هذه: عن عاصم بن حميد، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (ذاكرت أبا عبد الله (ع) فيما يروون من الرؤية، فقال: الشمس جزء من سبعين جزءاً من نور الكرسي، والكرسي جزء من سبعين جزءاً من نور العرش، والعرش جزء من سبعين جزءاً من نور الحجاب، والحجاب جزء من سبعين جزءاً من نور الستر، فإن كانوا صادقين فليملؤا أعينهم من الشمس ليس دونها سحاب).

سألت العبد الصالح (ع) عنها، وقلت: هل هذا للتعجيز، أم أنّ هناك علاقة بين ما نطلق عليه نور هنا وبين النور هناك.

• آیا منظور از نور در اینجا همان نور در عوالم بالایی (علوی) است؟

روایتی را که درباره‌ی بیان نور بود را به شرح زیر می‌خواندم: عاصم بن حمید از ابی عبدالله امام جعفر صادق^۷ روایت کرده و می‌گوید: با آن حضرت درباره‌ی آنچه در خصوص رؤیت روایت می‌کنند، گفت و گو می‌کردم. حضرت فرمود: خورشید یک جزء از هفتاد جزء نور کرسی؛ و کرسی یک جزء از هفتاد جزء نور عرش؛ و عرش یک جزء از هفتاد جزء از نور حجاب؛ و حجاب یک جزء از هفتاد جزء نور ستر است. اگر راست می‌گویند چشمانشان را از نور خورشید بدون آن که ابری در مقابل آن باشد، پر کنند⁵⁷.

از عبد صالح^۷ در این مورد سؤال کردم و گفتم: آیا این از باب ناتوان کردن است یا این که بین چیزی که ما به آن نور اطلاق می‌کنیم، و نوری که آنجا هست، رابطه‌ای وجود دارد؟

فأجابني (ع): (النور هنا تجلي للنور هناك).

پس ایشان (ع) به من جواب داد: «نور در اینجا تجلی و ظهوری از نور آنجاست».

⁵⁷ - الشمس جزء من سبعين جزءاً من نور الكرسي والكرسي جزء من سبعين جزءاً من نور العرش والعرش جزء من سبعين جزءاً من نور الحجاب والحجاب جزء من سبعين جزءاً من نور الستر فإن كانوا صادقين فليملؤا أعينهم من الشمس ليس دونها سحاب. شرح اصول کافی مازندرانی: جلد ۳ صفحه ۱۸۱؛ بحار الانوار: جلد ۵۵ صفحه ۲۸.

(دعوا الأمر حتى يأتي وقته..)

أختم هذه المحطة مع العبد الصالح (ع) بنصيحة له، كانت قد جاءت بعد أن سأله عن روايتين، وهما وإن كانتا لم يحن وقتها زمن السؤال إلا أنني أذكر ذلك لأجل ما جاء في كلامه روي فداه.

سأله فقلت: هناك روايتان؛ الأولى: عن محمد بن مسلم، قال سألت أبا جعفر (ع).. ﴿والنهار إذا تجلى﴾، قال (ع): (النهار هو القائم منا أهل البيت (ع)، إذا قام غلب دولة الباطل، والقرآن ضرب فيه الأمثال للناس، وخاطب نبيه (ص) به ونحن فليس يعلمه غيرنا).

• امر را رها كنيد تا زمانش فرا رسد

این ایستگاه را با اندرزی از عبد صالح^۷ که ایشان در پاسخ به سؤال من از دو روایت بیان فرمودند، به پایان می‌برم. اگر چه زمان سؤال از آن دو روایت هنوز فرا نرسیده است ولی من این مطلب را به دلیل آن که در کلام ایشان (که جانم فدیش باد) آمده، متذکر می‌شوم. از ایشان سؤال کردم: دو روایت وجود دارد؛ روایت اول: محمد بن مسلم می‌گوید از ابو جعفر امام باقر^۷ درباره‌ی «والنهار اذا تجلى» (قسم به روز هنگامی که آشکار شود) پرسیدم. حضرت فرمود: **روز، همان قائم از ما خاندان می‌باشد، هنگامی که قیام کند بر دولت باطل غلبه می‌کند. قرآن در این خصوص مثال‌هایی برای مردم زده و خداوند، پیامبر^ص و ما را به آن خطاب نموده است، که هیچ کس غیر از ما آن را نمی‌داند**⁵⁸.

والأخرى: عن أبي عبد الله (ع)، قال: (قوله تعالى: ﴿والفجر﴾ هو القائم و(الليالي العشر) الأئمة (ع) من الحسن إلى الحسن، و﴿الشفع﴾ أمير المؤمنين وفاطمة عليهما السلام و﴿الوتر﴾ هو الله وحده لا شريك له، ﴿والليل إذا يسر﴾ هي دولة حبر، فهي تسري إلى قيام القائم (ع)).

هل الأولى في المهدي الأول (ع)، والثانية في الإمام المهدي (ع)؟

و روایت دیگر: ابو عبدالله امام جعفر صادق^۷ فرمود: **در سخن خدای متعال، مراد از «فجر» قائم است، و «لیالی عشر» امامان از حسن مجتبی^۷ با حسن عسکری^۷ می‌باشند، «شفع» امیر المؤمنین و فاطمه^ص، «وتر» خدای یگانه و بی شریک است، منظور از «و اللیل اذا یسر» دولت حبر^۷ است که تا قیام قائم^۷ ادامه می‌یابد**⁶⁰.

⁵⁸ - النهار هو القائم منا أهل البيت ، إذا قام غلب دولة الباطل. والقرآن ضرب فيه الأمثال للناس، وخاطب الله نبيه به ونحن ، فليس يعلمه غيرنا. بحار الانوار: جلد ۲۴ صفحه ۷۱ و ۷۲.

⁵⁹ - «حبر» کنایه از نخستین غاصب خلافت اهل بیت^ص است. (مترجم)

⁶⁰ - قوله تعالى «والفجر» هو القائم و «الليالي العشر» الأئمة^ص من الحسن إلى الحسن و «الشفع» أمير المؤمنين و فاطمه^ص، و «الوتر» هو الله وحده لا شريك له «و اللیل اذا یسر» هي دولة حبر^۷ فهي تسري إلى قيام القائم^۷. بحار الانوار: جلد ۲۴ صفحه

آیا روایت اول در حق مهدی اول^۷ و روایت دوم مربوط به امام مهدی^۸ است؟

فأجابني (ع): (دع هذه يرحمك الله، أنتم تقسمون الآن فدعوا الأمر حتى يأتي وقته، اقترب الطوفان ولم يبق الكثير، أنت إذا كنت تريد شيئاً فلديك الروايات، وأيضاً لديك المتشابهات).

(ع) فرمودند: «این مطلب را رها کن - خداوند تو را رحمت کند - شما الآن بخش بندی می کنید؛ این امر را رها کنید تا زمانش فرا رسد. طوفان نزدیک شده و چیز زیادی نمانده است. اگر به دنبال چیزی هستی، روایات و متشابهات پیش روی شما است.»

فقلت: اقترب الطوفان ولا ضمان أن لا نهلك معهم والعياذ بالله، فسلام لك ممن أحبك بروحه وقصر في جنب الله كثيرا .

گفتم: طوفان نزدیک شده و هیچ تضمینی نیست که ما همراه آنها هلاک نشویم - پناه بر خدا؛ سلام بر شما از جانب کسی که شما را با دل و جان دوست می دارد و در کنار خدا بسی کوتاهی نموده است.

فقال (ع): (أسأل الله أن ينجيكم. للأسف أنهم يتبعون هؤلاء الفقهاء الضالين وسيوردونهم نار جهنم، فهم لأجل هؤلاء الفقهاء ولأجل الدنيا التي ستحترق عليهم يسبوني وبحاربوني ويخسرون الدنيا والآخرة. لو كانت نجاتهم وهدايتهم يارقة دمي لما تأخرت اليوم قبل غد، والله إني حزین ومتألم لأجل عامة الناس المخدوعين، فأنا أرى أنّ الهلاك قد أظلمهم وهم يحسبون أنهم باقون في هذه الدنيا وهي باقية لهم).

(ع) فرمودند: «از خداوند تقاضا دارم که شما را نجات دهد. متأسفانه آنها از فقهای گمراهی که سرانجام آنها را به آتش جهنم وارد می سازند، پیروی می کنند. آنها به خاطر این فقها و به خاطر دنیایی که بر سرشان آتشین خواهد شد، مرا ناسزا می گویند و با من می جنگند و در دنیا و آخرت زیان می بینند. اگر نجات و هدایت شان در ریخته شدن خون من بود، حتی یک روز هم تاخیر نمی کردم. به خدا سوگند من به حال این عامه مردم که فریب خورده اند، اندوهگین و درمدمم. می بینم که هلاکت و نیستی بر آنها سایه افکنده و آنها گمان می کنند که در این دنیا تا ابد باقی خواهند ماند و دنیا نیز برای آنها پاینده است.»

* * *

المحطة الثالثة:

ما يتعلق بالعقيدة

ايستگاه سوم: مسایل مربوط به اعتقادات

(من كان الحجة الناطق على الناس قبل مجيء اليماني)..

ولأن سنة الله تعالى لا تتبدل في خلقه منذ يوم الخليفة الأول إلى أن يرث الله الأرض وما عليها، قال تعالى: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾، نلاحظ وحدة منهج المعارضين على خلفاء الله في أرضه في القول والفعل، حذو النعل بالنعل، لذا ما إن يسمع أحدهم اليوم بدعوة اليماني السيد أحمد الحسن (ع) إلا وكان قوله شبيهاً بقول فرعون: (ما بال القرون الأولى). فهو بدل أن يتأمل الآيات والبيئات التي أرسل بها داعي الله يكون همّه وباله فيمن سبقه، وكأنّ الله سبحانه قد أوكل إليه أمر خلقه ومصائرهم وعواقبهم، هذا والحال أنه يجهل مصيره هو قبل غيره، بل إذا أخرج يده لم يكدرها لظلمته وانشداه إلى حطام دنيا فانية.

• پیش از آمدن یمانی، حجت ناطق بر مردم چه کسی بود؟

سنت خدای متعال در میان خلقش تغییر و تحولی ندارد؛ از همان روز اول آفرینش تا آن گاه که خداوند زمین و آنچه بر آن است را به ارث برد! خدای متعال می‌فرماید: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ ۗ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»⁶¹ (این سنت خداوند است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت). بر این اساس ما شاهد هستیم که مخالفان و معارضان جانشین خدا بر زمین، قدم به قدم، در «گفتار و عمل» کاملاً یکسان و مشابه عمل می‌کنند، لذا امروزه کسی از ایشان نیست که دعوت یمانی سید احمد الحسن را بشنود و کلامی همچون سخن فرعون که گفت «ما بال القرون الأولى» (پس وضعیت مردمان پیشین چه گونه بود) را بر زبان جاری نسازد.

این فرد به جای تأمل در نشانه‌ها و دلایلی که دعوت‌کننده‌ی الهی با آنها فرستاده شده، تمام همّ و غمش را صرف کسانی که پیش از او بوده‌اند، می‌نماید؛ گویی خدای سبحان امر مخلوقاتش و عواقب و سرنوشت ایشان را به وی واگذار کرده است و حال آن که وی خودش قبل از هر کس دیگری نسبت به عاقبت کارش غافل و بی‌خبر است. حتی به علت ظلمت و تاریکی و دلبستگی‌اش به متاع ناچیز دنیای فانی، اگر دستش را (به سوی رهایی) دراز کند، چیزی نمی‌تواند ببیند.

يقول قائلهم: هب أننا آمنا باليماني الآن مرسلًا من أبيه المهدي، لكن من سبقونا من الآباء والأجداد ما هو حالهم ومن كان مرسلًا لهم؟ ثم كيف لهم ولنا أن نأخذ الأحكام الفقهية إذا أبطلتم التقليد المقدس؟ وعليه، فأياها اليمانيون أنتم حركة (صهيونية، أمريكية، وهابية، بعثية فارسية، هندية.. الخ) تريدون محو عقيدتنا بالتقليد، وغرضكم الطعن بفقهاءنا، فقهاء آخر الزمان الذين حفظوا عرى الإسلام وذبوا وذادوا عن حريمه، وحفظوا لنا الشريعة، و.. و.. من تقولات إذا فتحت لها الباب الآن فلا تنتهي بمئة صفحة؟! مع أن هذه الابواق لمرجعية السوء تعلم قبل غيرها بالذم الذي ورد عن رسول الله (ص) وآله الطاهرين (ع) في فقهاء آخر الزمان بشكل لا يسع أحد التكر له.

برخی از آنها می‌گویند: گیریم که ما اکنون به یمانی که از سوی پدرش حضرت مهدی^۷ فرستاده شده است، ایمان آوردیم، خب پدران و اجداد پیشینان ما چگونه خواهند بود و چه کسی به سوی آنها فرستاده شده است؟ در ضمن اگر شما تقلید مقدس را باطل می‌شمارید، ما و آنها چگونه احکام فقهی را اخذ کنیم؟ بر این اساس شما ای یمانی‌ها، جنبشی «صهیونیستی، آمریکایی، وهابی، بعثی، فارسی، هندی و...» هستید که می‌خواهید اعتقاد ما به تقلید را نابود سازید و غرض شما وارد آوردن توهین و افترا به فقهای ما یعنی فقهای آخرالزمان است؛ همان فقهایی که مبانی اسلام را محافظت کردند، از آن دفاع نمودند، حریم آن را وسعت بخشیدند، شریعت را برای ما نگاه داشتند و و و دیگر گفتنی‌هایی که اگر باب آن باز شود، صد صفحه هم آن را کفایت نمی‌کند!! این در حالی است که این شیپورهای مرجعیت فاسد، خود قبل از دیگران با سرزنش‌ها و مذمت‌هایی که از رسول خدا^۸ و خاندان پاکش^۹ درباره‌ی فقهای آخرالزمان وارد شده آشنا هستند؛ روایاتی که کسی را یارای انکار آنها نیست!⁶²

۶۲ - رسول خدا^۸ در توصیف فقهای آخرالزمان می‌فرماید: «ای پسر مسعود، زمانی بر مردم خواهد آمد که کسی که بر دینش پافشاری کند، همچون کسی است که در دستش آتش نگاه داشته است. فرد باید در آن زمان گرگ باشد در غیر این صورت گرگ‌ها او را می‌خورند. ای پسر مسعود، علما و فقهای آنها خائن و فاجرند، آنها بدترین خلق خدایند، و نیز پیروان‌شان و کسی که به نزدشان می‌رود و از آنها (فتوا) می‌گیرد و آنها را دوست می‌دارد و با آنها مجالست و مشورت می‌کند نیز بدترین خلق خدایند و خداوند آنها را وارد آتش جهنم می‌کند «صم بکم عمی فهم لا یرجعون» (گنگ، کر و کورند (به سوی حق) باز نمی‌گردند) ، «و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم عمیا و بکما وصما مأواهم جهنم كلما خبت زندانهم سعیرا» (و در روز قیامت در حالی که چهره‌هایشان رو به زمین است، کور و لال و کر محشورشان می‌کنیم و جهنم جایگاه آنها است که هر چه شعله‌ی آن فرو نشیند، آن را بیشتر می‌افروزیم) ، «كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب» (هر گاه پوست تنشان بپزد پوستی دیگرشان دهیم تا عذاب خدا را بچشند) ، «إذا ألقوا فیها سمعوا لها شهيقا وهي تفور تكاد تميز من الغیظ» (چون در جهنم افکنده شوند، به جوش آید و بانگ زشتش را بشنوند) ، «كلما أرادوا أن یخرجوا منها من غم أعیدوا فیها وذوقوا عذاب الحریق» (هر گاه که بخواهند از آن عذاب، از آن اندوه بیرون آیند، بار دیگر آنان را بدان بازگردانند که: بچشید عذاب آتش سوزنده را) ، «لهم فیها زفیر وهم فیها لا یسمعون» (آنان در جهنم فریاد می‌کشند و در آنجا هیچ نمی‌شنوند). ای پسر مسعود، آنها ادعا می‌کنند که بر دین و سنت و شیوه و شرایع من هستند (ولی) آنها از من به دورند و من از آنها بری و بیزارم. ای پسر مسعود، در ملاء و آشکار با ایشان همنشین می‌کنید و در بازارها با ایشان معامله ننمایید، و راه را نشانشان ندهید و آب به آنها میاشامید ای پسر مسعود، جمعی از امت من بیایند که عداوت و

وهم بعد ذلك بالخيار بين أن يرفعوا عنهم صفة كونهم فقهاء ويقولوا إنهم ليسوا كذلك، إذن فمن أين أفتوا الناس مع أنّ من أفتى بغير علم أكّبه الله على منخرية في نار جهنم؟! أو يقولون أنهم فقهاء بل سادتهم، إذن فهم مصداق ما ورد عن حجج الله من ذم وتقريع، حتى وصل الأمر إلى وصفهم بالضلال والخيانة، بل بكونهم شرّ فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة وإليهم تعود، أليس كذلك؟

بعد از این توضیح، آنها می‌توانند صفت فقیه بودن را از خود بردارند و بگویند که ما چنین (از فقهای آخر الزمان) نیستیم؛ در این صورت آنها بر چه مبنایی برای مردم فتوا صادر می‌کنند و حال آن که کسی که بدون علم فتوا دهد خدا او را «به رو» در آتش جهنم می‌اندازد؟! و یا این که بگویند که فقیه‌اند و حتی از بزرگان آنها هستند؛ پس آنها مصداق نکوهش و سرزنشی که از سوی حجت‌های الهی (به فقهای آخر الزمان) وارد شده نیز می‌باشند، تا این که کار به جایی رسید که آنها را به گمراه و خیانت‌کار وصف کردند؛ حتی آنها بدترین فقهای زیر سقف آسمان هستند؛ فتنه از آنها خارج می‌شود و عاقبت به سوی آنها برمی‌گردد؛ آیا این چنین نیست؟⁶³

ثم لسنا نحن أيضاً من أبطلنا الاجتهاد والتقليد في الدين، بل هو أمر باطل من الأساس، ولذا بدل أن نجد رواية تذكر التقليد بخير نجد أنّ باباً في الكافي يذمه بروايات الطاهرين (ع)، وقبل ذلك نجد الآيات الشريفة الناهية عن العمل بالظن واتباع الرأي والهوى الذي لا يخلو منه اجتهاد مجتهد لم يكلفه الله في استنباط شريعته بعد أن كان المقصود بقوله تعالى: ﴿لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ هم آل محمد (ع) دون من سواهم.

دشمنی و جدال در میان ایشان برخیزد، اینها دلیلان این امت در دنیای‌شان هستند. قسم به خدایی که مرا به حق پیغمبر گردانید، خداوند آنها را بر زمین فرو برد و بوزینه و خنزیرشان (خوک) گرداند. گوید: پیغمبره به گریه افتاد و ما از گریه‌اش به گریه افتادیم. پرسیدیم ای رسول خدا، چرا می‌گریید؟ فرمود: دلم بر بیچارگان و اشقیاء می‌سوزد که خداوند می‌فرماید: «ولو تري اذ فرعوا فلافوت و أخذوا من مكان قريب» (اگر ببینی، آن‌گاه که سخت بترسند و رهایی‌شان نباشد و از مکانی نزدیک گرفتارشان سازند) و مراد آیه علما و فقها می‌باشد». مکارم الاخلاق طبرسی: صفحه ۴۵۰.

^{۶۳} - این سخن ما نیست - تا هر چه بخواهند در مورد ما بگویند بلکه این، کلام رسول خدا و ائمه اطهار - صلوات ربی علیهم - است، اگر به ایشان اعتقاد دارید! امیرالمؤمنین^۷ می‌فرماید: «پیامبر خدا» فرمود: زمانی بر امت من پیش آید که از قرآن جز خط و نشان آن و از اسلام جز نام و عنوان آن باقی نماند، خود را مسلمان بنامند و حال آن که به اسلام از دیگر مردمان دورترند. مسجدهای ایشان از جهت بنا آباد ولی از نظر هدایت ویران است. فقهای آن زمان بدترین فقهاء در زیر آسمان هستند، فتنه از آنها خارج می‌شود و عاقبت به سوی خودشان باز گردد». کافی: جلد ۸ صفحه ۳۰۸ حدیث ۴۷۹.

از پیامبره نیز روایت شده که حضرت فرمود: «گفتم ای خدا و مولای من، آن چه زمانی خواهد بود؟ خدای عزوجل وحی نمود: آن زمانی است که علم برداشته شود و جهل ظاهر گردد، قاریان زیاد شوند و عمل (به قرآن) کم شود و قتل زیاد گردد و فقهای هدایتگر کم شوند و فقهای گمراه و خائن فزونی یابند». بحار الانوار: جلد ۵۱ صفحه ۷۰.

در ضمن، این ما نیستیم که اجتهاد و تقلید در دین را باطل نموده‌ایم، بلکه این موضوع از اساس، پوچ و باطل است؛ لذا به جای این که به روایتی برخورد کنیم که از تقلید به نیکی یاد کرده باشد، می‌بینیم که در کافی بابی است⁶⁴ که با استناد به روایات ائمه‌ی طاهرین^β تقلید را نکوهش می‌کند. قبل از آن نیز ملاحظه می‌کنیم که آیات شریفه‌ی قرآن، عمل به ظن و پیروی از رأی و هوا و هوس را نهی می‌کند⁶⁵ در حالی که اجتهاد مجتهدی که خداوند او را مأمور نموده تا در دینش استنباط کند، از چنین چیزی برکنار نیست؛ زیرا مقصود از «لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»⁶⁶ (حقیقت امر را از آنان در می‌یافتند) فقط آل محمد^β⁶⁷ است نه دیگران!

حتى إن كبار الأصوليين يصرح بعدم وجود دليل شرعي - آية أو رواية - على بدعة التقليد ، بل إن ما ادعوه - كذباً - دليلاً من الآيات هو في الحقيقة حقّ اختص الله به حججه الطاهرين ، ولكنهم لم يستحوا من سرقة مقاماتهم وما اختصهم الله به فادعوه لأنفسهم ، فحق عليهم أن يوصفوا بأنهم سراق الكعبة الذين يقطع القائم (ع) أيديهم عند قيامه .

حتى بزرگان اصولیون⁶⁸، خود نیز به عدم وجود دلیل شرعی - اعم از آیه و روایت - بر بدعت تقلید

⁶⁴ - کافی: جلد ۱ صفحه ۵۳ باب تقلید حدیث ۱ تا ۳.

⁶⁵ - پوشیده نیست که نتیجه‌ی اجتهاد، حکم ظنی است، و خود ایشان در تعریف اجتهاد چنین گفته‌اند. علامه حلی می‌گوید: «استفراغ الوسع فی تحصیل الظن بالحکم الشرعی» (به کارگیری نهایت کوشش برای دستیابی به ظن بر حکم شرعی). کفایت الاصول: صفحه ۴۶۳.

⁶⁶ - نساء: ۸۳.

⁶⁷ - از ابی‌جعفر امام محمد باقر^γ درباره سخن حق تعالی: «... لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (حقیقت امر را از آنان در می‌یافتند) فرمود: «آنها ائمه‌ی معصومین^β می‌باشند». وسایل الشیعه آل بیت: جلد ۲۷ صفحه ۲۰۰.

⁶⁸ - به عنوان مثال نگاه کنید به آنچه که آخوند خراسانی در مبحث تقلید در کفایت الاصول خود گفته است: «حال از شما پوشیده نماند که جواز تقلید و رجوع جاهل به عالم اجمالاً از امور بدیهی و فطری است که نیازی به اقامه‌ی دلیل ندارد بلکه این (فطری بودن) دلیل عمده در جواز تقلید می‌باشد و اغلب ادله‌ی دیگر (که بر آن اقامه شده) قابل بحث است، تحصیل اجماع نیز در امثال این مساله بعید است از این سخن روشن شد که می‌توان در این ادعا که جواز تقلید از ضروریات دین است اشکال کرد؛ زیرا احتمال آن هست که این مساله از ضروریات و فطریات عقل باشد، نه از ضروریات دین (بنابراین نمی‌توان ضرورت دین را دلیل آن قرار داد) و نیز می‌توان در ادعای سیره‌ی متدینین خدشه کرد (و آن را به عنوان دلیل نپذیرفت). و اما آیات؛ عدم دلالت آیه‌ی نفر (فلو لا نفر من کل...) (اگر نبود نفری از هر گروهی ...) و آیه‌ی سؤال (فاسألوا اهل الذکر ...) (پس از اهل ذکر پرسید ...) به جواز تقلید دلالت ندارد زیرا به احتمال قوی ارجاع (در این دو آیه) برای تحصیل علم است، نه اخذ (قول غیر) از روی تعبد؛ افزون بر این که مسؤول در آیه‌ی سؤال همان طور که مقتضای ظاهرش است، اهل کتاب می‌باشد و طبق تفسیری که در اخبار شده، اهل بیت عصمت و طهارت می‌باشد (بنابراین دو آیه یاد شده، ارتباطی با مساله جواز تقلید ندارند). کفایت الاصول: صفحه ۴۷۲.

و این بر آنچه که پیشتر بیان داشتیم مبنی بر این که آیه یا روایتی بر جواز تقلید وجود ندارد، چه برسد به واجب گردانیدن آن - همان طور که امروزه چنین تصور می‌کنند - دلالت واضحی دارد. آری او به فطری بودن تقلید قائل است، ما هم در این قضیه که رجوع جاهل به عالم موضوعی فطری است منازعه نداریم ولی در مصداق آن عالم به شرعی که وقتی حکم را

تصریح نموده‌اند. آنچه را که این عده به دروغ، دلیلی از آیات برمی‌شمارند، در واقع حقی است که خداوند به حجت‌های طاهرین⁶⁹ اختصاص داده است؛ ولی فقها از دزدیدن مقامات ائمه^β و آنچه خداوند مخصوص ایشان گردانیده است، شرم نمی‌کنند و آن را به خود نسبت می‌دهند. سزوار است که آنها دزدان کعبه توصیف شوند؛ همان کسانی که حضرت قائم^γ به هنگام قیامش، دستانشان را قطع می‌نماید.⁷⁰

ولما لم يكن الكلام معقوداً لذلك فلا أبحاثه تفصيلاً هنا، لكني أنقل بعض كلام السيد أحمد الحسن (ع) لما استمع لبعض المخالفين وهو يشكل بما مفاده: من أين تأخذ الشيعة أحكامها الفقهية قبل مجيء اليماني؟ وبهذا يريدون تصوير أن التقليد ضرورة تقتضيها غيبة الامام (ع).

از آنجا که این موضوع، مورد بحث ما نیست، لذا مطلب را بیش از این باز نمی‌کنم و فقط به نقل برخی از بیانات سید احمد الحسن^γ می‌پردازم؛ آن هم وقتی که ایشان سخن گروهی از مخالفین را با این مضمون شنید که: قبل از آمدن یمانی، شیعه احکام فقهی‌اش را از کجا می‌گرفته؟ آنها به این سان می‌خواهند چنین وانمود کنند که گویی تقلید، موضوعی است که غیبت امام^γ وجود آن را ضروری می‌سازد.

فقال (ع) وقد بين سؤالاً جوابه فيه: (هل كان الشيخ المفيد فقيهاً، هل كان الشيخ الطوسي فقيهاً، هل كان الكليني فقيهاً، هل كان الصدوق فقيهاً؟ والجواب أنهم فقهاء، فهل كانت لديهم كتب فيها الأحكام الشرعية، وكان الشيعة في زمنهم يعملون وفق ما نقلوا فيها أم لا؟ ثم هل تجدون في كتبهم باباً اسمه التقليد كما في كتب الأصوليين كتاب التقليد؟؟ إذن، ماذا تقولون: هل علماء الشيعة الأوائل الذين حفظوا المذهب

نمی‌دانیم باید به او مراجعه کنیم، با وی در اختلافیم. آیا در این صورت باید به فقها مراجعه کنیم یا به عالم مشخصی که خداوند او را بر شریعت و دینش قیّم گردانیده است؟ قطعاً منظور از عالم در اینجا فقط حجج الهی هستند و لا غیر. دیگر کسان یا جاهل‌اند و یا دست کم از آنها علم آموزی کرده‌اند. بر همین اساس است که فرموده‌اند: «ما علما هستیم و شیعیان ما متعلم‌اند و بقیه مردم، کف روی آب هستند». در مورد رجوع جاهل به غیر از حجج الهی^β نیز بحث و ابهام وجود دارد چه برسد به این که یک امر فطری در نظر گرفته شود و من از این در تعجبم که یک فرد شیعی چگونه چنین چیزی را تصور می‌کند و حال آن که خود می‌داند طبق فرمایش ائمه^β با عقل‌های ناقص نمی‌توان به دین خدا رسید؟!^{۶۸}

همان طور که سید خویی (مصباح الاصول: جلد ۱ صفحه ۴۴۹) و دیگران چنین کرده‌اند و به هنگام استدلال به آیهی اهل ذکر، آن را به رجوع مردم به مجتهدین تفسیر می‌نمایند و حال آن که هم‌زمان ده‌ها روایتی که در آنها روشن شده این آیه مخصوص آل محمد^β است را نیز روایت می‌کنند. به عنوان مثال به کتاب بصائر الدرجات صفار (صفحه‌ی ۵۸ به بعد) مراجعه نمایید که فقط در آن ۲۸ روایت خواهید یافت.

۷۰ - ابواصیر نقل می‌کند: امام جعفر صادق^γ فرمود: «هنگامی که قائم قیام کند، مسجد الحرام را ویران می‌سازد تا این که آن را به اساس خود بر می‌گرداند، و مقام (ابراهیم) را نیز به جایی که در آن قرار داشته باز می‌گرداند و دست بنی شیبه را قطع می‌سازد و بر کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: اینان دزدان کعبه‌اند». بحار الانوار: جلد ۵۲ صفحه ۳۳۸.

هم الحق، أم هؤلاء اليوم هم الحق؟ ومن ثم هل تعتبرون كبار علماء الشيعة الذين يقولون ببطلان التقليد وضلال من يقول به باطل، وحاشاهم؟! ثم: الفيض الكاشاني، والميرزا النوري، ونعمة الله الجزائري، والحر العاملي، وغيرهم... هل هؤلاء باطل وكلهم يقولون ببطلان التقليد؟!).

پس (ع) سؤالی را مطرح نمودند که حاوی پاسخ است: «آیا شیخ مفید فقیه بود؟ آیا شیخ طوسی فقیه بود؟ آیا کلینی فقیه بود؟ آیا صدوق فقیه بود؟ جواب این است که آنها، همه فقیه بودند. آیا آنها کتاب‌هایی داشته‌اند که در آن احکام شرعی درج شده باشد؟ آیا در زمان آنها شیعه طبق آنچه در آنها نقل شده بود عمل می‌کرد یا خیر؟ آیا همان طور که در کتب اصولیون، کتاب تقلید وجود دارد، در کتب آنها نیز بابی به نام تقلید دیده می‌شود؟»

حال چه می‌گویید: آیا علمای اولیه شیعه که مذهب را حفظ کرده‌اند، بر حق می‌باشند یا اینها که امروزه وجود دارند؟ آیا بزرگان علمای شیعه، اکنون معتبر نیستند؟! همان کسانی که رای به بطلان تقلید داده‌اند و شما کسانی که چنین رأیی را باطل می‌شمارند، گمراه می‌دانید در حالی که هرگز چنین نیست؟! «

علاوه بر این آیا فیض کاشانی، میرزای نوری، نعمت الله جزایری، حرّ عاملی و دیگران، که معتقد به باطل بودن تقلید هستند، همگی گمراهند؟!».

وواضح أنه (ع) يشكل عليهم بالقول بضرورة تقليد المجتهدين باعتباره باباً يتم به حفظ الشريعة في زمن الغيبة وإلا ضاع الدين وأهله كما يصورونه هم، والحال أنّ الشيعة كانت تاخذ دينها ولم يكن للتقليد المزعوم عيناً ولا أثراً، ولم تكن تشعر بما شعر به فقهاء آخر الزمان وأتباعهم اليوم!!

ثم سألته (ع) بعد ذلك، وقلت: لما طرحتُ الإجابة بأمثلة العلماء العاملين الذين لا باب عندهم في كتبهم للتقليد، سألنا عن الحجة الناطق على الناس قبل مجيء الوصي اليماني، خصوصاً وأنّ الإمام (ع) مرفوع من حين الولادة.

احمد الحسن^۷ از این عقیده و تصور آنها که می‌گویند «تقلید از مجتهدین از آن جهت ضرورت دارد که روشی است برای حفظ شریعت در زمان غیبت که در غیر این صورت، دین و اهل آن از بین می‌روند»، اشکال می‌گیرد، و حال آن که در گذشته، شیعه، دین خود را فرامی‌گرفته در حالی که از این تقلید کذایی هیچ اثر و نشانه‌ای در کار نبوده است، و آنها چنین احساسی که امروزه فقهای آخرالزمان و پیروانشان دارند را نداشتند!!

سپس از ایشان پرسیدم: وقتی من از طریق آوردن مثال‌هایی از علمای عاملی که در کتاب‌هایشان، بابی برای تقلید وجود نداشت، به آنها پاسخ دادم، از ما درباره‌ی حجت ناطق بر مردم قبل از آمدن

یمانی سؤال کردند، مخصوصاً با توجه به این که امام ۷ از زمان ولادت، رفع شده است.

فأجابني (ع): (الأمر أني لم أجب، إنما أشكلت عليهم بما أشكلوا به، هم يجب فضحهم؛ لأنهم يتكلمون عن الحكم الشرعي بالخصوص. وأما أن الإمام المهدي (ع) مرفوع من حين الولادة فإني لم أقل ذلك، بل قلت رفع بعد ولادته، ولكنه بعد هذا عاش سنيًا طويلة على الأرض بشكل طبيعي حتى الغيبة الكبرى. أما لماذا لم يبعث (ع) من يحتج به على الناس؟ فقد بينته في بعض الكتب منذ زمن تجده في كتاب "العجل". أما حجة ناطق بمعنى (وصي) و (حجة على الناس) فهذا لا، لا يوجد غير اثني عشر إماماً ثم اثنا عشر مهدياً. ثم إذا كان الناس لا تقبل أن ترسل لهم، فهل ترسل لهم؟! من لا يرى هل ينفع أن تعرض أمامه صورة ليراها!؟

(ع) فرمودند: «درواقع من پاسخی نگفتم، بلکه بر آنها با چیزی که به وسیلهی آن اشکال وارد نمودند، اشکال وارد کردم. لازم است که آنها رسوا شوند، به خصوص که آنها از حکم شرعی سخن می‌گویند. من نگفتم که امام مهدی ۷ از زمان ولادت به بالا برده شده (مرفوع شده) بلکه گفتم آن حضرت پس از ولادت رفع شد⁷¹ ولی بعد از آن، سالهای طولانی حتی در زمان غیبت کبری نیز، به شکل طبیعی بر زمین زندگی کرد.

اما چرا حضرت ۷ کسی را نفرستاد تا حجت بر مردم باشد؟ من مدت‌ها پیش در برخی کتاب‌هایم از جمله کتاب «العجل» (فتنه‌ی گوساله) به این سؤال، پاسخ داده‌ام. البته حجت ناطق به معنای «وصی» و «حجت بر مردم» فقط منحصر به دوازده امام و سپس دوازده مهدی ۷ است. وانگهی اگر مردم قبول نکنند که کسی برایشان فرستاده شود، آیا کسی برای آنها گسیل می‌شود؟! آیا اگر جلوی کسی که قادر به دیدن نیست، عکسی بگیری تا آن را ببیند، سودی عایدش می‌شود؟!»

سأقص لك رؤيا: في يوم كنت في أرض الله الواسعة، رأيت بعض الخلق ممن يشملهم اسم ناس ظاهراً، فسألت الله إن كان هؤلاء ينفع معهم شيء أو يمكن أن يؤمنوا، وفي الليل رأيت رؤيا هؤلاء، كان ملخصها: إن هؤلاء عبارة عن حشرات كبيرة بدون عيون وشكلهم كاليرقات، فعرفت معنى الرؤيا أنهم بلا بصيرة، يعني لا فائدة منهم. هل فهمت لماذا ذكرت لك الرؤيا؟ الحكمة أن تضع الشيء بموضعه، فترسل لمن يقبل رسولك، أما من لا يقبل فالحجة قائمة عليه بخليفة الله في أرضه، وهذا يكفي وقد أرسل في فترات لكن

⁷¹ - رجوع کنید به کمال الدین و تمام النعمة صدوق: صفحه ۴۲۶، بعد از روایتی طولانی که در آن امام عسگری ۷ از امام ۷ می‌فرماید: «.... مرغی از آن مرغان را صدا زد و به او فرمود: او را ببر و محافظت نما و هر چهل روز یک بار به نزد من بازگردان».

الهمج الرعاع وعلماء الشيعة استقبلوهم بالرماح، (لا لأمره تعقلون، ولا من أوليائه تقبلون)، هذا هو قول الإمام، أليس كذلك؟).

خوابی را برایت تعریف می‌کنم: روزی بر زمین وسیع خدا بودم. گروهی را دیدم که در ظاهر نام مردم به آنها اطلاق می‌شود. از خداوند سؤال نمودم که آیا چیزی برای این افراد فایده دارد و یا امکان ایمان آوردن، دارند؟! شب در خواب رؤیایی درباره‌ی آنها دیدم که خلاصه‌اش چنین است: این عده عبارت بودند از یک سری حشرات بزرگ بدون چشم که هیکلی همچون کرم داشتند. معنای رؤیا را فهمیدم به این صورت که آنها فاقد بصیرت‌اند و خیر و فایده‌ای در آنها نیست. آیا می‌دانی چرا این خواب را برایت بیان کردم؟ حکمت آن است که هر چیز را به جای خودش قرار دهی و برای کسی فرستاده‌ای گسیل داری که فرستاده‌ات را می‌پذیرد. کسی که نمی‌پذیرد، حجت به وسیله‌ی خلیفه خدا در زمین بر او قائم است و همین کفایت می‌کند. در برهه‌های مختلف زمانی، رسولانی فرستاد شد ولی مردم فرومایه و علمای شیعه با نیزه به استقبال آنها رفتند. «**لَا لِأَمْرِهِ تَعْقِلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ**»⁷² (در امرش تعقل نمی‌کنند و اولیایش را قبول نمی‌کنند) این سخن امام است، آیا چنین نیست؟».

* * *

⁷² - در پاسخ به محمد حمیری از ناحیه‌ی وجود مقدس آقا امام زمان^ع پس از پاسخ‌گویی به مسایلی صادر شده است. احتجاج، جلد ۲ صفحه ۴۹۲؛ بحار الانوار جلد، جلد ۵۳ صفحه ۱۷۷ (مترجم).

(الحجة الناطق على الناس الآن)..

الآن، وقد عرفنا حال الناس قبل مجيء اليماني (ع)، وحال الإمام (ع) مع الأمة التي تدعي الإيمان به، يسأل البعض عن أنكم - يا يمانيون - تقولون بأن السيد أحمد الحسن حجة، ولما يضاف إلى أبيه الامام المهدي (ع) يكون عندنا حجتان في وقت واحد، وهذا غير صحيح في دين الله. سألت العبد الصالح (ع) عند ذلك، فأجابني روي فداه:

• حجت ناطق بر مردم در زمان حاضر

اکنون وضعیت مردم پیش از آمدن یمانی و نیز حال امام را با امتی که مدعی ایمان به او هستند، دانستیم. برخی می پرسند، شما یمانی ها معتقدید که سید احمد الحسن حجت است و از آنجا که وی به پدرش حضرت مهدی نسبت داده می شود، لذا در آن واحد ما دو حجت خواهیم داشت و چنین چیزی در شریعت الهی نادرست است. از عبد صالح در این مورد پرسیدم. ایشان - که جانم فدایش باد - فرمود:

(أنتم مقدار حاجتكم هو عندما تُسألون من الحجة على الناس الآن، الإمام المهدي (ع) أم وصيه، أليس كذلك؟ أسألك سؤالاً: هل لعيسى وصي؟ إذا قلتم " لا " أبطلتم أصلاً من أصول مذهبكم ودين الله وهو (أنّ لكل نبي وصي)، وهل يمكن لأحد رد أنّ لعيسى وصياً؟! ثم أنتم يا شيعة تقولون إنّ أمّ الإمام المهدي (ع) من ذرية وصي عيسى (ع)، فأنتم إذن تثبتون أنّ لعيسى وصياً، ومن ثم لا يبقى عندكم إلا قول "نعم" .

«وقتی از شما درباره‌ی حجت کنونی بر مردم سؤال می شود، که او چه کسی است، حضرت مهدی است یا وصی او، شما خود جواب را دارید؛ آیا این گونه نیست؟⁷³ سؤالی از شما می پرسم: آیا عیسی وصی داشت؟ اگر بگویید «خیر» بر یک اصل از اصول مذهب تان و دین خدا که «هر نبی، وصی دارد» (انّ لكل نبي وصي) خط بطلان کشیده اید. آیا کسی می تواند وجود وصی برای عیسی را رد کند؟! در ضمن، شما شیعیان می گوید که مادر حضرت مهدی از نسل وصی حضرت عیسی بوده است؛ بنابراین ثابت می کنید که عیسی وصی داشته است؛ لذا چاره ای جز گفتن «آری» نخواهید داشت.⁷⁴»

⁷³ - أنتم مقدار حاجتكم هو عندما تُسألون من الحجة على الناس الآن، الإمام المهدي أم وصيه، أليس كذلك؟
⁷⁴ - شيخ صدوق در کمال الدین در حدیثی طولانی آن را روایت می کند که قسمتی از آن را به عنوان شاهد نقل می کنم: «رسول الله فرمود: هنگامی که خداوند اراده فرمود تا او را بالا ببرد به او وحی فرمود که نور، حکمت و علم کتاب الهی را به شمعون بن حمون صفا که جانشین او بر مؤمنین بود بسپارد و او نیز چنین کرد. پس شمعون پیوسته در میان قوم خود، دستورهای خدای تعالی را اجرا می کرد و از تمام گفته های عیسی در میان بنی اسرائیل پیروی کرده و با کفار مبارزه می نمود؛ پس هر کس که او را فرمان می برد و به او و

الآن، بعد رفع عيسى (ع) هل مات عيسى، أم أنه بقي حياً وله أعمال في هذه الدنيا؟ أنتم المسلمون مجتمعون على نزوله في زمانٍ ما متأخر، وإنه سيكون له عمل، وأيضاً النصارى يقولون إنه كان ينزل في فترات بعد رفعه ويتصل بحواريه، إذن عيسى ليس بميت وهذا يشبه حتى القرآن، قال تعالى: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾، إذن هو لم يقتل.

اکنون، پس از رفع شدن عیسی، آیا وی در گذشته است؟ یا زنده مانده و کارهایی در این جهان دارد؟ شما مسلمانان بر این که وی در زمانی، نزول خواهد کرد و او را عملی خواهد بود، متفق هستید. مسیحیان نیز می‌گویند او پس از رفع، گاه گاهی فرود می‌آید و با حواریون خود ارتباط برقرار می‌کند. بنابراین عیسی نمرده است⁷⁵ و حتی قرآن نیز این مطلب را ثابت می‌کند آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾⁷⁶ (آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر برایشان مشتبه شد)؛ پس ایشان کشته نشده است.

الآن السؤال: من الحجّة؟ ومن الناطق في زمن وصي عيسى؟ إذا كان الوصي في ذلك الزمان فهو الوصي في هذا الزمن. هم يشكلون عليكم بمغالطة وهي: أنهم يقارنون الإمام المهدي (ع) بآبائه، وليس هو كآبائه، فالرواية التي تثبت تاريخ مولده فيها: أن الملائكة رفعته بعد ولادته مباشرة، فالإمام المهدي (ع) كعيسى وهو موضع المقارنة).

آنچه که آورده بود ایمان می‌آورد، مؤمن بود و کسی که او را انکار و نافرمانی می‌نمود کافر بود». کمال الدین و تمام النعمة: صفحه ۲۲۴ و ۲۲۵.

از امام جعفر بن محمد صادق از پدرش از پدرانش نقل شده که فرمود: «پیامبر خدا» به علی بن ابی‌طالب فرمود: ای علی تو به منزله‌ی هبة الله برای آدم، و سام برای نوح، و اسحاق برای ابراهیم، و هارون برای موسی، و شمعون برای عیسی هستی، جز این که بعد از من پیغمبری نخواهد بود.....». امالی صدوق: صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱.

۷۵ - روایات بر عدم مرگ یا قتل عیسی پیامبر خدا تصریح دارد. ابوبصیر می‌گوید از امام ابوجعفر محمد باقر شنیدم که فرمود: «در صاحب این امر چهار سنت از سنن پیامبران وجود دارد: سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از حضرت محمد صلوات الله علیهم السلام اجمعین. اما سنت او از موسی آن است که وی نیز خائف (ترسان) است و مراقب و منتظر، و اما سنت او از یوسف، زندانی گشتن او است و سنت او از عیسی آن است که درباره‌ی او می‌گویند مُرده در حالی که نمرده است و اما سنت او از حضرت محمد» قیام به شمشیر است». کمال الدین و تمام النعمة: صفحه ۱۵۱ و ۱۵۲.

از مسعودی با سند خودش از حمیری از محمد بن عیسی از سلیمان بن داوود از ابی‌نصر که گفت: «از ابوجعفر امام محمد باقر شنیدم که فرمود: در صاحب این امر چهار سنت از سنن پیامبران وجود دارد: سنتی از موسی در غیبتش؛ سنتی از عیسی در ترس و نگرانی از یهود و این که می‌گویند او مرده در حالی که نمرده، کشته شده در حالی که کشته نشده؛ و سنتی از یوسف در زیبایی و سخاوتش و سنتی از حضرت محمد که با شمشیر ظهور می‌کند». اثبات وصیت مسعودی: صفحه ۲۸۰ ط ۲، ۱۴۰۹ هجری، دار الاضواء، بیروت. و سایر روایات.

اکنون سؤال این است: حجت کیست؟ در زمان وصی عیسی، چه کسی ناطق بوده است؟ اگر در آن زمان وصی وجود داشته، اکنون نیز همین گونه است.

آنها حضرت مهدی را با پدراناش مقایسه می‌نمایند و به این ترتیب با مغلظه و استدلال غلط بر شما اشکال وارد می‌آورند؛ و حال آن که حضرت مهدی، همانند پدراناش نیست. در روایتی که ثابت کننده ولادت حضرت است، آمده: فرشتگان او را بلافاصله پس از ولادت، بالا بردند⁷⁷. پس حضرت مهدی همانند عیسی است و باید با او قیاس شود».

فقلت: هل تقصد أن الإمام المهدي (ع) يقارن بعيسى (ع) ، ووصيه (ع) يقارن بوصي عيسى (ع).

من عرض کردم: آیا منظور شما این است که حضرت مهدی با حضرت عیسی مقایسه می‌شود، و وصی حضرت مهدی نیز با وصی حضرت عیسی قیاس می‌گردد؟

فقال (ع): (نعم مثله، في الأمم السالفة كان الخضر، وفي أمة موسى كان إيليا، وعيسى والمهدي، كلهم حالهم واحد، شهداء على أممهم، أحياء مرفوعون. دين الله واحد، سنة الله واحدة، لا تبديل ، ولا تحويل).

ایشان فرمود: «آری، شبیه‌اند. در امت‌های پیشین «خضر» و در امت موسی «ایلیا» بود؛ و همچنین عیسی و امام مهدی؛ احوال اینها همگی یکسان است: بر امت خود گواهند، و نیز زنده‌اند و مرفوع. دین خدا یکی و سنت خدا نیز یکی است و در آن تبدیل و تغییری راه ندارد».

فقلت: بقي هناك أمران؛ أحدهما: إننا لا نوفق في بيان الرفع، أو لا أقل غير واضح جيداً عند بعضنا. وثانيهما: إن المخالفين يتصورون أن الحجة الناطق أفضل من الصامت دائماً. فابتدئ بإجابة الأمر الثاني ، فقال (ع):

من در ادامه گفتم: اکنون دو موضوع باقی مانده است: اول این که ما در شرح موضوع «رفع» موفق نیستیم و یا حداقل این قضیه برای برخی از ما کاملاً روشن نیست. دوم این که مخالفین بر این گمانند که حجت ناطق همیشه برتر از حجت صامت است. ایشان با پاسخ‌گویی به موضوع دوم آغاز کرد و فرمود:

(الإمام المهدي محمد بن الحسن (ع) أفضل من آبائه جميعهم سوى أصحاب الكساء، وكان الناطق هو الحسن بن علي العسكري والإمام المهدي صامت، هل أفضلية الإمام المهدي ثابتة عندك؟ توجد روايات

في هذا. أيضاً، هناك أمر آخر أنتقل له وهو يختلف عن هذا ويثبت كون الوصي هو الحجة الناطق على الناس الآن من جهة أخرى، كان الأمر الأول أثبت لك فيه حجية الوصي إن اعتبر غياب الإمام غياب رفع.

الآن لديهم قول آخر، يقولون: ربما الإمام المهدي (ع) ليس مرفوعاً، ولكنه غائب مختفي في هذه الأرض، أليس كذلك؟ وعند ذلك يكون الجواب بلوط وإبراهيم عليهما السلام، لوط حجة ناطق مع وجود إبراهيم حياً وظاهراً على الأرض وليس مرفوعاً، فقط لأن إبراهيم غير موجود في قرية لوط، إذن إذا كان الإمام متخفياً فالأمر كهذا).

«امام مهدی محمد بن حسن ۷ از تمام پدرانش غیر از اصحاب کسا برتر است. امام حسن بن علی عسکری ۷ ناطق بود و امام مهدی ۷ صامت. آیا برتری امام مهدی ۷ برای شما ثابت شده است؟ در این خصوص روایاتی وجود دارد»⁷⁸.

در ضمن اینجا موضوع دیگری هست که من به سراغ آن می‌روم که از منظر دیگری ثابت می‌کند که در حال حاضر، وصی، همان حجت ناطق بر مردم است. در موضوع اول حجیت وصی برای شما ثابت شد به اعتبار (این که) غیبت امام غیبت رفع است.

اکنون سخن دیگری دارند به این مضمون که می‌گویند: چه بسا امام مهدی ۷ مرفوع نباشد و آن حضرت بر همین زمین غایب و مخفی است. آیا چنین نیست؟

در این حالت، پاسخ به وسیله‌ی ماجرای حضرت لوط ۷ و ابراهیم ۷ بیان خواهد شد. لوط حجت ناطق بود در حالی که ابراهیم زنده و بر زمین ظاهر بود و مرفوع هم نبود. دلیل این موضوع هم فقط آن بود که ابراهیم در روستای لوط حضور نداشت. حال، اگر امام مخفی باشد نیز وضعیت به همین منوال خواهد بود».

۷۸ - از ابی‌عبدالله امام جعفر صادق ۷ از پدرانش β که فرمود: پیامبر خدا α فرمود: «... (و از من و علی، حسن و حسین را برگزید، و کامل‌کننده‌ی آن دوازده امام از فرزندان حسین است که نهمین آنها باطن‌شان است و او ظاهرشان است و او برترین آنها و همان قائم آنها است)». غیبت نعمانی: صفحه ۷۳.

امام صادق ۷ فرمود: «(از ما نه (امام) بعد از حسین بن علی است که نهمین آنها قائم‌شان است و او برترین آنها است)». دلائل الاثمه محمد بن جریر طبری (شیعی): صفحه ۴۵۳.

جابر بن عبدالله انصاری گفت که پیامبر خدا α فرمود: «(خداوند از روزها، روز جمعه و از شب‌ها، شب قدر را و از ماه‌ها، ماه رمضان را اختیار کرد؛ و من و علی را برگزید و از علی، حسن و حسین و از حسین حجت‌های اهل عالم را که نهمین‌شان قائم آنها است و او اعلم و احکم ایشان است انتخاب فرمود)». بحار الانوار: جلد ۳۶ صفحه ۳۷۲.

سلمان می‌گوید: ما همراه رسول خدا بودیم در حالی که حسین بن علی ۷ روی زانوی حضرت نشسته بود. پیامبر به صورتش خیره شد و فرمود: «ای ابا عبدالله تو آقایی از آقایان هستی و امام فرزند امام و برادر امام و پدر نه امام هستی که نهمین آنها قائم آنها، امام آنها، داناترین، حکیم‌ترین و بافضیلت‌ترین آنها است». بحار الانوار: جلد ۳۶ صفحه ۳۷۲. و سایر روایات. در این روایت اخیر به صراحت بیان شده که امام مهدی، امام هشت پدرش است و نه فقط بافضیلت‌ترین آنها!

فقلت: إذن، أفهم أن الأحاديث التي تقول: "لا يكون هناك حجتان إلا وكان أحدهما ناطقاً" فيما إذا اجتمعا في مكان واحد؟

عرضه داشتیم: بنابراین من چنین می فهمم که احادیثی که می گوید «**دو حجت (با هم) وجود نخواهد داشت مگر این که یکی از آنها ناطق باشد**»⁷⁹ مربوط به زمانی است که این دو در یک مکان جمع شوند. آیا چنین است؟

فقال (ع): (نعم أكيد، وهل يقول غير هذا عاقل؟ يعني هل كان علي (ع) حجة ناطقاً على أهل المدينة عندما غاب رسول الله (ص) في ذهابه إلى تبوك، أم لا؟ هل أن أهل المدينة محجوجون به، أم لا؟ هل يجب عليهم متابعتهم في كل قول وفعل، أم لا؟ إذن فالحجة ثابتة له مع وجود رسول الله. بقي شيء: أن علياً (ع) ليس حجة الله بل حجة محمد (ص)، وليس ناطقاً عن الله بل ناطق عن محمد سواء في حياة محمد أم بعد شهادته، نحن نقول عنه حجة الله؛ لأنه بحسب الأصل حجة لله، لأنه حجة محمد ومحمد خليفة الله).

(ع) فرمودند: «بله، قطعاً چنین است. آیا فرد عاقل چیزی غیر از این می گوید؟! آیا امام علی ۷ هنگامی که حضرت رسول α به تبوک عزیمت کرده بود، بر مردم مدینه حجت ناطق بود یا خیر؟ آیا مردم مدینه محجوج بودند (یعنی حضرت علی بر ایشان حجت بود) یا خیر؟ آیا بر مردم مدینه واجب بود که در هر گفتار و عمل از حضرت پیروی کنند یا نه؟ بنابراین با وجود رسول خدا، حجت بر ایشان ثابت شده بوده است. یک مورد دیگر باقی مانده: علی ۷ حجت خدا نبود بلکه حجت حضرت محمد α بود و نه از جانب خدا بلکه از جانب حضرت محمد α ناطق بوده است، چه در زمان حضرت رسول α و چه پس از شهادت ایشان! ما می گویم ایشان حجت خدا بوده است؛ زیرا وی در اصل حجت خدا بوده زیرا علی ۷ حجت حضرت محمد α، و حضرت محمد α خلیفه ی الله بوده است»⁸⁰.

اتضح الآن أنّ الحجة الناطق على الناس هو الوصي أحمد (ع) كما هو الحال في وصي عيسى عند رفعه وغيبته، وهذا لا يعني أنه أفضل من الامام المهدي (ع)، اذ ليس ضرورياً أن يكون الحجة الناطق هو أفضل من الصامت دائماً كما توضح ذلك. وتبين جواب المخالف للدعوة اليمانية الحقّة والذي لا يستطيع تعقل

۷۹ - در آن روایات آمده از جمله: از حسین بن ابوعلاء که گفت: «به امام صادق ۷ عرضه داشتیم: آیا می شود در زمین امام نباشد؟ فرمود: «نه». گفتیم: می شود در روی زمین دو امام باشد؟ فرمود: «نه، مگر این که یکی از آنها صامت باشد». کافی: جلد ۱ صفحه ۱۷۸ حدیث ۱.

۸۰ - شیخ ناظم العقیلی می گوید: از این مطلب می فهمیم که سید احمد الحسن ۷ اکنون همان حجت امام مهدی ۷ بر مردم است و ایشان حجت الله نیست. آری، او حجت خدا است از آن جهت که ایشان حجت امام مهدی ۷ است و امام مهدی ۷ حجت الله می باشد.

وجود حجتین فی وقت واحد، وملخصه: أنه إن اعتبر أنّ غيبة الامام المهدي (ع) هي كغيبة عيسى (ع)، وإنه مرفوع مثله، فنقول: كما أنّ وصي عيسى حينذاك كان هو الحجة الناطق على الناس والمباشر لهم فكذلك الوصي اليوم. وإن اعتبر أنّ غيبة الامام (ع) تعني اختفائه في هذه الارض، فالجواب يكون بلوط و ابراهيم وبمحمد وعلي في حياتهم صلوات الله عليهم. ثم يضيف العبد الصالح (ع) شاهداً ثالثاً لإثبات هذه الحقيقة فيقول:

اکنون روشن شد که حجت ناطق بر مردم، همان وصی، احمد ۷ است و وضعيت وی همان وضعيت وصی عيسى ۷ در زمان رفع و غيبتش است. البته این به آن معنا نیست که ایشان از امام مهدی ۷ برتر هستند زیرا همان طور که توضیح داده شد، ضرورتی ندارد که همیشه حجت ناطق، برتر از حجت صامت باشد.

به این ترتیب به مخالفین دعوت حقّ یمانی که نمی‌توانند وجود دو حجت در یک زمان را درک کنند پاسخی شایسته داده شد؛ به طور خلاصه: اگر غیبت امام مهدی ۷ مانند غیبت حضرت عيسى ۷ در نظر گرفته شود و این که او هم، مانند عيسى ۷ مرفوع است، پس می‌گوییم: همان طور که وصی عيسى ۷ در آن زمان حجت ناطق بر مردم و سرپرست آنان بود، امروز نیز وصی حضرت مهدی ۷ چنین وضعیتی دارد. اگر هم غیبت امام ۷ به معنای مخفی شدن وی بر این زمین در نظر گرفته شود، پاسخ همانند وضعيت لوط و ابراهيم و وضعيت محمد و علی صلوات الله عليهم در زمان حیات ایشان می‌باشد. سپس عبد صالح شاهد سومی برای اثبات این حقیقت اضافه می‌کند و می‌فرماید:

(﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ * فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾. هذا سليمان في حياة أبيه داود حكم بقضية وسليمان حكم بنفس القضية، وأجرى الله حكم سليمان، مع أنّ سليمان كان محجوجاً بداود. إذن، سليمان كان ناطقاً، والذي فهمه الله. وهذه قضية واضحة جداً في إثبات المطلوب).

(و داوود و سليمان را یاد کن آن گاه که درباره‌ی کشتزاری داوری کردند که گوسفندان آن قوم، بی‌شبان در آنجا می‌چریدند و ما شاهد داوری آنها بودیم* و این شیوه‌ی داوری را به سليمان آموختیم و همه را حکم و علم دادیم، و کوه‌ها را مسخر داوود گردانیدیم که آنها و پرندگان با او تسبیح می‌گفتند و این همه را، ما کردیم).⁸¹

این حضرت سليمان است که در زمان حیات پدرش داوود، در مورد قضیه‌ای حکم راند و حضرت سليمان، خود (به تنهایی) حکم را صادر نمود. خداوند حکم و داوری حضرت سليمان را جاری نمود با این که سليمان محجوج به حضرت داوود بوده است. بنابراین سليمان ناطق بود و او همان کسی است

که خداوند، به وی آموخته بود. این ماجرا در اثبات مطلب مورد نظر، بسیار واضح و گویا است».

* * *

(معنى الحجة الصامت) ..

لا زلنا مع العبد الصالح (ع) في بيان هذا الأمر العقائدي الهام، وتحديدًا في بيان معنى الحجة الصامت في الرويات التي يساء فهمها من قبلهم، فهم بها يريدون نفي وجود حجتين في زمن واحد، والحال أنّ معنى روايات اجتماع حجتين قد توضح، وهو فيما لو كانا في مكان واحد ولم يكن الوصي مأذون له بالكلام ممن هو محجوج به، بل هم حتى معنى الحجة الصامت لا يفقهوه أصلاً.

يقول السيد أحمد الحسن (ع) في بيان معناه:

• معنای حجت صامت

ما همچنان در محضر عبد صالح^۱ هستیم؛ در خصوص تبیین این امر اعتقادی مهم، و به خصوص در بازگویی معنا و مفهوم حجت صامت، در خلال روایاتی که پیشینیان آنها را بد فهمیده‌اند و با استناد به این روایات سعی در انکار وجود دو حجت در آن واحد می‌نمایند. پیشتر معنی روایات اجتماع دو حجت شرح داده شد؛ و این روایات اشاره به زمانی دارد که دو حجت در یک مکان باشند و وصی از جانب کسی که بر او حجت است اجازه‌ی سخن گفتن نداشته باشد! البته این عده حتی معنای حجت صامت را نیز اصلاً نفهمیده‌اند.

سید احمد الحسن^۲ در تبیین معنای آن می‌فرماید:

(أما الحجة الصامت فتعني أنه محجوج، فليس له أمر مع الذي هو محجوج به، وهذا أمر بينهما لا دخل لكم به. فمع وجودهما في زمن واحد هل يُرد الصامت؟ وهل كان يحل ردّ هارون أو لوط على تسميتهم بأنهم صامتون مع وجود موسى وإبراهيم؟ إنما تسمية الصامت يعني بها أنهما إن اجتمعا في مكان فالناطق هو حجة الزمان والوصي لا يتكلم إلا بإذنه، وهذا هو المعنى الوحيد الذي يتفق مع القرآن .

«اما حجت صامت یعنی «کسی که محجوج است» (یعنی خودش دلیل نمی‌آورد) و با وجود «محجوج به» (کسی که اقامه‌ی دلیل می‌نماید) کاری انجام نمی‌دهد و این مساله‌ای است بین آنها و ربطی به شما ندارد. آیا با موجود بودن این دو در آن واحد، حجت صامت مردود شمرده می‌شود؟ آیا جایز است که هارون و لوط را به این دلیل که آنها به خاطر وجود موسی و ابراهیم صامت بوده‌اند، رد کرد؟ منظور

از «صامت» این است که اگر این دو در یک مکان گرد آیند، ناطق، حجت زمان است و وصی فقط با اذن او سخن می‌گوید؛ و این، یگانه معنایی است که با قرآن مطابقت دارد⁸².

فالمعنى الذي يريدونه إذا أصروا عليه، يعني أنّ روايات الصامت والناطق معارضة للقرآن، والروايات إذا عارضت القرآن إما أن تؤوّل أو يعرض عنها كما أمرنا أهل البيت، وهم يقولون بذلك أيضاً، فروايات الناطق والصامت بحسب فهمهم تكون معارضة للقرآن، وعليه فإما أن تؤوّل أو تترك.

ولا يبقى إلا تأويل روايات الناطق والصامت بأنّ المراد بالصامت أنه محجوج بالناطق، ولا ينطق بحضور الناطق إلا ياذنه، هذا كل ما في الأمر، وغير هذا يجعل الروايات مخالفة لمحكم القرآن، وهو ما ورد بوضوح من نطق سليمان في حياة أبيه داود وبأمر الله ﴿فَفَهَّمَهَا سُلَيْمَانَ﴾.

اینها در صورت اصرار و پافشاری، در واقع به دنبال آن معنایی هستند که می‌گویند روایات صامت و ناطق با قرآن در تعارض است، و روایات معارض با قرآن همان طور که اهل بیت دستور داده‌اند، باید یا تاویل شوند و یا از آنها روی برگرداند؛ آنها نیز به همین معتقد هستند. بر این اساس، طبق فهم و درک آنها، روایات ناطق و صامت با قرآن معارض بوده و باید آنها را یا تاویل نمود و یا ترک گفت.

فقط یک صورت باقی می‌ماند به این ترتیب که روایات، ناطق و صامت این گونه تاویل شود که مراد از صامت، محجوج به ناطق است (با وجود کسی که صحبت می‌کند، او صحبتی نمی‌کند) و او در حضور ناطق، فقط به اذن او سخن می‌گوید؛ این، یگانه برداشت صحیح در این خصوص است. هر تفسیر و

⁸² - روایت شده که امام حسن (ع) در غیاب پدرش امیرالمؤمنین (ع) به صدور فتوا مبادرت نمود و حضرت علی (ع) نیز فتوای او را تأیید فرمود و از آن اظهار رضایت نمود و گفت به غیر از آنچه که حسن (ع) گفته، چیز دیگری نزد او نیست. ابو عبد الله امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «گروهی نزد امیرالمؤمنین (ع) آمدند تا از آن حضرت فتوا بگیرند ولی ایشان را نیافتند. حسن (ع) به آنها گفت: مساله‌تان را بگوئید، اگر درست جواب دادم که از سوی خدا و از سوی امیرالمؤمنین می‌شود و اگر اشتباه کردم امیرالمؤمنین، پشت سر شما دارد می‌آید. آنها گفتند: زنی با شوهرش هم‌بستر شد و در حالی که هنوز حرارت جماع را با خود داشت، برخاست و با یک کنیز باکره مساحقه نمود و نطفه را بر او انداخت و کنیز باردار شد. امام حسن (ع) فرمود: در اسرع وقت مهریه‌ی آن دختر گرفته از این زن گرفته می‌شود زیرا فرزند فقط با از بین بردن بکارت خارج می‌گردد. سپس باید منتظر ماند تا فرزند کنیز به دنیا بیاید و بر او حد جاری شود. فرزند به صاحب نطفه ملحق می‌شود و زن شوهردار رجم می‌گردد. آن عده مراجعت کردند و در راه امیرالمؤمنین (ع) را دیدند. ماجرای دیدار خود با امام حسن (ع) و سخنان رد و بدل شده را به آن حضرت عرضه داشتند. حضرت فرمود: به خدا سوگند اگر با ابوحسن (کنیه حضرت علی (ع)) ملاقات می‌کردید، در نزد او چیزی جز آنچه که حسن گفت، نبود». وسایل الشیعه - آل البيت: جلد ۲۷ صفحه ۱۶۹ حدیث ۳۴۴۷۶.

حال اگر در زمان امیرالمؤمنین (ع) سخن گفتن بر امام حسن (ع) حرام بود، پس چرا وی دست به چنین کاری زد؟! به علاوه روایات زیادی هست که دلالت دارد بر این که ائمه (ع) در بسیاری موارد، پاسخ‌گویی به سؤالات را به اوصیاء خود واگذار می‌کردند. حال آیا پاسخی که اوصیاء می‌دادند، حجتی بر سؤال کننده محسوب می‌شده است یا خیر!؟

تأویلی غیر از این، روایات را در جایگاه تعارض با محکمت قرآن قرار می‌دهد و این چیزی است که به روشنی در سخن‌گویی سلیمان ۷ در زمان حیات پدرش داوود ۷ به امر الهی، آشکار شده است: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» (و این [شبهه‌ی داوری] را به سلیمان آموختیم).

هذا كلامهم فقط لتضييع الوقت، والله والله والله قد أحكمتها عليهم فلا منفذ لهم في القرآن ولا في الروايات، إلا أنهم يضيعون الوقت في الجدل وهم يعلمون. الآن، هم أعلم أم فقهاءهم، ماذا يقولون؟ إذا كان فقهاءهم أعلم منهم فليبرزوا، أأست بارزاً لهم ودعوتهم وهم يقولون إني لست على الحق، إذن لماذا يذرون الناس الذين اتبعوني، أليس من واجبهم إنقاذهم؟!).

این سخنان آنها فقط برای تلف کردن وقت است. والله والله والله که این موضوع را آن چنان بر آنها محکم و استوار نموده‌ام که نه در قرآن و نه در روایات، هیچ گریزگاهی از آن ندارند؛ جز این که آنها با مجادله کردن، فقط وقت را تلف می‌کنند در حالی که خودشان نیز از این مطلب آگاهند. اکنون آنها آیا داناترند یا فقهایشان؛ چه دارند که بگویند؟ اگر فقهایشان اعلم هستند، به میدان بیایند؛ آیا من اعلام حضور نکرده‌ام و آنها را دعوت ننموده‌ام و آنها نمی‌گویند که من بر حق نیستم؟! پس چرا (با عدم حضورشان) اجازه می‌دهند مردم از من پیروی کنند؟! آیا تکلیف آنها نجات دادن مردم نیست؟!».

* * *

(مجيء الوصي قبل الحجة) ..

واستكمالاً لما تقدم قال (ع):

• آمدن وصی قبل از حجت

در تکمیل بحث قبلی، ایشان ۷ فرمودند:

(أنتم يسألونكم: كيف يأتي الوصي قبل الحجة؟ فهذا هارون بعث في مصر قبل موسى وبنص قرآني بين: ﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ﴾.

«از شما می‌پرسند: چگونه وصی قبل از حجت می‌آید؟ طبق نص صریح قرآن، این هارون ۷ است که قبل از موسی ۷ در مصر مبعوث شد: (و پروردگارت موسی را ندا داد که: ای موسی، به سوی آن مردم ستمکار برو: قوم فرعون، آیا نمی‌خواهند پرهیزگار شوند؟ گفت: ای پروردگار من، می‌ترسم که دروغگویم بخوانند و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. هارون را رسالت ده).⁸³

هذه الآيات تبين طلب موسى من الله أن يرسل إلى هارون، أي كما أخبره يخبر هارون، وقد بدأت الدعوة بهارون وهياً الناس لاستقبال موسى ﴿قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ﴾ ، هذه الآية تبين أن الله أجاب طلب موسى (ع)، وليس هذا فحسب بل بقي المباشر للمواجهة هو هارون ﴿فَأَلْقَى السَّحَرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾ ، قدم هارون؛ لأنه هو الذي واجههم ، وهارون وصي موسى بعث في أرض الرسالة وهي مصر قبل موسى، بل واستمر ناطقاً مواجهاً مع وجود موسى؛ لأن موسى طلب هذا ، ولكنه كان محجوباً بموسى فلا ينطق إلا بأمر موسى ﴿وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ﴾.

این آیات بیان می‌دارد که موسی ۷ از خدا خواست که هارون را رسالت بدهد یعنی همان طور که او را مطلع گردانیده بود، هارون را نیز باخبر سازد. دعوت، با هارون ۷ آغاز شد و او مردم را برای استقبال از موسی ۷ آماده نمود: «قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ»⁸⁴ (گفت: هرگز، آیات مرا هر دو نزد آنها ببرید، ما نیز با شما هستیم و گوش فرا می‌دهیم). این آیه گویای آن است که خداوند درخواست حضرت موسی ۷ را اجابت فرمود؛ در ضمن، آیه بیان می‌دارد کسی که به طور مستقیم با مردم روبه‌رو شد، هارون بوده

⁸³ - شعرا: ۱۰ تا ۱۳.

⁸⁴ - شعرا: ۱۵.

است. «فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى⁸⁵» (ساحران به سجده افکنده شدند گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم). در این آیه، هارون، اول ذکر شده است؛ زیرا او بود که با آنها مواجه گشت. هارون، وصی موسی بود که قبل از حضرت موسی، در سرزمین رسالت که همان مصر است، مبعوث گشت؛ حتی با وجود حضور موسی، سخن‌گویی و روبه‌رو شدن، از آن او بود؛ زیرا موسی، چنین چیزی را طلب کرده بود. با همه‌ی این تفصیلات، هارون، محجوج به موسی بود و فقط با دستور موسی سخن می‌گفت: «وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ» (و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود؛ هارون را رسالت ده).

موسی ماذا يطلب؟ من كان المتكلم؟ هو يطلب أن يكون المتكلم هارون، وقد أجابه الله حتى إن السحرة سموا إيمانهم بهارون قبل موسى، هل التفت إلى هذا ﴿فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾؟ الآن، هل انتهى هذا، أي إن الوصي ممكن أن يعث قبل الحجة الذي هو محجوج به بهذا الأمر (موسی و هارون)؟ وقبلها أعطيتك ثلاثة أمثلة: لوط وإبراهيم، ومحمد وعلي، وسليمان وداود عليهم صلوات الله عليهم، وهذه أربعتها كافية، بل الأخير الذي أعطيتك كافٍ. يبقى إن قالوا لكم إن الإمام المهدي مرفوع، فمثاله عيسى وأوصياؤه. هم ليس لديهم حتى رأي في مسألة كيفية حياة الإمام المهدي (ع)، فهم يأتون بعيسى والخضر للدلالة على طول حياته، وهذا معناه اعتقادهم بالرفع).

موسی خواهان چه بود؟ متکلم چه کسی بود؟ او خواهان این بود که هارون، متکلم باشد. خداوند نیز اجابت فرمود؛ حتی ساحران نیز در ایمان خود، هارون را قبل از موسی نام بردند؛ آیا به چنین چیزی دقت کرده بودی؟: «فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى» (ساحران به سجده افکنده شدند گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم).

اکنون آیا این موضوع به پایان رسید و روشن شد که ممکن است وصی قبل از حجتی که به آن محجوج است و از سوی او می‌آید (مانند موسی و هارون) مبعوث گردد؟ پیش از آن، من سه مثال به شما ارائه کرده بودم: لوط و ابراهیم، محمد و علی، سلیمان و داوود صلوات الله علیهم؛ و این هم مورد چهارم که کفایت می‌کند؛ بلکه آخرین مثالی که به شما ارائه نمودم، به تنهایی کافی است. یک مورد باقی می‌ماند؛ اگر به شما گفتند امام مهدی، مرفوع است، عیسی و اوصیاء آن حضرت را برایشان مثال بزنید.

آنها حتی نظری در مورد کیفیت زندگانی امام مهدی ندارند. بنابراین عیسی و خضر را برای توجیه طول عمر حیات وی ذکر می‌کنند و این همان معنای اعتقاد آنها به رفع می‌باشد.

* * *

(فاذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه اول المهديين) ..

وقبل أن يجيب (ع) عن الأمر الثاني المتبقي، وهو الرفع ومعناه، سألت العبد الصالح (ع) سؤالاً يتعلق بوصية رسول الله (ص) المقدسة، فقلت: نتعرض إلى سؤال بخصوص الوصية، إذ تقول: " فإذا حضرته الوفاة"، والوفاة لم تحن بعد، فبم نجيب؟

• هنگامی که وفاتش فرارسید، آن را به پسرش اولین مهدیین تسلیم نماید

پیش از آن که عبد صالح^۷ به سؤال دوم و باقی مانده‌ی قبلی که در مورد رفع و معنای آن بود پاسخ دهد، از ایشان درباره‌ی موضوعی که به وصیت مقدس حضرت رسول^۸ ارتباط داشت سؤالی پرسیدم و گفتم: در خصوص وصیت، ما در معرض سؤال قرار می‌گیریم چرا که در وصیت آمده است: «**فاذا حضرته الوفاة**» (هرگاه وفاتش فرا رسید) در حالی که هنوز وفات حادث نگشته است. چگونه پاسخ دهیم؟

فأجابني (ع): (الوفاة ليس معناها الموت دائماً، بل هي فقط إشارة للموت باعتباره استيفاء منه سبحانه، ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَفِّيكَ﴾، هل عيسى ميت؟! إذن، الرفع يسمى وفاة كما أن الموت يسمى وفاة باعتبار أن كليهما استيفاء، والذين يجادلونكم يكفيكم الأمثلة السابقة لبيان باطلهم).

(ع) فرمودند: «وفات، همیشه به معنای مرگ نیست بلکه فقط اشاره‌ای به مرگ دارد، به این اعتبار که وفات، استیفاء (تمام و کمال گرفتن) از جانب خدای سبحان است. «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَفِّيكَ»⁸⁶ (آن گاه خداوند فرمود: ای عیسی من تو را وفات می‌دهم). آیا عیسی مرده است؟!»

لذا رفع نیز مانند مرگ، وفات نامیده می‌شود به این اعتبار که هر دوی آنها مصداق «استیفاء» (تمام و کمال گرفتن) هستند. برای روشن نمودن سخنان باطل کسانی که با شما مجادله می‌کنند، کافی است به مثال‌های سابق⁸⁷ اشاره نمایید.

فقلت: وهل الرفع الذي يكون به التسليم لوصي الإمام (ع) يختلف عن الرفع الذي كان الإمام (ع) به منذ الولادة؟ هذا ما ألتبس توضيحه.

من گفتم: آیا آن رفعی که در آن تسلیم کردن به وصی^۹ امام^۷ است، با رفعی که امام^۷ از زمان ولادتش آن را داشت متفاوت است؟ این چیزی است که تقاضای توضیحش را دارم.

^{۸۶} - آل عمران: ۵۵.

^{۸۷} - مثل لوط و ابراهیم، حضرت محمد^ص و علی، داوود و سلیمان، موسی و هارون صلوات الله علیهم.

فقال (ع): (أنتم الآن تردون وتوضحون لهم بالكلام في نهايتها (وهو أول المؤمنين)، وهو كافٍ لإتمام الحجة عليهم، المراد أن التسليم يكون في الغيبة الكبرى، وفاته أي غيبته، ولكن هذا لا يفقهونه ويكفيكم ما عندكم للحجة. هم لا يرون العلم إلا فيما يقولون هم، ولا يريدون قبول حتى نصوص القرآن البينة أو روايات الأئمة، فكيف تريدونهم أن يقبلوا منك أن الوفاة في الرواية استعملت لأكثر من معنى أحدها الرفع؟! احتجوا عليهم بـ " أول المؤمنين " فهي كافية وتؤدي نفس الغرض. إن البعث والتسليم والرسالة تكون في الغيبة الكبرى قبل ظهور الإمام لكل الناس).

(ع) فرمودند: «حال» شما بازگردید و کلامی که در انتهای وصیت آمده (و او اولین ایمان آورندگان است) را برای آنها توضیح دهید که برای اتمام حجت بر آنها کفایت می‌کند. منظور این است که تسلیم، در زمان غیبت کبری اتفاق می‌افتد؛ وفات او یعنی غیبت او، ولی آنها این موضوع را درک نمی‌کنند و آنچه شما از دلیل و برهان در اختیار دارید، شما را کفایت می‌کند.

آنها علم و دانش را فقط منحصر به آنچه خود می‌گویند، می‌دانند و حتی از پذیرفتن متون روشن قرآن یا روایات ائمه^β نیز سر باز می‌زنند. پس چگونه توقع داری که از شما قبول کنند که اصطلاح «وفات» در روایت برای بیان بیش از از یک معنا کاربرد دارد که یکی از آنها «رفع» می‌باشد؟! با «اول المؤمنین» بر آنها احتجاج کنید که این خود کافی است و مقصود را می‌رساند. بعثت و تسلیم و رسالت در غیبت کبری قبل از ظهور امام^γ برای همه‌ی مردم صورت خواهد گرفت».⁸⁸

⁸⁸ - شیخ ناظم العقیلی می‌گوید: یعنی اگر آنها قول به رفع را انتخاب کنند، به این معنا که حضرت مهدی^γ در غیبت کبری همچون حضرت عیسی^γ بالا برده شده است؛ و رفع در اینجا یعنی «توفی» همان طور که در مورد حضرت عیسی^γ چنین (آمده) می‌باشد. خداوند درباره‌ی او فرموده که وی را توفی نموده، اگر چه آن حضرت همچون دیگر انسان‌ها نمرده است. خدای متعال می‌فرماید: «اذ قال الله يا عيسى اني متوفيك ورافعك الي ومطهرتك من الذين كفروا» (آن‌گاه خدا گفت: ای عیسی من تو را متوفی می‌کنم و به سوی خود برمی‌آورم و از کافران دور می‌سازم) (آل عمران: ۵۵)؛ در حالی که روایات صراحت دارد بر این که عیسی^γ نه مُرده است و نه کشته شده است بنابراین «توفی» همیشه به معنای «مرگ» متعارف نیست.

«توفی» حتی بر خواب نیز صدق می‌کند: «وهو الذي يتوفاكم بالليل ويعلم ما جرحتم بالنهار ثم يبعثكم فيه ليفضى اجل مسمي ثم اليه مرجعكم ثم ينبئكم بما كنتم تعملون» (و او است که شما را شب هنگام می‌میراند و هر چه در روز کرده‌اید می‌داند، آن‌گاه بامدادان شما را زنده می‌سازد تا آن هنگام که مدت معین عمرتان به پایان رسد سپس بازگشتتان به نزد او است و شما را از آنچه کرده‌اید آگاه می‌کند) (انعام: ۶۰).

بنابراین مرگ حتی به «خواب» نیز اطلاق می‌شود ولی قطعاً این به معنای مرگ کامل یعنی مرگ متعارف نیست؛ به این مفهوم که به هنگام خواب، بین روح و بدن ارتباطی باقی می‌ماند و به طور کامل از هم جدا نمی‌گردند. در روایات از مرگ به خواب تعبیر شده است، از جمله در این روایات:

ابوعبداللله^γ می‌فرماید: «رسول خدا^α هنگامی که به بستر خواب می‌رفت می‌فرمود: بارپروردگارا! به نام تو زنده می‌شوم و به نام تو می‌میرم. و هنگامی که از خواب برمی‌خاست می‌فرمود: سپاس خدایی را که پس از میراندم، مرا زنده ساخت و رستخیز به سوی او است.» (کافی: جلد ۲ صفحه ۵۳۹).

ابوعبداللله^γ می‌فرماید: «هرگاه یکی از شما به بستر خواب می‌رود، بگوید: خداوندا! نفسم را نزد تو حبس نمودم، پس آن را در محل

رضوان و مغفرت خود حبس بنما، و هرگاه آن را (به بدنم) بازگرداندی، آن را مؤمن و عارف به حق اولیاء خودت بازگردان تا این که آن را بر همین (عقیده) قبض نمایی» (کافی: جلد ۲ صفحه ۵۳۶).

امام باقر^ع می فرماید: «هر گاه شب از خوابگاهت برخاستی بگو: سپاس خدایی که روحم را به من بازگردانید تا او را شکر گویم و عبادت نمایم» (کافی: جلد ۲ صفحه ۵۳۸).

و از جمله چیزهایی که حضرت به هنگام بیدار شدن می فرمود این بود: «سپاس خدایی که بعد از مرگم مرا زنده ساخت، خدای من آمرزنده و شکرپذیر است» (مکارم الاخلاق طبرسی: صفحه ۳۹).

به هر تقدیر، توفی همیشه به معنی مرگ حقیقی یا مرگ کامل نیست بلکه حتی گاهی از مرگ هم به معنایی غیر از مرگ کامل استفاده می گردد. بر این اساس، رفع به مفهوم مرگ نیست بلکه به معنای توفی می باشد؛ همان طور که وضعیت حضرت عیسی^ع چنین است. به این ترتیب عبارت «حضرت الوفات» بر امام مهدی به هنگام رفع صدق می کند و وصیت می گوید: «اذا حضرته الوفات فلیسلمها الی ابنه» (هنگام وفاتش آن را به فرزندش تسلیم نماید).

اگر گفته شود: اگر رفع حضرت مهدی^ع در غیبت کبری باشد، قطعاً با وجود وصیش (احمد)، خود او مقدم تر است؛ بنابراین حضرت، (وصیت را) به چه کسی تسلیم می نماید؟!

پاسخ می دهیم: زمان تسلیم، تمام دوران غیبت کبری را شامل می شود تا هنگامی که گیرنده ای وجود داشته باشد که شایستگی این دریافت باشد؛ زیرا وفات در رفع، مترادف با وفات به هنگام مرگ نیست تا بگوییم باید تسلیم (وصیت) در آغاز زمان وفات باشد، چرا که مرفوع نمرده و دست او به طور کلی مانند یک مرده، از زندگی دنیوی کوتاه نگشته است بلکه ممکن است وی به زمین فرود آید و به کارهایی چند پردازد یا مدت زمانی برای نیل به هدفی معین زندگانی کند و سایر موارد. لذا حضرت می تواند در تمام مراحل دوران غیبت کبری، آنچه را در پی واگذاری آن است، تسلیم کند؛ پس در خصوص حضرت مهدی^ع، توفی بر تمام دوران غیبت کبری صدق می کند؛ اگر از رفع سخن گفته شود. آری، ابتدای توفی، در اول زمان رفع می باشد ولی پس از این رفع و پس از این توفی، حضرت می تواند در هر مرحله از مراحل غیبت کبری آنچه را که اراده فرموده، به وصی خود تسلیم نماید، زیرا وی همچون شخص مرده ای نیست که دستش از زندگی دنیوی کوتاه شده باشد و باید قبل از خروج روحش، (وصیت را) تسلیم نماید.

به عبارت دیگر، تسلیم - به هنگام رفع - بر دو نکته متوقف می شود: اول: حضور وفات و دوم: وجود تحویل گیرنده و شایستگی او برای تحویل گرفتن. اگر رفع با وجود تحویل گیرنده و شایستگی او قرین شد، واگذاری صورت می گیرد؛ همان طور که این مورد برای عیسی نبی الله^ع و وصی او شمعون حاصل شده است. اندکی قبل روایتی که این موضوع را شرح می دهد نقل نمودم.

اگر رفع و توفی حادث گشت ولی تحویل گیرنده وجود نداشت، واگذاری هنگامی به طور صحیح تحقق می یابد که «وصیت شده» یافت شود و وی از شایستگی دریافت وصیت برخوردار باشد.

برای توضیح بیشتر مطلب، مثالی می زنم: فرض کنید به شما گفته شده: وقتی خورشید طلوع کرد این امانت را به شخصی معین بسپارید. اگر خورشید طلوع کرد و آن شخص معین موجود نبود یا به دلیل وجود مانعی خاص، از شایستگی دریافت امانت برخوردار نبود، شما منتظر می مانی تا زید حاضر گردد یا بتواند امانت را تحویل بگیرد. در این حالت شما مقصر نیستی و خلاقی از شما سر نزده و کسی بابت تاخیر در تسلیم امانت در اول طلوع خورشید، به شما خرده نمی گیرد، چرا که یا تحویل گیرنده وجود نداشته و یا او از شایستگی دریافت امانت بی بهره بوده است و بر شما صدق می کند که امانت را طبق شرط یعنی بعد از طلوع خورشید تسلیم نموده ای زیرا تا هنگامی که خورشید نمایان است و غروب نکرده، این وضعیت صدق می کند.

اگر گفته شود: طبق این سخن شما، آیا حضرت مهدی^ع امامت را به وصی اش سپرده و از کار فارغ گشته است؟ می گویم: خیر، تحویل دادن در این جا، به مثابه تحویل دادنی که به هنگام وفات (مرگ) ائمه سابق^ع برای آنها حاصل شده نیست، بلکه این، سپردن رهبری و سپردن آن چیزی است که وصی برای اثبات حجت بودنش بر مردم و انجام وظایف و اعمالش بدان نیاز دارد از میراثها مانند علم و مشابه آن است و بدیهی است که رهبری و پیشوایی، فرع امامت است و

* * *

(معنى الرفع) ..

وأما بخصوص الرفع وبيان معناه، وهو الأمر الثاني الذي تبقى من السؤال الذي تقدم حيث سألت العبد الصالح (ع) فيه، وقلت: إننا لا نوفق في بيان الرفع، أو لا أقل غير واضح جيداً عند بعضنا.

• معنای رفع

اما رفع و بیان معنای آن، دومین موضوعی بود که من در سؤال پیشین از عبد صالح ۷ پرسیده بودم و گفتم: ما در شرح موضوع رفع، موفق نیستیم و یا حداقل این قضیه برای برخی از ما کاملاً روشن نیست.

فأجابني (ع): (بالنسبة للرفع أعطيك مثلاً، ولكن هل تعرف التفاضل والتكامل في الرياضيات ؟ لأن المثال يعتمد عليه نوعاً ما).

(ع) فرمودند: «در خصوص رفع، مثالی برایتان می‌زنم، آیا با حساب دیفرانسیل و انتگرال در ریاضیات آشنایی و از آن سر در می‌آوری؟ این مثال به نوعی با این موضوع، ارتباط دارد».

فقلت: ما أعرف ذلك. گفتم: آنرا بلد نیستم .

فقال (ع): (الحمد لله، تعرف المستقيم، تعرف (غير متناهي) ماذا تعني في الرياضيات ؟

(ع) فرمودند: «الحمد لله. آیا می‌دانی مفهوم «خط» و «نامتناهی» در ریاضیات به چه معناست؟»

نه کل آن. پس حضرت مهدی ۷ امام و حجت باقی می‌ماند و وصی، حجت حضرت مهدی ۷ بر مردم است. این نوع سپردن، منافی سپردن به هنگام وفات (مرگ) حضرت مهدی ۷ نیست؛ در آن زمان، امامت و میراث پیامبران و ائمه به صورت کامل واگذار گردد، مگر آن چیزی که ویژه‌ی مقام ائمه‌ی دوازده‌گانه باشد که در این صورت با مرگ حضرت مهدی ۷ آن نیز می‌میرد و برده می‌شود.

همه‌ی آنچه که در بالا ذکر شد، هنگامی موضوعیت دارد که مخالفین بگویند حضرت مهدی ۷ در غیبت کبری مرفوع است؛ اگر آنها قائل باشند به این که آن حضرت مرفوع نیست، در پاسخ به آنها می‌گوییم: بنابراین تا زمانی که حضرت در غیبت به سر می‌برد، وصی او نایب آن حضرت و حجت ایشان بر مردم است؛ همان طور که این قضیه برای امیرالمؤمنین ۷ و پیامبر خدا هارون ۷ رخ داد. به هر حال آنها هر یک از این دو گزینه را که انتخاب کنند، ما جواب محکم و قانع‌کننده‌ای برای آن داریم.

على كل حال، سأحاول أن أجعله في أبسط صورة ممكنة، افرض أنك لديك عصا ضعها عمودية، أعلى موضع فيها هو نفس إنسانٍ ما، أو أعلى مقام لذلك الإنسان، وأوطأ موضع فيها هو الجسد، ولكن أرجو أن تلتفت أنه مثال وليس الواقع كما هو. الآن، قسّم هذه العصا إلى شرائح في ذهنك، ولكن لكي تكون الحالة أفضل ما يكون لا بد أن تكون هذه الشرائح أصغر ما يمكن.

الآن انظر للشرائح كم عددها؟ لكي تعرف ذلك لا بد من أن تقسّم طول العصا على طول الشريحة، فإذا كان مثلاً طول العصا 1، وطول الشريحة أصغر ما يمكن، هل تعرف أصغر رقم كم يساوي؟ أصغر رقم يعبر عن وجود، هو ليس صفراً ولكنه أقرب ما يكون إلى الصفر، وبما أن الأعداد غير متناهية، فهو لا يمكن حصره ولكن يمكن تصوره، فهو ليس واحداً بالعشرة؛ لأن واحداً بالمائة أصغر، وهكذا واحد بالألف أصغر، وهكذا يمكنك إضافة أصفار إلى ما لا نهاية؛ لأن الأعداد غير متناهية، فيكون تصورنا للنتيجة من خلال نتيجة التقسيم على صفر.

به هر حال من سعی می‌کنم این موضوع را به ساده‌ترین صورت ممکن بیان نمایم. فرض می‌کنم شما عصایی داری. این عصا را به صورت عمودی قرار بده بالاترین جای عصا، نفس یک انسان یا بالاترین مقام او است و پایین‌ترین جای آن نیز معادل جسم است. البته امیدوارم دقت داشته باشی که این، یک مثال است و واقعیت چیزی غیر از آن است.

اکنون در ذهنت این عصا را به بخش‌هایی تقسیم کن ولی برای این که وضعیت به بهترین وجه ممکن باشد، باید این بخش‌ها تا جایی که امکان دارد، کوچک باشد.

حال ببین چه تعداد از این بخش‌های کوچک وجود دارد؟ برای دانستن این مطلب باید طول عصا را بر طول هر بخش تقسیم کنی؛ مثلاً اگر طول عصا را 1 و طول هر قسمت را کوچک‌ترین مقدار ممکن در نظر بگیریم، آیا می‌توانی کوچک‌ترین عدد ممکن را تصور کنی؟ کوچک‌ترین عدد بی‌انگر «موجودیت» است. این عدد صفر نیست ولی نزدیک‌ترین عدد به صفر می‌باشد. از آنجا که اعداد، نامتناهی‌اند (محدود نیست)، لذا نمی‌توان آنها را شمرد ولی تصور نمودن آنها، شدنی است. این عدد (مورد بحث ما) یک دهم نیست زیرا یک صدم از آن کوچک‌تر است؛ یک هزارم از آن هم کوچک‌تر است. به این ترتیب می‌توانی تا بی‌نهایت صفر اضافه کنی چرا که اعداد نامتناهی‌اند. بنابراین تصور ما از نتیجه‌ای که به دست می‌آید برابر است با نتیجه تقسیم عدد یک بر صفر.

فنتیجة تقسیم طول العصا على صفر يساوي ما لا نهاية، غير متناهي، وبما أن الرقم ليس صفراً بل قريب منه تكون النتيجة كما قال تعالى: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ يعني ممكن العد، من جهة الإمكان ممكن العد ولكن في الواقع هل يمكن عده؟ لا، ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾.

بر این اساس تقسیم طول عصا بر صفر برابر است با بی‌نهایت و نامتناهی، و از آنجا که این عدد صفر نیست بلکه مقداری نزدیک به آن است، نتیجه همان است که خدای متعال فرموده: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»⁸⁹ (و اگر بخواهید که نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید)؛ یعنی قابل شمارش است؛ به دیگر سخن از لحاظ امکان پذیری، قابل شمارش است ولی در واقع آیا می‌توان آن را به شماره آورد؟ خیر! «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (و اگر بخواهید که نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید).

الآن، هذه الآية أيضاً تبيّن لك معناها، ربما سابقاً سألت نفسك: كيف لا تعد نعم الله عليّ كيف لا أحصيها، مع أنها بحسب الظاهر معدودة، أليس كذلك؟ كم هو عدد النعم، فليكن أي رقم فإنه معدود، ولكن تبيّن لك لماذا هي غير قابلة للإحصاء، أو أنّ إحصاءها غير ممكن في الواقع؛ لأنها في الحقيقة مفاضة على كل وجود الإنسان، على كل تجلياته، وتجليات الإنسان إن أردت عدها هل يمكنك إحصاءها؟ قد وضحت في المثال أنّ هذا غير ممكن، هل هذا واضح الآن؟.

اکنون معنای این آیه نیز برای شما روشن شد. شاید قبلاً از خودت می‌پرسیدی: چه طور ممکن است نعمت‌های خدا بر من قابل شمارش نباشد و من نتوانم آنها را به شماره آورم؟ در حالی که به حسب ظاهر، این نعمت‌ها معدودند. آیا این طور نیست؟ تعداد نعمت‌ها چه قدر است؟ هر تعداد که باشد به هر حال قابل شمارش است ولی اکنون برای شما واضح شد که چرا آنها غیرقابل شمارش می‌باشند یا در واقع شمارش آنها ناممکن است. زیرا در حقیقت نعمت‌های الهی بر تمام وجود انسان و همه‌ی تجلیات او افاضه شده است. آیا اگر بخواهی، می‌توانی تجلیات انسان را به شماره آوری؟ در مثال، برای توضیح دادم که این کار ناشدنی است. آیا اکنون موضوع روشن شد؟»

فقلت: نعم. گفتیم: آری

فقال (ع): (لا تقل: "نعم" إن كان هناك شيء مبهم).

(ع) فرمودند: (نگو "آری" اگر در آن چیز مبهمی هست بگو).

و فعلاً كان هناك أمر مبهم غير واضح، أوضحته في سؤالي فقلت: هل أنّ تجليات الإنسان تعني حالاته المختلفة التي يمرّ بها كالقيام والجلوس و .. و ..

البته یک موضوع مبهم و غیرواضح وجود داشت که من آن را در سؤالم بیان کردم و گفتم: آیا منظور از تجلیات انسان، حالات مختلف او از قبیل ایستادن، نشستن و غیره است؟

فقال (ع): (لا، الآن أضرب لك مثلاً آخر: لنفرض أنّ الإنسان عبارة عن ضوء أريد له أن يصل إلى مكان، وفتحت أنت مصدر الضوء في مكان ما، فانتقال الضوء من المصدر ومن مكانه إلى المكان الآخر كيف يحصل؟ يحصل بتجليه خطوة خطوة باتجاه الهدف، هذه الخطوات - خطوات الحركة - هي تجليات الإنسان، وفي الحقيقة أنها باقية كخطوات دائماً ومتجددة دائماً؛ لأن المصدر دائم البث، ولو انقطع البث لفني الإنسان وعاد عدماً.

الآن، لو أرجعتك كم خطوة إلى الوراء لا يتغير فيك شيء، فقط تكون غير مرئي في العالم الجسماني، وسيكون لديك جسد أكثر نورانية وغير مثقل بالظلمة، هذا هو الرفع وهو مراتب. لو أردت أن تعود أقدمك كم خطوة فتكون تُرى وتحتاج ما يحتاج أهل ذلك العالم الجسماني مما يقيهم فيه، فالمرفوع هو في الناس وليس فيهم.

(ع) فرمودند: «خیر! برای شما مثال دیگری می‌زنم: فرض کنیم که انسان عبارت است از یک نور که من می‌خواهم این نور به جایی برسد. شما منبع نور را در یک جایی روشن کرده‌ای. انتقال نور از منبع و جایگاه خودش، به مکانی دیگر چگونه انجام می‌شود؟ از طریق تجلی و تابش گام به گام نور به سمت هدف. این گام‌ها (گام‌های حرکت) همان تجلیات انسان است. در حقیقت این تجلیات مانند گام‌ها، همیشه هستند و دائماً در حال تجدید و نو شدن می‌باشند، زیرا منبع، همواره در حال انتشار است. اگر این انتشار قطع شود، انسان به فنا رفته و به عدم بازمی‌گردد.

اکنون اگر شما را چند گام به عقب برگردانم، چیزی در شما تغییر نمی‌کند، فقط شما در عالم جسمانی، نامرئی می‌شوی و از بدنی نورانی تر که با تاریکی، سنگین نشده است، برخوردار خواهی شد. این همان «رفع و درجات آن» است. اگر از شما بخواهم که چند گام به جلو بروی، مرئی خواهی شد و به آنچه اهل این عالم جسمانی برای بقا نیاز دارند، شما هم نیاز پیدا خواهی کرد. «رفع شده» بین مردم است ولی در آنها نیست⁹⁰.

⁹⁰ - حضرت امیرالمؤمنین^ع پس از آن که ضربت خورد فرمود: «... من دیروز همراه شما بودم و امروز مایه‌ی پند و عبرت شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد چند روزی با بدنم در کنار شما زیستم، و به زودی از من جز جسدی بی‌روح، ساکن پس از آن همه تلاش و خاموش پس از آن همه گفتار، باقی نخواهد ماند. پس باید سکوت من، و بی‌حرکتی دست و پا و چشم‌ها و اندام من، مایه‌ی پند و اندرز شما گردد، که از هر منطق رسایی و از هر سخن موثری عبرت انگیزتر است» کافی: جلد ۱ صفحه ۲۹۹ حدیث ۶.

ولأنّ الإنسان عبارة عن وجود تجلياته التي عددها قريب من لا متناهي، فإنّ النعم الإلهية عليه لا تعد، فالإنسان (فطرة الإنسان) قريب من اللامتناهي وهو الله سبحانه وتعالى، فهو صورة اللاهوت، ولذا قال علي (ع) في وصف حال الإنسان: "تحسب نفسك جرماً صغيراً وفيك انطوى العالم الأكبر". قد أتعبتك ربما أو أزعجتك فاعذرني).

از آنجا که انسان عبارت است از وجود تجلیات او که تعداد آن نزدیک به نامتناهی است و از آنجا که نعمت‌های الهی که بر انسان داده شده، غیر قابل شمارش است، لذا انسان (فطرت انسان) نزدیک به نامتناهی که همان خدای سبحان و صورت لاهوت می‌باشد، است. از همین روست که علی ۷ در توصیف وضعیت انسان فرموده: «آیا گمان می‌کنی تو جرمی خرد و کوچکی؟ و حال آن که جهانی بزرگ‌تر در وجود تو نهفته است»⁹¹. شاید شما را خسته یا اذیت کردم، مرا ببخش».

وحريراً بالمؤمن الصمت وهو يقرأ هذا التوضيح الذي لو كان وحده لكفى يمانى آل محمد السيد أحمد الحسن (ع) دليلاً على صدق دعوته الإلهية، فسنين مرت وأدعياء العلم يقرأون قوله تعالى: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نَحْنُ نُبِّئُكَ بِالْحَقِّ وَإِنِّي مُؤَيَّدُكَ بِرُوحٍ قُدُّوسٍ﴾ ولا يعرفون معنى ذلك، وكيف يكون عيسى (ع) متوفى ومرفوعاً، وفي الوقت نفسه حياً لم يمّت ويضرب به المثل للاستشهاد على طول حياة الإمام المهدي (ع)، فماذا يعني الرفع وكيف يجتمع مع الوفاة وعدم الموت؟ أسئلة بقيت بلا إجابة عندهم، أو التخبط كحاطب ليل كما حصل عند المفسرين.

شایسته است مؤمنی که این توضیحات را می‌خواند، سکوت پیشه کند و خاموشی گزیند؛ توضیحاتی که به تنهایی می‌تواند دلیل بر صدق دعوت الهی یمان‌ی آل محمد سید احمد الحسن ۷ باشد. سال‌ها است که مدعیان علم، سخن خداوند را که فرموده: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نَحْنُ نُبِّئُكَ بِالْحَقِّ وَإِنِّي مُؤَيَّدُكَ بِرُوحٍ قُدُّوسٍ» (آن گاه خدا گفت: ای عیسی من تو را وفات می‌دهم و به سوی خود برمی‌آورم و از کافران دور می‌سازم)

می‌خوانند ولی معنای آن را نمی‌دانند. چه طور ممکن است عیسی ۷ متوفی و مرفوع باشد، و حال آن که در همان وقت وی زنده است و نمرده، و آن را به عنوان شاهدی بر طول عمر امام مهدی ۷ مثال می‌زنند؟ پس رفع به چه معنا است و چگونه ممکن است که وفات و عدم مرگ با یکدیگر جمع شوند؟ اینها سؤال‌هایی است که یا پاسخی برای آن ندارند یا برای پاسخ دادن به آن، همچون مفسرین، به یاوه‌گویی روی آورند.

⁹¹ - مراجعه نماید به اعیان الشیعه: جلد ۱ صفحه ۵۵۲.

⁹² - آل عمران: ۵۵.

بل لو كان بيانه لمعنى قوله تعالى: (وَإِنْ تَعَدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا) لكفى العبد الصالح أيضاً، إذ المعروف أنّ المعدود قابل للاحصاء ولكن أن يكون أمراً ما معدوداً كنعم الله، ولكنه غير قابل للاحصاء في نفس الوقت كما في الآية، فهو ما يحتاج الى البيان، فلماذا لم يوضح معناها أدعياء العلم، وليس غريباً بعد أن كان للقرآن أهله، ولكن لماذا لم ينظروا إلى قول داعي الله بدل انتهاج نهج إبليس وجنده بالتكبر على حجج الله واتهامهم والاستهزاء بهم وتكذيبهم ومحاربتهم بلا دليل!!؟

توضیح عبد صالح بر آیهی «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (و اگر بخواهید که نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید) به تنهایی بر حقانیت ایشان کفایت می‌کند؛ زیرا همه می‌دانند که معدود، قابل شمارش است ولی طبق این آیه، نعمت‌های الهی معدود و در عین حال غیرقابل شمارش است و این موضوعی است که به شرح و بسط نیاز دارد. پس چرا مدعیان علم آن را توضیح نمی‌دهند؟ البته این موضوع، چیز غریبی نیست؛ زیرا قرآن را، اهلی است؛ حال باید پرسید که چرا (علمای بی عمل) به جای این که با گام برداشتن در مسیر ابلیس و لشکرش، بر حجج الهی تکبر ورزیده و بدون دلیل به آنها اتهام زده، و آنها را مسخره کرده، و تکذیب نموده و با آنها رو به پیکار آورند، به سخن دعوت‌کننده به سوی خدا، نمی‌نگرند!!؟

* * *

(ما يترتب على الرفع) ..

وبعد أن بين العبد الصالح (ع) معنى الرفع راح - روعي فداه - يوضح ما يترتب عليه، فقال:

• پیامدهای رفع

پس از آن که عبد صالح ۷- که جانم فدایش باد معنای رفع را بیان نمود، پیامدها و دست‌آوردهای آن را نیز توضیح داد و فرمود:

قد بينت لك الرفع فيما سبق، والآن أبين لك ما يترتب على البيان الذي تقدم: ومما تقدم تبين أنّ كل روح متصل بجسد هو متجلي في العوالم السفلية أي التي هي دونه وأكثر ظلمة، كما يتضح أنه لا يمكن لروح متعال أن يصل للاتصال مباشرة بالعالم الجسماني دون تجليه في كل عوالم الخلق أسفل منه حتى يصل إلى عالم الأجسام ليتصل به، وبالتالي فلا يمكن أن يكون محرك الجسد غير نور وظلمة، بل وأقرب ما يكون للعالم الجسماني، وهو حتماً مخلوق فلا يمكن أن يكون نوراً محضاً (نوراً لا ظلمة فيه)؛ لأنه تجلي في الظلمة، فلا يمكن إذن اعتبار أنّ الله (وهو نور لا ظلمة فيه) يحرك جسداً في هذا العالم السفلي مباشراً له ماساً له، تعالى الله عما يشركون.

«در آنچه گذشت، رفع را برای شما روشن نمودم و اکنون دست‌آوردهای مطالب پیش‌گفته را روشن می‌نمایم:

از آنچه ارایه شد مشخص گردید که هر روحی، متصل به بدنی است که در عوالم سفلی یعنی عالم‌هایی که پایین‌تر از آن قرار دارد و از ظلمت بیشتری برخوردار است، تجلی دارد. همچنین روشن شد که روح متعالی نمی‌تواند به طور مستقیم با عالم جسمانی اتصال و ارتباط داشته باشد مگر این که در تمام عوالم آفرینش پایین‌تر از خودش تجلی داشته، تا اینکه به عالم اجسام برسد و به آن متصل شود؛ لذا محرک جسم نمی‌تواند چیزی غیر از نور و ظلمت باشد؛ و حتی این محرک باید نزدیک‌ترین چیز به عالم جسمانی باشد؛ و او حتماً و قطعاً مخلوق بوده، نمی‌تواند نور محض (یعنی نوری که در آن هیچ ظلمتی راه ندارد) باشد زیرا او در ظلمت تجلی یافته است. بر این اساس نمی‌توان چنین گفت که خداوند (که نوری است بدون هیچ ظلمتی) جسمی در این عالم سفلی را به طور مستقیم و ماس با آن حرکت می‌بخشد، **تعالی الله عما يشركون (خداوند برتر از آن است که شرک بورزند).**

بل ويتضح أنّ وجوده سبحانه في عوالم الخلق هو وجود نوره الذي به ظهرت الموجودات في عوالم الظلمة، لا أنه هو سبحانه وتعالى - وهو نور لا ظلمة فيه - موجود في عوالم الخلق وهي نور مختلط بالظلمة، فإنّ هذا مستحيل وغير ممكن؛ لأنّ معناه فناء عوالم الخلق وبقاءه هو سبحانه دون غيره من خلقه.

وفهم هذا المعنى وهذه الحقيقة مهم جداً في العقيدة والتوحيد؛ لأنّه يوضح أنّ معنى قولك: "إنّ الله موجود في كل مكان" ليس معناه وجود اللاهوت المطلق في كل مكان، وإلا لأصبح معنى قولك هذا حلول اللاهوت المطلق في المخلوقات والموجودات وهو محال كما تبين مما سبق، بل الحقيقة أنّ وجوده في عوالم الخلق هو تجليه في الموجودات لما أظهرها بنوره.

بلکه چنین آشکار می‌شود که ماهیت وجودی خدای سبحان در عالم آفرینش، وجود نور او است که به واسطه‌ی آن، موجودات در عوالم ظلمانی ظهور یافته‌اند و اینگونه نیست که خداوند سبحان که نوری است بدون هیچ ظلمتی، در عوالم آفرینش وجود و حضور داشته باشد که در این صورت او نوری آمیخته شده با ظلمت خواهد بود و این محال و غیرممکن است!؛ زیرا در این صورت معنای آن، فناء عوالم آفرینش و بقای خداوند سبحان بدون مخلوقات که او آفریده است، خواهد بود.

فهمیدن این معنا و حقیقت در عقیده و توحید از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است چرا که روشن می‌سازد معنای این گفته که «ان الله موجود فی کل مکان» (خداوند در هر مکانی حضور دارد) به این معنا نیست که لاهوت مطلق، در همه‌ی مکان‌ها حضور دارد زیرا در این صورت، سخن شما به مفهوم حلول لاهوت مطلق در مخلوقات و موجودات خواهد بود و چنین چیزی همان طور که قبلاً بیان شد، محال است؛ بلکه حقیقت آن است که وجود خدا در عوالم آفرینش هنگامی که آن را با نورش ظاهر گردانید، همان تجلی او در موجودات است.

ولما كانت عوالم الخلق متعددة وبعضها فوق بعض، وبعضها أقرب إلى اللاهوت من بعض وبعضها أكثر نوراً وإشراقاً من بعض، قال تعالى: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ ، أي إنه في السماء والأرض هو هو وهو غيره، فأكد أن السماء أكثر نوراً وإشراقاً بنور الله من الأرض التي هي عالم أسفل منها، فتجلي اللاهوت في السماء أكثر ظهوراً منه في الأرض، فمرادي بغيره أي إن قابل النور تبدل وأمسى أقل إمكانية لاستقبال نور الله سبحانه وتعالى، لا أنّ النور تبدل فالنور هو هو لم ولن ولا يتبدل؛ لأنّه نوره سبحانه وتعالى، بل إن القابل هو الذي تغير ويتغير دائماً ، فيكون ظهور تجلي اللاهوت في السماء غيره في الأرض ولذا قال تعالى: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾ .

و از آنجا که عوالم آفرینش متعدد است و برخی از آنها بالاتر از برخی دیگر است، برخی نزدیک‌ترند

به لاهوت، و نور و اشراق برخی بیشتر از دیگری است، خدای متعال می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»⁹³ (و او است که در آسمان خدا است و در زمین خدا است و او حکیم و دانا است).

یعنی او در آسمان و زمین، همو است و او غیر از «او» است. تاکید می‌کنم که درخشندگی و روشنایی آسمان به نور الهی، از روشنایی زمین به نور الهی، بیشتر است؛ چرا که زمین نسبت به آسمان، عالم پایین‌تری محسوب می‌شود. پس تجلی لاهوت در آسمان بیش از ظهور آن در زمین است. منظور من از «غیر او» این است که پذیرنده‌ی نور، تغییر و تحول یافته و قابلیت آن در دریافت نور خدای متعال کمتر شده است؛ نه این که نور تغییر کرده باشد؛ نور او همان است که پیشتر بوده؛ نه در گذشته نه در حال و نه در آینده تغییر نخواهد کرد. زیرا آن، نور خدای سبحان است و آنچه دائماً در تغییر و تغیر به سر می‌برد، پذیرنده‌ی نور است. لذا ظهور تجلی لاهوت در آسمان غیر از ظهورش در زمین خواهد بود و به همین دلیل است که خداوند فرموده: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (و او است که در آسمان خداست و در زمین خدا است).

فقلت: هل ظهور نور الله تعالى في عوالم الخلق بحجته على خلقه في كل العوالم ، وليس في هذا العالم فحسب.

من گفتم: آیا ظهور نور خداوند متعال در همه‌ی عوالم آفرینش به وسیله‌ی کسی که حجت او بر خلقش است صورت می‌گیرد و منحصر به این عالم نیست؟

فقال (ع): (ظهور أكمل بالحجة نعم، ولكن الأمر لا يقتصر عليه، الحجة ليس حجة على أهل الأرض فحسب، هو في العالم الجسماني حجة على العالم الجسماني والخلق فيه، وهكذا في بقية العوالم، والخلق في العالم الجسماني لستم أنتم فقط).

(ع) فرمود: «به عنوان کامل‌ترین ظهور خداوند در حجت، آری چنین است؛ ولی ظهور خدا فقط در حجتش نیست. حجت، فقط حجت اهل زمین نیست؛ او در عالم جسمانی حجت بر عالم جسمانی و مخلوقات آن است و همین طور در دیگر عوالم. از سوی دیگر مخلوقات عالم جسمانی فقط شما نیستید».

فقلت: ومن يزاحم الحجة في ظهور نور الله به للعوالم "ولكن الأمر لا يقتصر عليه".

گفتم: پس چه کسی رقیب حجت خدا در ظهور نور خداوند در عوالم است که (فرمودید) « ولی ظهور

خدا فقط در حجتش نیست؟

فقال (ع): (كل الموجودات هي ظاهرة بنور الله وبها تجلى الله، الكل حتى إبليس لعنه الله وحتى أهل الشر).

فرمود: «تمام موجودات به نور خدا ظاهر گشته‌اند و با آنها خداوند تجلی یافته است، و این شامل همه‌ی موجودات است؛ حتی ابلیس لعنت الله و حتی اهل شر و پلیدی!

(الرفع وجسد المرفوع)..

ما زلنا مع العبد الصالح (ع) ومسألة الرفع. سألته فقلت: في كتاب (المتشابهات / الجزء الأول)، وفي قضية بيان رفع آدم رفع تجلٍ بينت مولاي أنّ بدنه له وجود في الأرض وإلا لكان ميتاً، والإمام المهدي (ع) أيضاً مرفوع رفع تجلٍ، فهل أنّ بدنه المادي الجسماني موجود في الأرض كآدم (ع)، أو في المسألة شيء آخر؟

• رفع و جسد مرفوع (بالا برده شده)

همچنان در محضر عبد صالح ۷ هستیم و در مورد مسأله‌ی رفع گفت و گو می‌کنیم. پرسش‌گرانه گفتیم: در جلد اول کتاب متشابهات، در قضیه‌ی تبیین رفع آدم ۷ که رفع تجلی بوده است، مولای من بیان فرموده که بدنش دارای موجودیتی بر زمین است که اگر چنین نبود، او مرده بود. از سوی دیگر امام مهدی ۷ نیز مرفوع به رفع تجلی است؛ آیا بدن مادی و جسمانی او نیز مانند حضرت آدم ۷ بر زمین موجود است یا این که موضوع به صورت دیگری است؟

فأجابني (ع): (نعم له وجود بصورة ما، وليس موجوداً كغيره من الناس، آدم المرفوع له وجود وكذا غيره من المرفوعين. هناك شيء ربما يوضح لك شيئاً من الأمر، هل تعرف ما هو الحسد، وكيف يكون أثره، ولماذا الحسد من الكبائر ويحاسب صاحبه إن لم يكن فعلاً فعله بنفسه ويبيديه؟

الآن، فلننظر في الإنسان وفي وجوده في العالم الجسماني أولاً، فالعالم الجسماني في حقيقته هو تكثف قوة أو قدرة، ولهذا التكثف مدى يتراوح بين أعلى قيمة وأدنى قيمة، وهذا أظنك تراه بوضوح من خلال المواد الجسمانية المختلفة التي تعرفها، مع أنها تقع متقاربة في المستوى والاختلاف بينها ليس كبيراً، فأنت أكيد

تصنف الغاز الذي يحيط بالأرض بتصنيف يختلف عن الماء وأيضاً الحجر وهكذا، وأنت لا ترى الهواء أو الغاز المحيط بالأرض، وعدم رؤيتك له لا تنفي وجوده في هذه الأرض.

(ع) فرمودند: «آری، ایشان دارای گونه‌ای از موجودیت می‌باشد ولی این وجود همانند موجودیت دیگر مردمان نیست. آدم ۷ مرفوع وجودی داشته است و دیگر مرفوع‌ها نیز وجودی دارند. در اینجا نکته‌ای هست که شاید قسمتی از این موضوع را برای شما روشن سازد. آیا می‌دانی حسادت چیست و نحوه‌ی اثرگذاری آن به چه صورت است؟ و چرا حسد جزو گناهان کبیره به شمار می‌رود و صاحبش (شخص حسود) حتی اگر حسدش به طور جسمانی به مرحله‌ی عمل نرسد، بابت آن محاسبه و مجازات می‌شود؟

در ابتدا باید به انسان و وجود او در عالم جسمانی نگاهی بیاندازیم. عالم جسمانی، در واقع تراکم نیرو یا قدرت است و به همین دلیل، تراکم، بین بیشترین مقدار و کمترین مقدار در نوسان است. گمان می‌کنم شما این خاصیت را در مواد جسمانی مختلفی که می‌شناسی، به وضوح مشاهده می‌کنی، هر چند این اجسام تقریباً در یک سطح قرار دارند و بین آنها تفاوت زیادی وجود ندارد. شما قطعاً گازی که زمین را احاطه کرده در دسته‌بندی متفاوتی نسبت به آب قرار می‌دهی، همین طور سنگ و دیگر مواد را. شما هوا یا گاز پیرامون زمین را نمی‌بینی ولی عدم مشاهده‌ی آن توسط شما، نفی کننده‌ی وجود آن در این زمین نیست.

الآن، الإنسان - أي إنسان - يمتد وجوده من السماء الأولى أو نهايتها السفلى وهذه هي نفسه حتى أكثف ما في هذا العالم الجسماني، ولذا تجد في تركيب جسم الإنسان المعادن، فهناك في الحقيقة نفس وجسم مادي مرئي وجسم مادي غير مرئي، ولكي أسهل عليك الأمر أقول جسم واحد غير مرئي، ولكن الحقيقة أنّ هناك تجليات كثيرة جداً وظهورات كثيرة جداً وبعدها توجد أجسام للإنسان، ولذا قال تعالى: ﴿إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ ، فالعد ممكن ولكن الإحصاء غير ممكن، والسبب: أنّ عدد وجودات الإنسان المفاض عليها النعم يساوي امتداد وجوده تقسيم تجليه ، وبما أنّ التجلي لا بد أن يكون أقل ما يمكن لكي يتم الاتصال بين وجودات الإنسان، أي إنه يكون كشريحة تكامل، فيكون أقرب ما يكون للصفر.

حال، وجود انسان - هر انسانی - از آسمان اول یا منتهی الیه پایینی آن (همان نفس او است) تا به چگال‌ترین (متراکم‌ترین) چیز در این عالم جسمانی امتداد می‌یابد؛ لذا شما در ترکیب جسم انسان با معادنی روبه‌رو هستی؛ در حقیقت در اینجا ما با نفس، جسم مادی مرئی و جسم مادی غیرمرئی سروکار داریم. من برای این که مطلب برای شما آسان شود می‌گویم یک جسم نامرئی؛ در حقیقت تجلیات بسیار زیاد و ظهورهای بسیار زیادی وجود دارد که به تعداد آنها، برای انسان جسم یافت

می شود. به همین دلیل است که خدای متعال فرموده است: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»⁹⁴ (و اگر بخواهید که نعمت های خدا را شمارش کنید، نمی توانید). شمارش، ممکن، ولی تعیین تعداد (إحصاء)، ناممکن است، به این دلیل که تعداد وجودهای انسان که نعمت های الهی بر آنها افاضه شده برابر است با امتداد وجود انسان تقسیم بر تجلی اش⁹⁵، و از آنجا که تجلی باید کمترین حد ممکن باشد تا ارتباط و اتصال بین وجودهای انسان برقرار شود و به عبارت دیگر وی یک مجموعه یک پارچه و کامل باشد، لذا هر تجلی، نزدیک ترین چیز به صفر است.

فالآن، أي رقم تقسمة على صفر ما هو الناتج؟ الناتج ما لا نهاية، والما لا نهاية لا تعد ولا تحصى، ولكن نحن ليس لدينا صفر، بل رقم هو أقرب ما يمكن للصفر، وناتج قسمة أي رقم على أقرب رقم للصفر ما هو؟ الناتج يكون رقماً كبيراً جداً، هو ضمن دائرة الأعداد ولكنه غير قابل للإحصاء، كبير فوق القدرة على الإحصاء.

حال با تقسیم هر عدد بر صفر، چه نتیجه ای به دست می آید؟ نتیجه، بی نهایت است، و بی نهایت نه شمرده می شود و نه مقدار دارد؛ اما در اینجا صفر نداریم بلکه با عددی سر و کار داریم که نزدیک ترین چیز به صفر محسوب می شود. نتیجه تقسیم هر عدد بر نزدیک ترین مقدار به صفر چه می شود؟ نتیجه، عددی بسیار بزرگ است که هر چند جزو اعداد به شمار می رود ولی مقدار (احصاء) ندارد و بالاتر از حد شمارش است.

لأقرب لك الصورة: تصور أن هذا الرقم عبارة عن واحد وأمامه عدد من الأصفار تحتاج أنت مليار سنة ضوئية لتحصيها، فلو كانت نعم الله عشر نعم أو مئة أو ألف فهي تعد وتحصى، وإن قلت لك: عدد لي نعم الله عليك، فمهما عددت لن تصل لمليون بل أشك أنك تستطيع أن تعد ألف نعمة، فكيف إذن يقول تعالى أنها لا تحصى، وكيف يقول مع أنها ممتعة على الإحصاء ولكنها واقعة ضمن المعدود؟

برای این که مطلب را به ذهن شما نزدیک کنم، تصور کن که این عدد عبارت است از یک و جلویش به اندازه ی یک میلیارد سال نوری صفر تا بتواند به شماره درآید. اگر نعمت های الهی ده یا صد یا هزار

۹۴ - ابراهیم: ۳۴.

^{۹۵} - یعنی ما برای این که بر تعداد و شماره وجودهای انسان از آسمان اول تا این عالم جسمانی دست یابیم، باید «امتداد وجود او از آسمان اول تا این عالم» را بر «تجلی او» که الزاماً باید در بهترین صورت باشد، تقسیم کنیم. منظور ما از بهترین صورت این است که اجازه دهد نور به آنچه که از تجلی و ظهور بعد از آن قرار دارد، تراوش کند و این طور نخواهد شد مگر این که به حدی رقیق و کمترین حد ممکن باشد تا در طول آن امتدادی عمودی، یگانه و متصل به وجود آید علی رغم این که در حقیقت عبارت است از پیوستن تجلی به تجلی و ظهوری به ظهور (دیگر).

مورد بود، قابل شمارش و اندازه‌گیری می‌بود و اگر به شما می‌گفتم: تعداد نعمت‌هایی که خدا به شما داده را شماره کن، هر چه قدر هم نعمت بشماری، تعداد آنها به یک میلیون نعمت نمی‌رسد؛ من گمان نمی‌کنم شما حتی بتوانی هزار نعمت را بشماری؛ بنابراین چگونه است که خدای متعال می‌فرماید نمی‌توانید آنها را اندازه‌گیری (تعیین مقدار) نمایید؟ و بر چه اصلی چنین چیزی می‌فرماید؛ در حالی که این نعمت‌ها هر چند فراتر از اندازه‌گیری (تعیین مقدار) است ولی در زمره‌ی معدودات (قابل شمارش‌ها) قرار دارند؟

هذه الأمور والتناقضات تحلها معرفتك أن الإنسان له تجليات ووجودات كثيرة كما بينت بحيث إنها تعد ولكن لا يمكن إحصاؤها، فكل نعمة من نعم الله مفاضة على كل هذه التجليات وبالتالي تكون نعمة واحدة كافية لأن تسمى لا تحصى. الآن جسم واحد من هذه الأجسام أو التجليات يكفي ليكون وجوداً ثالثاً ويؤثر كما يؤثر هذا الجسم في هذا العالم الجسماني.

برای حل رفع ابهام و تناقض این مسایل باید شما به این که انسان دارای تجلیات و وجودهای زیادی است شناخت پیدا کنید. همان طور که قبلاً شرح دادم اگر چه این تجلیات قابل شمارش است ولی اندازه‌گیری و تعیین مقدار (احصا) آنها ناممکن است. هر نعمتی از نعمت‌های الهی، بر تمام این تجلیات افاضه شده و لذا فقط یک نعمت هم به تنهایی کافی است تا غیرقابل شمارش بودن نعمت‌ها بر خودمان را متوجه شویم. بنابراین تنها یک جسم از این اجسام و یا تجلیات کافی است تا وجود سومی هم در کنار آن موجود باشد و همان طور که این جسم در این عالم جسمانی تاثیر می‌گذارد، آن جسم سوم نیز تاثیرگذار باشد.

فالآن نعود للحسد: شخص يتمنى مثلاً سيارة شخص آخر، ويتمنى أن تزول منه وتصير عنده، فهذه السيارة وهي تسير في الطريق تنقلب وتتحطم، أليس هذا هو نوع من الحسد؟ لماذا هو حرام ولماذا يعاقب عليه الشخص الحاسد إذا لم يكن هو فعلاً قد قلب السيارة بيديه؟

نعم قلبها بجسمه الثالث أو وجوده الجسماني غير المرئي، ولكنه مؤثر بهذا العالم الجسماني. فهناك مراتب من هذه التجليات التي ذكرتها سابقاً هي غير مرئية، ولكنها تمتلك من الكثافة ما يكفيها لتكون مؤثرة بهذا العالم الجسماني وما فيه، فالله سبحانه امتحن الإنسان بأن جعل له القدرة على التأثير على الغير بهذا التجلي أو الجسم الغير مرئي، وأمره أن لا يفعل الشر بهذه القدرة، فإن فعل الشر يحاسب؛ لأنه فعله بيده وليس الحسد فقط أمراً نفسياً كما يتوهم الناس.

الآن وجود المرفوع هو نوع من هذه التجليات والوجودات، فله جسم من هذا النوع.

اکنون به موضوع حسادت بازمی‌گردیم: به عنوان مثال شخصی در آرزوی داشتن خودروی فرد دیگری است و امید دارد که این خودرو از دست آن فرد برود و از آن خود او شود. این خودرو در حال حرکت، در مسیر واژگون می‌شود و تصادف می‌کند. آیا این نوعی از حسادت نیست؟ چرا حسادت حرام است و چرا با این که شخص حسود با دستان خویش خودرو را واژگون نکرده، بر این کارش عقوبت می‌بیند؟

آری فرد حسود با جسم سوم خود یا با وجود جسمانی نامرئی‌اش که در این عالم جسمانی تاثیرگذار است، خودرو را واژگون ساخته است. این تجلیات دارای مراتب و درجاتی است و قبلاً بیان کردم که غیرمرئی می‌باشد ولی آن اندازه از تراکم و غلظت را دارا است تا برای اثرگذاری در این عالم جسمانی و آنچه در آن است، کفایت کند. بنابراین خداوند سبحان به وسیله‌ی این تجلی یا جسم نامرئی، قدرت تاثیرگذاری بر دیگران را در انسان قرار داده است و به این صورت او را مورد امتحان و آزمایش قرار می‌دهد. خدا انسان را امر فرموده که با این قدرت، به شرارت و پلیدی نپردازد. اگر او کار بدی انجام دهد مورد محاسبه و مواخذه قرار می‌گیرد زیرا او این کار را به دست خودش انجام داده است؛ لذا بر خلاف آنچه مردم گمان می‌کنند، حسد، صرفاً یک عمل نفسانی نیست. وجود مرفوع نیز نوعی از این تجلیات و وجودها است و برای او جسمی از همین نوع می‌باشد».

فقلت: هل هذه المراتب كلها دون النقطة المرفوع إليها أم هي أيضاً مرتبة من مراتب الرفع.

من گفتم: آیا این مراتب همگی پایین‌تر از نقطه‌ی رفع شده است یا این که اینها نیز درجه‌ای از درجات رفع محسوب می‌شوند؟

فقال (ع): (الرفع هو أن لا يكون له جسم مادي كهذا الجسم، ولكنه يبقى له تجلٍ وجسم في مرتبة فوق وجود هذا الجسم المادي، يعني الآن إذا مسكت ورقة بيدك لها أعلى ولها أسفل، افرض أنّ أعلى نقطة في الورقة هي نفس الإنسان وأسفل نقطة في الورقة هي جسم الإنسان المرئي في هذا العالم الجسماني، وهذه الورقة هي وجود الإنسان، وتخيل أنّ هناك شرائح متوازية صغيرة جداً وعدداً هائلاً تتكون منها هذه الورقة، هذه الشرائح هي تجليات الإنسان الأخرى غير (المرئية) وغير (النفس) في نهاية السماء الأولى.

الآن، الرفع هو عبارة عن إلغاء وجود الإنسان في أسفل الصفحة يعني تجعله متجلياً إلى فوق الأسفل بسنتمتر مثلاً، ومن هذا السنتمتر إلى أسفل الصفحة لا وجود له، تلغي وجوده في هذه المرتبة، هذا مثال ضربته لك لتوضح لك الصورة أكثر).

(ع) فرمودند: «رفع یعنی این که که برای شخص، جسمی مادی همانند این جسم، نداشته باشد ولی برای او، تجلی و جسمی در درجه‌ای بالاتر از وجود این جسم مادی، باقی مانده باشد. یعنی، اگر الآن یک برگه‌ی کاغذ را در دست بگیری، بالا و پایینی دارد؛ فرض کن که بالاترین نقطه‌ی کاغذ همان نفس انسان و پایین‌ترین نقطه‌ی آن، جسم مرئی او در این عالم جسمانی باشد و این برگه‌ی کاغذ هم به مثابه وجود انسان است. چنین تصور کن که این برگه به تعداد بسیار زیادی از قطعه‌ی موازی خیلی کوچک تقسیم شده است. این قطعات عبارتند از دیگر تجلیات «غیرمرئی» و «غیر نفسانی» انسان تا انتهای آسمان اول.

حال، رفع عبارت است از محو و حذف وجود انسان در پایین صفحه یعنی مثلاً یک سانتی‌متر بالاتر از پایین‌ترین نقطه تجلی و ظهوری که او در این صفحه‌ی کاغذ دارد. از این یک سانتی‌متر به پایین صفحه، او فاقد وجود است و وجود او در این مرتبه، محو و حذف می‌شود»⁹⁶.

۹۶ - شیخ ناظم العقیلی می‌گوید: نظر ثابت شده و یگانه‌ای درباره‌ی کیفیت زندگی حضرت مهدی^۷ وجود ندارد. تا آنجا که من اطلاع دارم اولین کسی که به این موضوع پرداخته، شهید سید محمد محمد صادق صدر است که در فصل دوم کتاب «موسوعه‌ی (دایرة المعارف) حضرت مهدی^۷» به نام «تاریخ غیبت کبری» این قضیه را مطرح نموده است. وی در آنجا دو نظریه برای ماهیت زندگی حضرت مهدی^۷ مطرح نموده که یکی نظریه‌ی «پنهان شدن جسم و دیگری نظریه «پنهان شدن شخصیت و عنوان» می‌باشد. شهید صدر با استناد به توجیهاتی که نه تنها از چندین منظر مختلف قابل بحث و مجادله است بلکه با برخی اخبار و روایات نیز در تعارض می‌باشد، نظریه‌ی «پنهان شدن شخصیت و عنوان» را ترجیح داده و برگزیده است.

آنچه که اینجا برای من اهمیت دارد، پرداختن به نظریه‌ی «پنهان شدن جسم» است و این که این نظریه چیست و آیا به معنای رفع می‌باشد یا خیر؟

شهید صدر رحمت الله بیان داشته که این، نظریه‌ی مقبول و متعارفی است که در ذهن بسیاری از مردم مستحکم شده و ظاهر برخی از ادله‌ی روایی نیز بر آن دلالت دارد.

خلاصه‌ی نظریه چنین است که حضرت مهدی^۷ با پنهان شدن جسمش از مردم به طرز معجزه آسایی، غایب گشته است به طوری که هیچ کس از مردم نه او را می‌بیند، نه صدای او را می‌شنود و نه وجود او را احساس می‌کند حتی اگر آن حضرت در بین آنها باشد این نظریه در مقابل فرضیه‌ی «پنهان شدن شخصیت و عنوان» مطرح شده که می‌گوید جسم حضرت دیده می‌شود و صدای او شنیده می‌گردد و حضرت به طور طبیعی بین مردم زندگانی می‌کند ولی آنها پی نمی‌برند که او حضرت مهدی^۷ است.

اکنون خلاصه‌ای از آنچه که شهید صدر درباره‌ی نظریه‌ی پنهان شدن جسم بیان داشته را بیان می‌دارم و در ادامه در می‌یابیم که مراد این نظریه آن است که حضرت، مرفوع بوده و موجودیت ایشان بر روی زمین، همچون سایر مردم نیست. وی می‌گوید: «این، نظریه‌ی مقبول و متعارفی است که در ذهن بسیاری از مردم فرو رفته و ظاهر برخی از ادله‌ی روایی نیز بر آن دلالت می‌کند؛ و عبارت است از این که جسم حضرت از دیده‌ها پنهان است و او مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند، و در عین حال که گاهی حضرت در یک مکان حضور دارد، ولی آن مکان از او خالی دیده می‌شود».

.... به روشنی چگونگی و هدف نگهداری و حفظ آن حضرت از روی دلیل برای ما اثبات شده است و علت این صیانت و طول عمر حضرت با اراده‌ی پروردگار، برای ما روشن و واضح است. در صورتی که حفظ آن حضرت منحصر در اختفای شخص و جسم وی باشد، بر خداوند متعال انجام این معجزه، به جهت تحقق هدف بزرگ‌تر لازم است.

بر این نظریه گفتاری دیگر افزوده می‌شود مبنی بر این که این غیبت نیز گاهی به سبب مصلحتی برطرف می‌گردد. مانند این که اگر حضرت مهدی^۷ بخواهد با کسی رو در رو شود تا نیازی را از او برآورد و یا او را راهنمایی کند و یا به نحوی

بیم دهد. لازمه‌ی این رویارویی، رؤیت آن حضرت است که در صورت پنهان بودن ایشان انجام‌پذیر نیست و میزان ظهور حضرت محدود به مقدار مصلحت است. پس اگر مصلحت اقتضا کرد که آن حضرت به طور کلی برای هر بیننده‌ای آشکار شود، ایشان ظاهر خواهد شد و دیدار تا برآورده شدن نیاز ادامه خواهد داشت و سپس به طور ناگهانی حضرت ناپدید گشته و دیگر کسی او را نمی‌بیند، در عین حال که از آن مکانی که در آن بود، دور نمی‌شود. و هر گاه مصلحت ایجاب کند که حضرت برای یک شخص خاصی ظاهر شود و از دیگران پنهان باشد، این گونه ظاهر می‌گردد؛ زیرا گاهی آشکار بودن ایشان برای دیگران موجب خطر برای آن حضرت است.

تمام اخباری که در زمینه‌ی مشاهده‌ی آن حضرت در دوران غیبت نقل شده است حتی دیدارهای دوران غیبت صغری، به همین معنی است، به خصوص آنچه که از دوران غیبت صغری شنیدیم (ذکر شده) که حضرت دو بار برای عموی خود جعفر کذاب ظاهر گشت و بدون این که معلوم شود به کجا تشریف برده است، غایب گشت. این داستان چنین می‌فهماند که غیبت و اختفا به این صورت بوده است. و اما اخبار مشاهده در دوران غیبت کبری، برخی از آنها به ظاهر و برخی دیگر به صراحت، دلالت بر این گونه اختفا دارند «...» (تاریخ غیبت کبری: صفحه‌ی ۳۵ تا ۳۷، دار القری، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۸ ه.ق)

اگر چه شهید صدر کوشیده است که بر پایه‌ی این نظریه، تفسیری درباره‌ی پنهان شدن جسم حضرت مهدی^ع در دوران غیبت به دست آورد ولی این تفسیر دور از ذهن است؛ به ویژه با توجه به آنچه که به تفصیل از سید احمد الحسن^ع در خصوص ماهیت و کیفیت رفع شنیدیم؛ زیرا به این ترتیب، این یک واقعیت کاملاً مقبولی بوده و آن گونه که برخی تصور کرده‌اند نیست.

شهید صدر رحمت الله بیان داشته که پنهان شدن جسم حضرت مهدی^ع از دیده‌ها، یا از طریق تصرف در بیننده است و یا به واسطه‌ی تصرف در دیده شده.

ایشان درباره‌ی تصرف در بیننده می‌گوید: «تصرف در بیننده به این صورت است که او را از دیدن چیزی که در جلوی او است ناتوان کند و مکان را تهی از امام ببیند، با وجود این که امام^ع روبه‌روی او باشد...» (تاریخ ما بعد ظهور: صفحه ۴۷).

ایشان در خصوص تصرف در دیده شده می‌گوید: «و اما تصرف معجزه در دیده شده و چیزی که قابل دیدار است، واضح‌ترین راهش این است که معجزه میان رسیدن صورت نوری (تصویر) صادر شده از جسم حضرت مهدی^ع یا امواج صوتی او و غیر اینها از آنچه که حواس پنج‌گانه دریافت می‌کنند حائل شود... و اجازه ندهند که به بیننده یا شنونده برسند؛ به این ترتیب این شخص از ادراک واقعیتی که پیش روی او قرار دارد، عاجز می‌ماند» (تاریخ ما بعد ظهور).

طبق آنچه که سید احمد الحسن^ع در باب «رفع» بیان نمودند، روشن می‌گردد که اختفای جسم حضرت مهدی^ع از طریق تصرف در «دیده شده» است و نه تصرف در «بیننده» و گاهی اوقات این کار از طریق تصرف در بیننده صورت می‌گیرد؛ البته به صورتی متفاوت با تفسیر شهید صدر رحمت الله یا می‌توان گفت این کار طبق همان تفسیر شهید صدر است با این تفاوت که شهید صدر مشخص نکرده که نرسیدن صورت نوری (تصویر) صادر شده از جسم حضرت مهدی^ع یا امواج صوتی او به حواس مردم به چه صورت است و وی فقط به نسبت دادن این فرایند به معجزه بسنده کرده است.

شهید صدر (رحمت الله) قائل به اعجاز متعارف است و به این عقیده پناه آورده است زیرا هر جسم مادی چگالی (مانند انسان) ناگزیر باید از جهت دیده شدن، شنیده شدن صدا، احساس شدن و مانند آن تابع قوانین مادی باشد. او از این قوانین رهایی نمی‌یابد مگر این که از جسم مادی و از چگالی‌اش که دیده شدن، شنیده شدن صدا و احساس شدن او و ... را موجب است، منفصل گردد.

با بررسی و تأمل مشخص می‌شود که بین اعجازی که شهید صدر در این نظریه مطرح می‌کند، و بین «رفع» بیان شده توسط سید احمد الحسن^ع تفاوتی وجود ندارد زیرا نزدیک‌ترین تصویری که می‌توان از معجزه در جلوگیری از رسیدن تصویر جسم و امواج صوتی و ... از حضرت مهدی^ع به حواس (پنج‌گانه‌ی) مردم در ذهن خلق کرد این است که جسم حضرت از چگالی مادی‌ای که به همراه دارد، ارتقاء می‌یابد؛ یا همان طور که سید احمد الحسن^ع تعبیر فرموده است: جسم ایشان به

یکی از تجلیات خود که مافوق سطح مادیات و قوانین مادی است ارتقاء یابد (که در این حالت) او در دنیا موجودیتی دارد ولی نه مانند وجود صرفاً مادی مردم. هنگامی که وی بخواهد با شخصی روبه‌رو شود، به جسم مادی چگال خود بر می‌گردد و قوانین ماده، اعم از مشاهده شدن جسمش و شنیده شدن صدایش و جاری و برقرار می‌گردد. در غیر این صورت چه طور ممکن است که این قوانین بر انسانی که با وجود مادی چگال خود، موجودیت دارد و واقعاً تحت تاثیر قوانین مادی است، اثرگذار نباشد؟!

حتی معجزه هم باید بر اساس قوانین تکوینی صورت بگیرد. خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (ما هر چیز را به اندازه آفریده‌ایم) (قمر: ۴۹) ، «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (هر چه هست خزاین آن نزد ما است و ما جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم) (حجر: ۲۱) ، «وَوَخَّلِقُ كُلَّ شَيْءٍ فَعَقْرَهُ تَقْدِيرًا» (و هر چیز را بیافریده و آن را به اندازه آفریده است) (فرقان: ۲) ، «فَدَجَعَلِ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (خدا هر چیز را اندازه‌ای قرار داده است) (طلاق: ۳).

حتی هنگامی که خداوند اراده فرمود که ابراهیم را از آتش نجات دهد، این کار خارج از چهارچوب قوانین تکوینی صورت نگرفت و گرنه ما از آن چیزی سر در نمی‌آوردیم. خدای متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا يَا نَارُ كُونِيَ بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (گفتم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش) (انبیاء: ۶۹). «كُونِي» یعنی خداوند جل جلاله هستی و خلقت آن را از آتش به خنکی تغییر داد و آتشی بدون خاصیت سوزندگی بر جای ماند؛ یا خدای متعال آن خلقتی که مستلزم سوزاندن آتش بود را از آن سلب نمود. به هر حال آنچه که اهمیت دارد این است که خدای تعالی آن را به چیزی غیر از آتش سوزاننده تغییر داد یا هستی بخشید.

در مورد «جسم مادی» اگر خدا بخواهد این جسم را از قوانین ظاهری مادی رها سازد، باید هستی آن را به هستی‌ای که قوانین مادی بر آن اثری نداشته باشد، تغییر دهد؛ گویی آن را به موجودیتی که از ماده و چگالی آن جدا می‌شود ارتقاء می‌دهد این دریافت، با قرآن و مقیاس‌ها و قوانین هم‌خوانی دارد زیرا طبق آن، نور از انتقال تصویر، هوا یا فضا از انتقال صوت و حس لامسه از لمس کردن برکنار نمی‌ماند و به این ترتیب هماهنگی جسم یا وجود انسان، با قوانین الهی حفظ می‌شود. اگر جسم، مادی چگال باشد قوانین مادی بر او صدق می‌کند و اگر از چگالی خود خالی شود و به وجود دیگری که دارای قوانین ویژه‌ای متفاوت با قوانین مادی است، ارتقاء یابد، این قوانین بر او جاری نخواهد بود.

ما در داستان‌های بسیاری، درباره‌ی رؤیت حضرت مهدی و اختفای ناگهانی آن حضرت مطالبی شنیده‌ایم بنابراین اگر آن حضرت با وجود مادی چگالش حضور داشته، پس ناگهان به کجا رفته (غیب شده) است؟!

چه بسا این تعبیر، بسیاری از کرامات و معجزاتی که برای پیامبر خدا حضرت محمد و ائمه اطهار یا برخی اولیاء رخ داده، مانند پنهان شدن از انظار عمومی، یا حتی طی الارض و مانند آن را تفسیر نماید؛ با این تفاوت که این حالت برای آنها حالتی غیرعادی و ناگهانی محسوب می‌شود ولی پس از رفع شدن حضرت مهدی، برای آن حضرت حالتی همیشگی و دائمی به شمار می‌رود ولی هر بار که امام مهدی اراده فرماید که شخصی را ملاقات نماید یا تکلیفی را به او محول نماید یا عمل معینی را از او طلب نماید، با وجود مادی متراکمش به سوی او می‌آید.

عمده‌ترین دلیل شهید صدر (ره) در ترجیح دادن نظریه‌ی «پنهان شدن شخصیت و عنوان» بر تئوری «پنهان شدن جسم» این است که نظریه‌ی پنهان شدن جسم منوط بر حصول اعجاز دائمی در اختفای جسم حضرت مهدی و ظهور او است و این موضوع - همان طور که خود وی گفته است - با قاعده‌ی عمومی معجزه که می‌گوید معجزه باید منطبق با مصالح و ضوابطی معین باشد و نه این که در همه حال و در هر مناسبتی حادث گردد، سازگار نیست.

این طرز تفکر، در برابر نقد و بحث رنگ می‌بازد زیرا تشخیص نیاز و عدم نیاز به مصلحت را کسی جز خدای تبارک و تعالی نمی‌داند؛ به ویژه در مورد حضرت مهدی! خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا أُوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (و شما را جز اندک دانشی نداده‌اند) (اسراء: ۸۵). ضمناً حتی اگر ما بپذیریم که موضوع پنهان شدن جسم فرد (رفع) از نوع معجزه‌ای است که فقط بر اساس مصلحت و حکمتی که خدای متعال به آن آگاه است رخ می‌دهد، چه بسا این اختفا از سنخ چنین معجزه‌ای نباشد بلکه ممکن است این پوشیده ماندن عبارت باشد از یک قانون تکوینی، که در چهارچوب معجزه‌ای که شهید صدر قائل است نگنجد؛ خصوصاً اگر بیان و تفسیر سید احمد الحسن در مورد قضیه‌ی «رفع» را مد نظر قرار دهیم.

روایاتی از اهل بیت وجود دارد که در آنها بر موضوع «پنهان شدن جسم» در خصوص حضرت مهدی به صراحت بیان شده است؛ از جمله:

ریان بن صلت می‌گوید: از امام رضا درباره‌ی حضرت قائم سؤال شد. شنیدم که آن حضرت فرمود: «**شخص او دیده نشود و نامش برده نشود**». (کافی: جلد ۱ صفحه ۳۳۳).

داوود بن قاسم جعفری می‌گوید: از پدر امام حسن عسکری شنیدم که فرمود: «**جانشین پس از من حسن است. چگونه خواهد بود حال شما نسبت به جانشین پس از این جانشین؟** عرض کردم: فدایت گردم، برای چه؟ فرمود: **زیرا شما خودش را نمی‌بینید و برای شما روا نیست نامش را ببرید**...» (کافی: جلد ۱ صفحه ۳۳۲ و ۳۳۳).

عبید بن زراره می‌گوید: شنیدم ابو عبدالله امام جعفر صادق فرمود: «**مردم امام خود را نیابند. او در موسم حج حاضر باشد و مردم را می‌بیند لکن آنها او را نمی‌بینند**» (کافی: جلد ۱ صفحه ۳۳۷ و ۳۳۸).

این روایت‌ها به ویژه روایت اول و سوم، تصریح دارد بر این که جسم حضرت مهدی دیده نمی‌شود ولی شهید صدر کوشیده با آنچه که از سفیر دوم آن حضرت روایت شده، این نظر را مردود شمارد: از عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عثمان عمری (که خدا از او راضی باشد) گفت: «به خدا قسم که صاحب این امر همه ساله در موسم حج حاضر می‌شود و او مردم را می‌بیند و آنها را می‌شناسد، مردم نیز او را می‌بینند ولی او را نمی‌شناسند». (کمال الدین و تمام النعمة: صفحه ۴۴۰).

ولی شهید صدر (ره) از این موضوع غفلت ورزیده که این خبر بخشی از کلام سفیر دوم (محمد بن عثمان (ره)) بوده و روایتی از حضرت مهدی نیست. ممکن است این سخن، توصیف وضعیت حضرت مهدی در غیبت صغری باشد؛ و حتماً هم چنین است، به این دلیل که سفیر (امام) اطرافیان خود را مخاطب قرار داده و آنها را به موضوعی که در همهی مراسم حج در آن زمان، نسبت به آن آگاه است یا از آن شناخت دارد سوگند می‌دهد؛ این در حالی است که سخن ما در مورد غیبت حضرت مهدی در زمان غیبت کبری است و نه غیبت صغری و حتی اگر چنین چیزی صرفاً یک احتمال باشد، باز هم می‌توان بین روایات را جمع کرد لذا این روایات با هم متعارض نیست.

افزون بر این، روایت مزبور صرفاً ناظر بر موسم حج است؛ حتی از ظاهر آن چنین بر می‌آید و (روشن است که) اثبات چیزی در زمانی خاص، به معنی اثبات آن در همهی زمان‌ها نیست. علاوه بر این چه بسا در ایام حج برخی مردم حضرت مهدی را ببینند و برخی دیگر او را نبینند لذا همهی این روایات درست هستند و با هم تعارضی ندارند. حال اگر بگوییم: این چگونه ممکن است که فقط عده‌ای او را می‌بینند و برخی دیگر نمی‌توانند او را ببینند، در حالی که همهی آنها در یک زمان و مکان قرار دارند؟ اگر او با وجود مادی چگال خود حضور می‌یابد، پس همگان باید او را مشاهده کنند و همان طور که پیشتر گذشت، بدون استثنا باید قوانین مادی بر او جاری باشد.

من می‌گویم: در این حالت ضرورتی ندارد که حضرت با وجود مادی چگالش حضور یابد، بلکه ممکن است با موجودیتی غیر از وجود مادی جلوه نماید. کسانی هم که او را می‌بینند، یا پرده از جلوی چشم‌هایشان برداشته می‌شود و یا حضرت را نیز با وجود غیرمادی‌اش مشاهده می‌کنند. سید احمد الحسن تبیین فرمود که هر انسانی بر حسب مقتضیاتش دارای موجودیت‌هایی به هم پیوسته از «آسمان انفس» تا این عالم مادی، و از بالای «آسمان انفس» یعنی پایین آسمان اول می‌باشد.

روایات به ما نشان می‌دهد که زندگی خضر از لحاظ دیده نشدن جسمش، همانند زندگانی حضرت مهدی است. همان طور که در کلام آتی اهل بیت می‌آید که خضر به سراغ آنها آمده و بدون این که جسم یا هیكل او دیده شود، با ایشان سخن گفته است:

از امام رضا نقل شده که فرمود: «**هنگامی که پیامبر خدا قبض روح شد، شخصی آمد و بر در خانه ایستاد و آنها را تسلیت گفت. اهل بیت سخن او را می‌شنیدند ولی خودش را نمی‌دیدند. علی بن ابی‌طالب گفت: این خضر است که آمده تا شما را (در فوت) پیامبران تسلیت دهد**» (کمال الدین و تمام النعمة: صفحه ۳۹۱).

فقلت: هل أن أقصى نقطة للمرفوع هو السماء الأولى، أي يرفع وهو ما زال في هذا العالم، أم يمكن أن يتعداه للأعلى.

من گفتم: آیا دورترین نقطه برای مرفوع، آسمان اول است یعنی وی در حالی که همچنان در این عالم است، به بالا برده می‌شود؟ یا این که می‌تواند از آن نیز گذر کند و بالاتر برود؟

فقال (ع): (أكيد أنه يتعدى بحسب مقامه، أنا تكلمت لك عن الإنسان بأدنى وجوده فتكون نفسه في أسفل السماء الأولى، ولكن من يرتقي يرتقي فيكون له حظه الذي ارتقى له بفضل الله، وعندها تكون أعلى صفحة وجوده هو أعلى مقام وصل له).

(ع) فرمود: «قطعاً وی بر حسب مقام و مرتبه‌اش از آن می‌گذرد و فراتر می‌رود. من برای شما درباره‌ی انسانی با پایین‌ترین وجود که نفسش در پایین آسمان اول است سخن گفتم؛ ولی کسی که ترقی می‌کند، به اندازه‌ی بهره‌ای که فضل الهی در اختیارش قرار می‌دهد، اوج می‌گیرد و آن گاه بالاترین نقطه‌ی صفحه‌ی وجودش همان بالاترین مقامی است که به آن دست یافته است».

وفات یافت و سوگواران آمدند، کسی نزد اهل بیتش آمد که او را نمی‌دیدند α در آخر روایتی طولانی می‌فرماید: «وقتی رسول خدا ۷ امام سجاد ولی صدایش را می‌شنیدند. او گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. «كُلُّ نَفْسٍ دَانِفَةٌ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (همه کس مرگ را می‌چشد و به تحقیق در روز قیامت مزد اعمال شما را به کمال خواهند داد). خداوند هر مصیبتی را تسلی می‌دهد فرمود: آیا می‌دانید این کیست؟ (گفتند: خیر. حضرت فرمود:) این ۷ برای هر نابودشونده‌ای جایگزینی قرار می‌دهد علی بن ابی‌طالب است» (کمال الدین و تمام النعمة: صفحه 392). ۷ خضر

بر این اساس ما درمی‌یابیم که خضر ۷ نیز همچون عیسی ۷ مرفوع است و او همانند حضرت مهدی ۷ و عیسی ۷ زنده می‌باشد؛ طبق همان رفعی که سید احمد الحسن ۷ با بیانی شافی و قانع کننده که تا کنون کسی چنین نکرده بیان فرموده است؛ و در غیر نزد عترت مصطفی ۷ کجا می‌توان (چنین دانشی را) یافت. شاید روایت بعدی اشاره داشته باشد به این که حضرت مهدی ۷ خانه‌ای در آسمان دارد به نام «بیت الحمد». مفضل می‌گوید: از امام ابو‌عبدالله ۷ شنیدم که فرمود: «برای صاحب این امر خانه‌ای است که به آن بیت الحمد گفته می‌شود. در آن چراغی است که از زمان تولد او تا روزی که با شمشیر قیام کند می‌درخشد و خاموش نمی‌گردد» (غیبت نعمانی: صفحه ۲۴۵). همچنین شیخ طوسی نیز با سند خودش این حدیث را از سلام بن ابی‌عمیره از امام محمد باقر ۷ بیان نموده است (غیبت طوسی: صفحه ۴۶۷).

شاید روایت بعدی نیز، نص یا اشاره‌ای روشن به رفع حضرت مهدی ۷ داشته باشد: از ایوب بن نوح، از ابی‌الحسن سوم امام هادی ۷ که فرمود: «هنگامی که نشانه‌ی شما از میان‌تان برخاست (امامتان غایب شد) پس چشم به راه فرج (الهی) از زیر گام‌های خود (کنایه از نزدیک‌ترین جا) باشید» (کافی: جلد ۱ صفحه ۳۴۱).

ممکن است مراد از «عَلَمُكُمْ» (نشانه‌ی شما) صاحب نشانه یا نشانه‌های شما به سوی خدا باشد که همان امام معصوم حضرت مهدی ۷ است. محتملاً در دو روایت ذیل نیز به رفع اشاره شده است: از مروان بن انباری که گفت امام محمد باقر ۷ فرمود: «هنگامی که خداوند همجواری با مردمی را برای ما کراهت داشته باشد و نپسندد، ما را از میان آنان بیرون برد» (علل الشرایع: جلد ۱ صفحه ۲۴۴) و از محمد بن فرج که گفت: امام محمد باقر ۷ برایم نوشت: «هر گاه خداوند بخواهد بر مردم غضب کند، ما اهل بیت را از مجاورت با آنها دور می‌کند» (کافی: جلد ۱ صفحه ۳۴۳) و خداوند اعلم‌ترین و حکیم‌ترین است!

فقلت: وهل يرتقي بنفسه أيضاً فتكون النفس قد تجاوزت عالمها، أم يرتقي بشيء آخر، بمعنى أن عالم الأنفس هو دون السماء الأولى فبماذا يرتقي إلى ما فوق السماء الأولى.

گفتم: آیا او همچنان با تکیه بر خودش ترقی می‌کند، به گونه‌ای که نفس از عالم خودش هم می‌گذرد؟ یا با چیز دیگری ارتقاء می‌یابد؛ به این معنا که از آنجا که عالم انفس مادون آسمان اول است، با چه وسیله‌ای وی به مافوق آسمان اول صعود می‌کند؟

فقال (ع): (عالم الأنفس ليس دون السماء الأولى، بل هو في أسفلها، نهايتها، هذا هو ما لكل فيه حظ، أما فوق هذا فبحسب سعي الإنسان، والإنسان كلما يرتقي يتغير حاله، أنت تريد أن تفهم الفرق بين النفس والروح، هناك كتاب كتبه قبل فترة في مسألة الروح، إن شاء الله سأحاول نشره، فهذا الأمر يحتاج كلاماً كثيراً).

(ع) فرمودند: «عالم انفس نه تنها پایین‌تر از آسمان اول است بلکه در پایین‌ترین نقطه و در نهایت آن جای دارد. این همان چیزی است که همه از آن نصیب و بهره‌ای دارند، ولی بالاتر از آن، بر حسب سعی و تلاش انسان حاصل می‌شود. هر چه انسان بیشتر ارتقاء یابد، حالش تغییر می‌کند. شما می‌خواهی تفاوت بین نفس و روح را متوجه شوی! مدتی پیش کتابی درباره‌ی روح نوشته‌ام که ان شاء الله درصدد انتشار آن هستم. این موضوع به گفت و گوی زیادی نیاز دارد».

* * *

(الفرق بين العصمة والتسديد .. لقاء موسى (ع) بالعبد الصالح (ع)).

خاض في العصمة، الموضوع الذي اختص الله به حججه وأوليائه، من لا عهد له به وأقحم نفسه فيما لا يخصه، فصار كمن يطلب الماء في صحراء قاحلة، ومن أين يرتوي عذب الفرات بعد أن صد عن معينه الصافي.

إذن، دعونا نقف مع المعين الصافي، قائم آل محمد (ع) ومجمع بحري علي وفاطمة عليهما السلام وهو يوضح ما يرتبط بالعصمة، في وقفة مع المثل القرآني العظيم رحلة موسى إلى مجمع البحرين.

فقد سألت العبد الصالح (ع)، وقلت: إذا سمحت بالتفريق بين العصمة والتسديد.

• تفاوت بین عصمت و تسدید... ملاقات موسی با عبد صالح

عصمت، موضوعی است که خداوند آن را به حجت‌ها و اولیاء خودش اختصاص داده است ولی کسانی که نسبت به آن آشنایی ندارند، به ناروا به آن پرداخته‌اند. حال این افراد شبیه وضعیت کسی است که در صحرای خشک به دنبال آب می‌گردد؛ او کجا می‌تواند از آب گوارا سیراب شود و حال آن که از چشمه‌ی زلال آن دور مانده است.

بنابراین بیایید با چشمه‌ی آب روان و زلال، قائم آل محمد و محل تلاقی دو دریای علی و فاطمه همراه شویم، تا وی مسایل مربوط به عصمت را با پرداختن به داستان بزرگ قرآنی «سفر موسی به مجمع البحرین» توضیح دهد.

از عبد صالح پرسیدم و گفتم: «لطفاً تفاوت بین عصمت و تسدید را بیان فرمایید».

فأجابني (ع): (كل من يعتصم بالله عن محارم الله فهو معصوم بقدر اعتصامه بالله، فالعصمة لها جهة من العبد وجهة من الرب، فالعبد بمقدار إخلاصه يكون معتصماً بالله، والرب بمقدار توفيقه يكون عاصماً للعبد، والإخلاص والتوفيق مرتبطان، والتوفيق قرين الإخلاص وينزل من السماء بقدر الإخلاص، والتسديد من ضمن التوفيق النازل).

ولكن أنت في حقيقة الأمر تريد العصمة التي يعصم بها الأوصياء (ع)، وهذه كما شرحت لك فيما سبق من جهة حقيقتها ولكنها فقط منصوصة، أي إنّ حقيقة العصمة موجودة في كل إنسان وهي فطرة الإخلاص، وهي النور الذي أظهره للوجود، وكل إنسان قادر على الاعتصام بالله عن محارم الله، وهو مفطور على هذا ولكنه ربما ضيع حظه).

ایشان (ع) جواب دادند: «هر کس که از حرام‌های الهی به خداوند پناه و اعتصام جوید، به مقدار تکیه‌ای (اعتصامی) که نسبت به خداوند دارد، معصوم است. یک جهت عصمت مربوط به بنده و جهت دیگر آن مربوط به پروردگار می‌باشد. بنده به مقدار اخلاصش، معتصم به خدا می‌شود و پروردگار به میزان توفیق او، به بنده عصمت می‌بخشد. اخلاص و توفیق با هم مرتبط هستند. توفیق، هم‌نشین اخلاص است و به مقدار اخلاص، از آسمان فرود می‌آید. تسدید نیز در خلال توفیق نازل می‌گردد.

البته شما در واقع به دنبال تبیین مفهوم عصمتی هستی که اوصیاء به آن معصوم می‌شوند. قبلاً بعد حقیقتی این قضیه (عصمت اوصیاء) را برای شما تشریح نمودم ولی (چیزی که باقی می‌ماند) «منصوص» بودن آن (مشخص بودن آن توسط پروردگار) است. حقیقت عصمت در تمام انسان‌ها موجود است که همان فطرت اخلاص می‌باشد؛ یعنی نوری که آن را موجودیت و ظهور بخشیده است و هر انسانی می‌تواند از حرام‌های الهی به خداوند پناه جوید و انسان بر این فطرت می‌باشد ولی گاهی اوقات ممکن است بهره‌ی خود را از دست داده باشد».

فقلت: وهل فرق عصمة الحجة عن غيره بدرجة تجليها عنده.

من گفتم: آیا تفاوت عصمت حجت با عصمت دیگران، بر اساس میزان تجلی عصمت برای حجت است؟

فقال (ع): (الفرق في عصمة الأوصياء فقط أنهم معتصمون بالله بدرجة لا يدخلون في الباطل ولا يخرجون من الحق، فمن يتبعهم يأمن من الضلال ويعرف الحق بقدر متابعتهم لهم . وأيضاً - وهو الأهم - أن من يعرف الحقائق سبحانه قد نصّ على عصمتهم.

والعصمة درجات وليس درجة واحدة، ولكن ما يهمّ الناس منها هذا القدر: أن المعصوم لا يدخلهم في باطل ولا يخرجهم من حق، ولكن لو اجتمع معصومان بدرجتين متفاوتتين في العصمة لكان الفرق بينهما جلياً كما لو أنك ترى الأدنى غير معصوم وهو يواجه الأعلى، أي مثل حال موسى (ع) في مواجهة العالم، هل ترى حاله كيف كان، إذا كان يحتاج إلى توضيح أكثر أوضح لك).

(ع) فرمودند: «تنها تفاوت در عصمت اوصیاء این است که آنها با درجه‌ای به خدا اعتصام یافته‌اند که وارد باطل نمی‌شوند و از حق خارج نمی‌گردند. لذا هر کس که از آنها پیروی کند نیز از گمراهی ایمن می‌شود و به اندازه‌ی پیروی از آنها، حق را می‌شناسد. همچنین کسی که حقایق را می‌داند (خدای سبحان) بر عصمت آنها با نصّ (به طور صریح) صحّه می‌گذارد؛ و این مهمترین نکته در این مقوله است. عصمت نه یک درجه بلکه دارای درجاتی است؛ ولی آنچه برای مردم اهمیت دارد همین مقدار است که: معصوم آنها را وارد باطل نمی‌سازد و از حق خارج نمی‌گرداند. ولی اگر دو معصوم با دو درجه‌ی متفاوت در عصمت، یک جا گرد آیند، فرق بین آنها آشکار خواهد شد؛ به طوری که شما فرد پایین‌تر در مواجهه با فرد بالاتر، غیر معصوم می‌بینی؛ مانند وضعیت حضرت موسیؑ در مواجهه با عالم (عبد صالح). آیا دیده‌ای که وضعیت او چگونه بوده است؟ اگر به شرح بیشتری نیاز دارد، برای شما توضیح دهم».

فقلت: نعم، إن سمح وقتك. گفتم: آری اگر وقتتان اجازه بدهد .

فقال (ع): (انظر إلى كلمات العبد الصالح مع موسى (ع): ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا..... قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا..... قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا..... قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا..... وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾. لا يكاد يكلمه إلا ويكته بقلة الصبر، مع أن الصبر - كما تعلم - وصفه الرسول الكريم (ص)

بالنسبة للإيمان بمنزلة الرأس من الجسد ، والله تعالى أيضاً يقول: ﴿وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾.

(ع) فرمودند: «به کلمات عبد صالح با موسی بنگر: (گفت: تو را شکیبایی همراهی با من نیست ... گفت: نگفتم که تو را شکیبایی همراهی با من نیست؟ ... گفت: اکنون زمان جدایی میان من و تو است و تو را از راز آن کارها که تحمل صبرشان را نداشتی، آگاه می‌کنم ... و من این کار را به میل خود نکردم، این است راز آنچه که تو شکیبایی آن را نداشتی).⁹⁷ هیچ سخنی با وی نگفته مگر این که او را به خاطر کمی صبر نکوهش کرده است در حالی که همان طور که می‌دانی، پیامبر α نسبت صبر به ایمان را به نسبت سر به بدن همانند کرده است.⁹⁸ خدای متعال نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾⁹⁹ (برخوردار نشوند از این، مگر کسانی که شکیبا باشند، و کسانی که از ایمان بهره‌ای بزرگ داشته باشند).

هل تلاحظ موسى (ع) نبياً ورسولاً من أولي العزم (ع) بماذا وصفه العبد الصالح ؟ وصفه بأنه لا يمكنه أن يصبر معه، أي لو أنك كنت بين الاثنين فمن ستتع، تتبع موسى (ع) أم العبد الصالح ؟ من منهما كان محتاجاً للآخر عندما اجتماعاً ؟ من منهما كان يرشد الآخر ؟ من منهما يعلم الآخر ؟ موسى بين سبب إتباعه للعبد الصالح وهو العلم والمعرفة ﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾، أي إنه محتاج له، فهذا يبين لك بجلاء تمايز المعصومين.

آیا ملاحظه می‌کنی که عبد صالح، حضرت موسی γ را که پیامبر و فرستاده‌ای از جمله پیامبران اولو العزم است، به چه چیزی توصیف کرده است؟ او را این گونه وصف کرده که نمی‌تواند با وی صبر پیشه سازد. حال اگر شما بین این دو نفر بودی، از کدام یک پیروی می‌کردی؟ حضرت موسی γ یا عبد صالح؟! وقتی این دو به هم رسیدند، کدام یک محتاج دیگری بود؟ کدام یک مرشد و هادی دیگری بود؟ کدام یک به دیگری علم آموخت؟

موسی γ دلیل پیروی از عبد صالح را که همان کسب علم و معرفت بود، بیان نمود: ﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾¹⁰⁰ (موسی به او گفت: آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته‌اند به من بیاموزی؟). یعنی موسی γ محتاج او بود، و این به وضوح تفاوت و تمايز معصومین را به شما نشان می‌دهد.

⁹⁷ - كهف: ۶۷، ۷۲، ۷۵، ۷۸ و ۸۲.

⁹⁸ - کافی: جلد ۲ صفحه ۸۷ حدیث ۲.

⁹⁹ - فصلت: ۳۵.

¹⁰⁰ - كهف: ۶۶.

ربما يبقى هناك إشكال كتبه بعض من يجهلون الحقيقة وخاضوا فيما لا يعلمون، لما ذكروا أن العبد الصالح ليس أعلم من موسى ولكنه خص بعلم الباطن، وإن موسى (ع) خص بعلم الشريعة، وذكروا أن موسى حجة على العبد الصالح. ربما هذا هو رأيهم جميعاً، لأنهم لا يتصورون أن يكون العبد الصالح أفضل من موسى فعثروا به. الحقيقة أن الأمر محسوم قرآنياً لصالح العبد الصالح، فهذا تصريح قرآني واضح بتسليط العبد الصالح على موسى (ع) وكونه حجة عليه: ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ ، هل تلاحظ: لا أعصي لك أمراً.

وهذه أيضاً: ﴿قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾ ، هل تلاحظ اعتذار موسى (ع) وصيغته، فموسى (ع) يبين هنا بجلاء أنه متعلم وفاشل أيضاً في التعلم. وأيضاً لاحظ العبد الصالح كيف يخاطب موسى (ع): ﴿قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾.

برخی از کسانی که به حقیقت آگاهی ندارند و در حوزه‌ای که نسبت به آن بی‌اطلاع‌اند ورود می‌کنند، مطلبی را مطرح نموده و به نگارش در آورده‌اند که شاید به عنوان اشکال اینجا باقی بماند. این عده می‌گویند که عبد صالح از موسی ۷ داناتر نبوده اما وی به علم باطنی، تخصیص یافته و موسی ۷ نیز از علم شریعت مطلع بوده است. اینها بر این قول‌اند که موسی ۷ بر عبد صالح ۷ حجت است. شاید این عقیده و نظر همه‌ی آنها باشد زیرا از آنجا که این عده گمان نمی‌کنند عبد صالح برتر از موسی است لذا به خطا افتاده و به بیراهه رفته‌اند.

حقیقت آن است که قرآن قاطعانه به نفع عبد صالح نظر می‌دهد. این تصریح آشکار قرآن است که به چیرگی و حجت بودن عبد صالح ۷ بر موسی ۷ حکایت دارد: ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾¹⁰¹ (اگر خدا بخواهد مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم). ملاحظه می‌کنی: در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم.

و همچنین: ﴿قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾¹⁰² (که از جانب من معذور باشی). آیا عذرخواهی موسی و کیفیت آن را ملاحظه می‌کنی؟ در اینجا موسی ۷ به روشنی بیان می‌دارد که او آموزنده و طالب علم است، و البته شکست خورده و ناکام!

همچنین بنگر که عبد صالح چگونه موسی ۷ را مخاطب خود قرار می‌دهد: ﴿قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾¹⁰³ (گفت: اگر از پی من می‌آیی، نباید که از من چیزی بپرسی تا من خود تو را از آن گاه کنم).

۱۰۱ - كهف: ۶۹.

۱۰۲ - كهف: ۷۶.

۱۰۳ - كهف: ۷۰.

لا تنسى أن هؤلاء حجج الله سبحانه، وموسى من أولي العزم من الرسل (ع) وهم فقط خمسة، والعبد الصالح يكلمه كما يكلم طفلاً يريد تعليمه : ﴿قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾، لا أدري هل كنت تقرأها هكذا، هل كنت تلاحظ هذا سابقاً؟).

فراموش نکن که آنها حجت‌های خداوند سبحان هستند و موسی جزو پیامبران اولوالعزم که تعداد آنها فقط پنج نفر است محسوب می‌شود. عبد صالح آن گونه با وی سخن می‌گوید که گویی با کودکی که می‌خواهد به وی آموزش دهد در حال گفتگو است: «قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» (گفت: اگر از پی من می‌آیی، نباید که از من چیزی بپرسی تا من خود، تو را از آن گاه کنم). نمی‌دانم آیا شما قبلاً این آیه را این گونه می‌خوانده‌اید؟ آیا بیشتر چنین چیزی را ملاحظه کرده بودی؟».

فقلت: الحمد لله، ومن أين، وهل كنا نعرف شيئاً، سبحان الله على حلمه.

گفتم: الحمد لله، از کجا؟ آیا ما چیزی می‌دانستیم؟ سبحان الله، خدا چه قدر بردبار است.

فقال (ع): (الآن، إذن اقرأها وفق هذا وستجد فيها الكثير، فقط سأبين لك ما سبب لقاء موسى (ع) إجمالاً: موسى تصور أنه عرف الحقيقة وحارب الأنا خصوصاً أنه من كان لا يرى نفسه خيراً من كلب أجرب ، وأيضاً موسى (ع) تعرف طلبه أن يكون قائم آل محمد، أظنك قرأت هذه الروايات ، كان لقاءه لهذين السببين. إذا كنت تقرأ بداية حركة موسى (ع) تجد أنه يبحث عن مجمع البحرين، ويصف حاله أنه لا مانع عنده أن يمضي الدهور في البحث عن مجمع البحرين، (أمضي حقياً)، هل تلاحظ شوق موسى (ع) ليصل إلى مجمع البحرين واهتمامه، ويعتبر أن الدهور أمر طبيعي أن يقضيه في البحث عن مجمع البحرين.

سپس فرمودند: «اکنون آن را این گونه بخوان که در آن چیزهای زیادی خواهی یافت. فقط به اختصار علت دیدار و ملاقات موسی را برای شما بیان می‌دارم:

موسی تصور می‌کرد که حقیقت را دریافته و با منیت خود مبارزه کرده است؛ خصوصاً این که وی کسی بود که خویشتن را از یک سگ گر هم برتر نمی‌دانست¹⁰⁴. همچنین می‌دانی که موسی درخواست

¹⁰⁴ - ابن فهد حلی نقل نموده: «خداوند سبحان به حضرت موسی وحی کرد که هنگامی برای مناجات نزد من می‌آیی، فردی را به همراهت بیاور که تو از او بهتر باشی. موسی هر کس را که می‌دید، جرات نمی‌کرد بگوید من از او بهترم لذا دست از مردم برداشت و در میان انواع حیوانات، شروع به جست و جو کرد تا این که به سگ گری برخورد کرد. گفت این را با خود می‌برم، در گردش ریسمانی انداخت و او را با خود کشید. در میان راه ریسمان را گشود و سگ را رها کرد. وقتی به مناجات پروردگار سبحان رسید، به او فرمود: ای موسی کجاست آنچه که به تو امر کردم؟ گفت پروردگارا آن را نیافتم. خدای متعال فرمود: به عزت و جلالم قسم اگر حتی یک نفر را می‌آوردی، نام تو را از دیوان نبوت پاک می‌کردم». عدة الداعي: صفحه ۲۰۴.

کرده بود که او قائم آل محمد باشد. به گمانم روایات آن را خواننده باشی¹⁰⁵. دیدارش (با آن عالم) به این دو دلیل بوده است.

اگر آغاز ماجرای سفر موسی را بخوانی می بینی که وی به دنبال مجمع البحرین (محل تلاقی دو دریا) بوده است. وی حال خود را چنین توصیف می کند که اگر روزگاری دراز را صرف یافتن مجمع البحرین کند (امضی حقبا)، چیزی جلودارش نیست! آیا اشتیاق و اهتمام موسی را برای رسیدن به مجمع البحرین را می بینی؟ وی صرف نمودن روزگاری طولانی برای رسیدن به مجمع البحرین را طبیعی و عادی به شمار می آورد.

طيب، الآن هل بربك يمكن أن يضيع أحدًا مكاناً يجتمع فيه نهران؟! النتيجة ضيعه، أليس كذلك؟ فهل يعقل أنه كان يقصد مكان اجتماع نهرين وممر به وضيعه، هل التفت إلى هذا؟

إنما اذهب إلى سورة الرحمن وانظر البحرين الذين يلتقيان ومجمعهما هناك، وانظر ما ستجد هناك، ستجد روایات كثيرة رواها السنة والشيعة أنّ البحرين هما علي وفاطمة، ومجمعهما الحسن والحسين عليهما السلام والحجج من بعدهم (ع)، إذن مجمع البحرين رجل وليس مكاناً، ولهذا ضيعه.

بسیار خوب، حال تو را به خدا، آیا ممکن است کسی محل برخورد دو نهر را گم کند؟! در حالی که نتیجه ی حاصل شده، گم کردن آن بود! آیا این طور نیست؟ آیا معقول است که وی به دنبال محل تلاقی دو نهر باشد ولی از آن عبور کند و بعد آنجا را گم کند و از دست بدهد؟ آیا هیچ به این قضیه دقت کرده ای؟

به سراغ سوره ی الرحمن برو و دو دریایی که آنجا به هم می رسند را نظاره کن (البحرین الذی يلتقيان)؛ محل تلاقی شان آنجا است؛ ببین که چه خواهی یافت. روایات فراوانی از سنی و شیعه نقل شده که منظور از دو دریا، علی و فاطمه است و حاصل اجتماعشان نیز حسن و حسین و حجت های بعد از آنها هستند¹⁰⁶. بنابراین مجمع البحرین، یک انسان است و نه یک مکان؛ به همین دلیل است که موسی آن را گم کرد و از دست داد.

¹⁰⁵ - این حدیث از آن جمله است: سالم الاشل گفته از امام باقر شنیدم که فرمود: «موسی بن عمران در سفر اول (تورات) نظر کرد و مقام قائم آل محمد را در مکتب و قدرت و فضیلت مشاهده نمود و از خدا خواست نمود: خداوندا! مرا قائم آل محمد قرار بده! به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگرست و دوباره مانند همان مطلب قبلی را یافت و مانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگرست و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید». کتاب غیبت محمد بن ابراهیم نعمانی: صفحه ۲۴۶ تا ۲۴۷.

¹⁰⁶ - به کتاب سفر موسی به مجمع البحرین، سید احمد الحسن، مراجعه نمایید.

وهذه كانت الأولى أي إنه ضيعه، فهل ترى شديد اهتمامه ومع هذا مرّ بقربه وجلس بقربه ولم يعرفه، ومن هو؟ إنه موسى (ع) نبي من أولي العزم، مع هذا ضيع هدفه الذي كان يعتبر أن إنفاق الدهر في البحث عنه قليل، هل لاحظت هذا؟ هذا مهم جداً، اليوم هم لا يلتفتون إلى هذا، لا ينتبهون ربما هم أيضاً ضيعوا الهدف، سبحان الله، وهل هم خير من موسى (ع).

این نکته‌ی اول، یعنی موسی ۷ او را گم کرد. آیا هیچ دقت کرده‌ای که موسی ۷ با وجود اهتمام شدیدی که دارد، از نزدیک آن گذشت و حتی کنارش نشست ولی او را نشناخت و ندانست کیست؟ موسی ۷ یکی از پیامبران اولو العزم است، ولی با این وصف، هدف و مقصودش را گم کرد؛ همان هدفی که سپری کردن روزگارانی دراز برای یافتن آن را کم می‌شمارد. آیا به چنین چیزی دقت کرده بودی؟ این بسیار مهم است. امروزه آنها به چنین نکته‌ای توجه ندارند. شاید آنها نیز ندانسته هدف را گم کنند. سبحان الله، آیا آنها از موسی ۷ برتر می‌باشند؟».

فقلت: وهل يمكننا أن نقول أن القائم مجمع بحر الأئمة و بحر المهديين، وهو ما طلبه موسى (ع).

گفتم: آیا می‌توانیم بگوییم قائم حاصل اجتماع دریای ائمه β و دریای مهدیین است و او همان کسی است که موسی ۷ در پی‌اش بود؟

فقال (ع): (لا، علي وفاطمة عليهما السلام، القائم هو حصيلة اجتماعهما، الحصيلة التي جاء الخلق لأجلها، وهي المعرفة "27" حرفاً من التوحيد والمعرفة، مجمع البحرين).

سپس (ع) فرمودند: «خیر، قائم حاصل اجتماع علی و فاطمه ۷ است، حاصلی که خلق، برای آن به وجود آمده که همان شناخت «27» حرف دربارهی توحید و معرفت است؛ همان مجمع البحرین».

ثم استمر العبد الصالح في بيان بعض ما في رحلة موسى إليه، فقال (ع): (موسى تعهد بالصبر ومع هذا وجد نفسه يخرج من فشل ليقع في آخر: ﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾، هذه المرة الأولى. أما الثانية فانظر إلى موسى (ع) كيف انكسر فيها: ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾. وفي الثالثة ربما أنك تلاحظ أنّ موسى (ع) قد اختار الصمت، أو أنّ الصمت هو الذي اختار موسى (ع)، ظل موسى يستمع فقط لم يتكلم بعدها. تعلم موسى (ع) وتحقق الهدف من مجيئه.

العبد الصالح قال لموسى بهذه الأفعال البسيطة كل شيء، قال له: إن محاربة الأنا مراتب لا تنتهي، ونعمة الله لا تحصى، والمقامات التي يمكن للإنسان تحصيلها لا تحصى. فتدرج العبد الصالح لموسى (ع) في مراتب التوحيد، فالأولى كانت "أنا" والثانية "نحن" والثالثة "هو"، ومع أنها كانت بأمر الله ولكنها على التوالي تشير إلى الكفر بمرتبة ما (أنا وليس هو)، والشرك بمرتبة ما (أنا وهو)، والتوحيد (هو فقط).

﴿..... أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَحَشِينَا أَنْ يُرَهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا * فَأَرَدْنَا وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾

سپس عبد صالح ۷ به تبیین گوشه‌ای از وقایع سفر موسی ۷ به سوی او (مجمع البحرين) پرداخت و فرمود: «موسی ۷ متعهد شد که صبر پیشه کند ولی خود را چنان یافت که از شکستی به شکست دیگر رهسپار است: «قَالَ لَا تَوَاقِدْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»¹⁰⁷ (گفت: اگر فراموش کرده‌ام مرا بازخواست مکن و به این اندازه بر من سخت مگیر). این بار اول!

بین موسی ۷ بار دوم چگونه شکست خورد: «قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا»¹⁰⁸ (گفت: اگر از این، پس از تو چیزی پرسم با من همراهی مکن، که از جانب من معذور می‌باشی).

در دفعه‌ی سوم شاید (اگر دقت کنی) ملاحظه می‌نمایی که موسی ۷ سکوت را برگزید؛ یا این سکوت بود که موسی ۷ را برگزید! موسی ۷ فقط می‌شنید و پس از آن دیگر سخنی بر زبان نراند. موسی ۷ علم را فراگرفت و هدف از آمدنش محقق گشت.

عبد صالح ۷ با این کارهای ساده، همه چیز را به موسی ۷ فهماند؛ به او گفت: مبارزه با منیت مراتب و درجاتی نامتناهی دارد، نعمت‌های خدا به شماره نمی‌آید (قابل اندازه‌گیری نیست)، و مقاماتی که انسان می‌تواند به آنها دست یابد نیز قابل اندازه‌گیری نیست (لا تحصی).

عبد صالح، موسی ۷ را در مراتب توحید گام به گام به جلو رهنمون شد؛ درجه‌ی اول «أنا» (من)، درجه‌ی دوم «نحن» (ما) و درجه‌ی سوم «هو» (او) بود. اگر چه همه‌ی اینها به امر خدا بود ولی این درجات به ترتیب به مراتب کفر (من و نه او)، شرک (من و او) و توحید (فقط او) نیز اشاره دارد.

(... اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند، خواستیم اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر دراندازد* خواستیم اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود که

۱۰۷ - كهف: ۷۳.

۱۰۸ - كهف: ۷۶.

در زیرش برای آن پسران، گنجی بود. پدرشان مردی صالح بود. پروردگار تو می‌خواست و من این کار را به میل خود نکردم»¹⁰⁹

فقلت: (لن) تفيد التأييد، وقالها العبد الصالح لموسى (ع) "إنك لن تستطيع معي صبراً"، الآن إذا ما كان الباب مفتوحاً إلى الله إلى ما لا نهاية وأراد غير موسى (ع) أن يكون من أهل بيت العبد الصالح، أي منهم أهل البيت كيف يصل، وموسى (ع) لن يستطيع صبراً معه، فكيف بغيره؟

گفتم: «لن» به معنای «هرگز» است و عبد صالح آن را خطاب به موسی ۷ گفت: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» (تو را هرگز شکیبایی همراهی با من نیست). اکنون اگر باب به سوی خدا تا بی‌نهایت باز باشد و کسی غیر از موسی ۷ بخواهد جزو اهل بیت عبد صالح گردد، یعنی جزو خود اهل بیت شود، چگونه امکان رسیدن به آن را دارد در حالی که موسی ۷ نتوانست صبر پیشه کند چه برسد به دیگران؟

فقال (ع): (يعني تقصد هل يستطيع غير موسى (ع) أن يصبر، وهل أنت عرفت على ما كان الصبر؟ بينت لك فيما سبق وإن لم أحدد أن الصبر بالتحديد كان عن هذا الشيء، هل يمكن أن تخبرني على ما كان الصبر؟).

فرمود: «یعنی منظورت این است که آیا کسی به غیر از موسی ۷ وجود دارد که بتواند صبر پیشه کند؟ آیا شما می‌دانی صبر بر چه چیزی بود؟ اگر چه دقیقاً مشخص نکردم ولی قبلاً برای شما توضیح دادم، که صبر درباره‌ی چه چیزی بود. آیا ممکن است به من بگویی که صبر بر چه بوده است؟».

فقلت: ما أعرف، وما يخطر في بالي استحي قوله.

گفتم: نمی‌دانم و هر چه که به ذهنم خطور کند از گفتن آن شرم دارم.

فقال (ع): (قله).

فرمود: «آن را بگو».

فقلت: ما لم يطقه يونس - والله أعلم - أول الأمر، وأعتذر.

گفتم: همان چیزی که یونس در ابتدای کار آن را تاب نیاورد. و الله اعلم. عذر می‌خواهم.

فقال (ع): (انظر لما جاء موسى (ع) للقاء العبد الصالح، جاء لأنه ظن أنه قد حارب نفسه وقتل الأنا في داخله، الآن الامتحان كان في هذا، يعني العبد الصالح كان يقول لموسى (ع) أنت ستراقبني وأنت تعرف أنني حجة عليك والله أمرك بإطاعتي، ولكن لن تكون كما أمرك الله ولن تكون كما تعهدت، بل ستظهر الأنا من أعماقك وستعرض عليّ رغم كوني حجة عليك ورغم تعهدك بالصبر، أي إنه كان يقول له: الآن سأمتحنك وأظهر الأنا التي في داخلك، ولكن قالها بتلك الصورة " إنك لن تستطيع معي صبراً "، هل عرفت الآن؟).

(ع) فرمود: «نگاه کن، موسی به این دلیل برای دیدار با عبد صالح راهی شد که گمان می‌کرد با نفس خود مبارزه کرده و منیت درونش را کشته است. اکنون امتحان در این بود؛ یعنی عبد صالح به موسی گفت که تو با من همراه خواهی شد و با این که می‌دانی من حجت بر تو هستم و خدا تو را به اطاعت از من دستور داده است ولی آن گونه که خدا به تو فرمان داده است، نخواهی بود و آن گونه که تعهد داده‌ای، عمل نخواهی کرد؛ بلکه منیت از ژرفای درونت بروز خواهد یافت؛ هر چند من بر تو حجتم و تو، خود به صبر متعهد شده‌ای، باز بر من اعتراض روا خواهی داشت. یعنی عبد صالح به موسی می‌گفت: اینک تو را می‌آزمایم و منیت درونت را ظاهر می‌سازم، ولی وی، این عبارت را به صورت «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» بیان داشت. آیا اکنون متوجه شدی؟».

فقلت: نعم. گفتم: آری .

ثم قال (ع): (الآن أجيب سؤالك: فأعلم أنّ محاربة الأنا مراتب فمن حارب نفسه في مرتبة ما أكيد أنه يفشل لو اختبر في مرتبة أعلى ممن هو أعلى منه ، فمن يطير بارتفاع ألف متر لو أنه اختبر من يطير بارتفاع مئة متر سيفشل معه، وأيضاً لو اختبر من يطير بارتفاع مائتي متر سيفشل معه وهكذا، فكل من هم دونه يفشلون معه لو أراد اختبارهم، هذا هو الجواب).

سپس (ع) فرمود: «حال به سؤالت پاسخ می‌دهم: بدان که مبارزه با نفس، دارای مراتبی است. کسی که در یک درجه با نفس خودش نبرد کرده باشد، اگر در مرحله‌ی بالاتر، از سوی کسی که برتر از او است مورد آزمون قرار گیرد، قطعاً شکست می‌خورد. کسی که در ارتفاع هزار متری پرواز کند، اگر فردی که در ارتفاع صد متری به پرواز در آمده را امتحان کند، این فرد شکست می‌خورد. همچنین کسی که در ارتفاع دویست متری پرواز کرده نیز در آزمون با او شکست می‌خورد و به همین ترتیب تمام کسانی که در مرتبه‌ی پایین‌تر از او هستند، اگر درصدد امتحان و ابتلای آنها بربیاید، همگی از او شکست خواهند خورد. این همان پاسخ است.».

فقلت: معنی "منا" التي قالها رسول الله (ص) لسلمان كم كان سلمان قد سحق الأنا، أو حال موسى (ع) بعد الامتحان هل اقترب من العبد الصالح (ع) بسحقه الأنا بصورة أكبر؟

گفتم: در خصوص معنای «منا» (از ما) که رسول خدا به سلمان فرمود، سلمان تا چه حد منیت را لگدکوب کرده بود؟ یا آیا موسی پس از امتحان، به دلیل فروکوفتن بیشتر منیت، به عبد صالح نزدیکتر شد؟

فقال (ع): (موسى ع) قد عُرِّفَ مقامه وحاله لكي لا يهلك، وسلمان (ع) مهما كان محاربتة للأنا فهذا لا يعني أنه قاربهم).

(ع) فرمود: «مقام و وضعیت موسی به وی شناسانده شد تا مبدا هلاک گردد. سلمان نیز هر چه قدر که با منیت خود مبارزه کرده باشد، به آن معنا نیست که وی جزو آنها (اهل بیت) شده است».

فقلت: مولاي أعتذر فقد تخونني الكلمات والتعبير، يأخذ العبد الشوق أن يكون مع أسياده معهم في زميرتهم لا واحداً منهم والعياذ بالله، وهم قوم لا يقاس بهم أحد، فمن جهة يرجو الله لما يقرأ ما ورد عن حججه، ويحزن من أخرى لما ينظر لنفسه، فهل من سبيل؟ لما تأملت في (لن) العبد الصالح التي قالها لموسى (ع) حزن لا لما فضل الله به حججه - والعياذ بالله - بل لصعوبة الكون معهم، والله لا أعرف ماذا أقول، وأعتذر.

گفتم: مولای من! عذر می‌خواهم! گاهی اوقات کلمات و عبارات، مرا به ناراستی می‌کشاند. شور و اشتیاقی عبد را فرا می‌گیرد که با سادات و سروران خودش و در زمره‌ی آنها باشد نه پناه بر خدا یکی از آنها، زیرا آنها مردمانی هستند که کسی با آنها مقایسه نمی‌شود. از یک سو وقتی انسان آنچه را که از حجج الهی وارد شده می‌خواند، به خدا امید می‌بندد و از سوی دیگر هنگامی که به خودش نظر می‌افکند، غم و اندوه وجودش را فرا می‌گیرد. آیا راهی وجود دارد؟ هنگامی که در «لن» (هرگز) که عبد صالح به موسی گفت تأمل کردم، غمگین شدم؛ نه به خاطر آنچه خدا به حجت‌هایش عطا فرموده - پناه بر خدا - بلکه به دلیل دشواری همراه شدن با آنها. به خدا نمی‌دانم چه بگویم. عذر می‌خواهم.

فقال (ع): (هم يرون أنّ بقاءهم في مقابل الله سبحانه ذنب وتقصير، تضيق الكلمات وأعتذر عن التعبير أكثر من هذا، ولكن فقط هم عندما يقفون بين يدي ربهم تفيض دموعهم ألماً وحرزاً؛ لأنهم موجودون في مقابله سبحانه وتعالى).

(ع) فرمود: «آنها بقای خویش در برابر خدای سبحان را گناه و تقصیر به شمار می‌آورند. کلمات نارسا هستند و از تعبیر بیشتر پوزش می‌خواهم. ولی فقط این را می‌گویم که آنها وقتی در پیشگاه پروردگارشان می‌ایستند، از درد و اندوه اشک می‌ریزند که چرا در مقابل خداوند سبحان، موجودیت و حضور دارند».

فقلت: وهل كان اللقاء في هذا العالم أي المادي الجسماني، أو في عالم آخر.

گفتم: این دیدار در همین عالم یعنی در عالم مادی جسمانی صورت گرفت یا در عالمی دیگر بوده است؟

فقال (ع): (في هذا العالم الجسماني، ولكن العبد الصالح لم يكن من هذا العالم جاء لهذه المهمة فقط).

(ع) فرمود: «در همین عالم جسمانی صورت گرفته بود؛ ولی چنین نبود که عبد صالح فقط برای انجام این ماموریت به این عالم آمده باشد».

فقلت: من الغلام الذي وفقه الله لحضور اللقاء، حكمة ذلك، وماذا استفاد مما جرى، ثم الحوت الذي نساه موسى (ع) وكان علامة المطلوب.

گفتم: آن غلامی که خداوند وی را توفیق حضر در این دیدار داشت، چه کسی بود؟ حکمت آن چه بود و از آنچه رخ داد، چه بهره‌ای برد؟ در ضمن، آن ماهی که نشانه‌ی رسیدن به هدف بود و موسیؑ فراموشش کرد، چه بود؟

فقال (ع): (تقصد الذي رافق موسى (ع)، هو يوشع بن نون (ع)، هذه فيها كلام كثير، سأكتب تفسيراً للآيات وتقرأه أفضل).

(ع) فرمود: «منظورت کسی است که همراه موسیؑ بود؟ او یوشع بن نونؑ بود. در این مورد سخن بسیار است و من تفسیری بر این آیات خواهم نوشت که بهتر است آنها را بخوانی».

(العمل في عالم الذر) ..

لا شك في وجود عالم الذر بدلالة آيات الكتاب وروايات الطاهرين (ع). وعن عالم الذر والامتحان فيه سألت العبد الصالح (ع)، فقلت: المعروف أنّ عالم الذر هو عالم الامتحان الأول لبني آدم، ولكن هل كانت تلبية العباد عند الاستشهاد "ألست بربكم" بعد عمل منهم، أم كان عالماً لبيان النتائج فقط والعمل هنا.

• عمل در عالم ذر

با توجه به دلالت آيات قرآن و روايات ائمه‌ی طاهرين¹¹⁰ هیچ شک و شبهه‌ای در وجود عالم ذر وجود ندارد¹¹¹.

از عبد صالح^۷ در مورد عالم ذر و امتحان در آن پرسیدم و گفتم: معروف است که عالم ذر، همان عالم امتحان نخستین برای فرزندان آدم بوده است؛ ولی آیا اجابت بندگان هنگام گواهی طلبیدن «الست بربکم» (آیا من پروردگار شما نیستم؟!) پس از انجام دادن عملی از آنها صورت گرفته است؟ یا این که عالم ذر، صرفاً عالمی برای بیان نتایج بوده و عمل در همین جا صورت می‌گیرد؟

فأجابني (ع): (تقصد بالعمل صلاة وصياماً و .. و ..، أم ذكراً فقط).

(ع) در پاسخ فرمود: «منظور شما از عمل، نماز و روزه و است یا مقصودت فقط ذکر است؟».

فقلت: كل ما يسهم في تقرير المصير وأخذ النتيجة التي اختارها العبد .

^{۱۱۰} - به عنوان مثال این روایت از آن جمله است: حسین بن نعیم صحاف می‌گوید از امام صادق^۷ درباره‌ی سخن خدا که می‌فرماید: «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» (بعضی از شما کافر و بعضی مؤمن‌اند) پرسیدم. آن حضرت فرمود: «خداوند ایمان آنها را به ولایت ما و کفر آنها را به ترک ولایت ما شناخت، در آن روزی که از آنها پیمان گرفت در حالی که آنها در عالم ذر و صلب آدم^۷ بودند».

تفسیر قمی: جلد ۲ صفحه ۳۷۱.

زراره می‌گوید از امام ابو جعفر محمد باقر^۷ درباره‌ی این سخن خدا پرسیدم: «وإذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى...» (و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری). حضرت فرمود: «خداوند ذریه‌ی آدم تا روز قیامت را از پشت آدم بیرون آورد و آنها مانند ذرات کوچکی بودند. آن گاه خود را به آنان نمایاند و شناساند و اگر این واقعه رخ نمی‌داد، کسی پروردگارش را نمی‌شناخت». فصول المهمه حر عاملی: جلد ۱ صفحه ۴۲۳ حدیث ۵ و ۷.

^{۱۱۱} - می‌توانید به آنچه که سید احمد الحسن^۷ در کتاب متشابهاً جلد ۳ پرسش شماره‌ی ۶۳ در باب عالم ذر آورده مراجعه نمایید. وی می‌فرماید: عالم ذر، یک عالم حقیقی بوده و توهمی یا فرضی نیست. افراد غافل و کسان‌ی که خود را به غفلت زده‌اند آن را به دست فراموشی سپرده‌اند ولی پیامبران و مرسلین و اوصیاء^۷ آن را فراموش نکرده‌اند بلکه آن را به یاد دارند و می‌شناسند و دوستان خود را در آن عالم را می‌شناسند و آنها را در این زندگی دنیوی تشخیص می‌دهند ...

گفتم: هر آنچه در تعیین مسیر و کسب نتیجه‌ای که بنده آن را برگزیده است، مشارکت و دخالت دارد.

فقال (ع): (نعم، فإذا هل يشترط فيه طول المدة أو تعدده؟ هل يكفي أن يكون عملاً عبادياً واحداً هو الصلاة وهو الصيام وهو الذكر وهو الزكاة وهو الدعاء وهو الحج وهو كل العبادات؟ ألم يقل رسول الله (ص) لعلي (ع): يا علي تفكر ساعة خير من عبادة ألف عام؟ فالعمل واضح في عالم الذر بينته الآية بكل وضوح: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ ، وأشهدهم على أنفسهم.

(ع) فرمود: «آری؛ ولی آیا در آن عالم، طول مدت یا تعدد آن شرط است؟ آیا کفایت می‌کند که فقط یک عمل عبادی، معادل نماز، روزه، ذکر، زکات، دعا، حج و جمیع عبادات باشد؟ آیا رسول خدا به علی^۷ نفرمود: **یا علی! یک لحظه اندیشیدن از عبادت هزار سال برتر است؟**

انجام عمل در عالم ذر، واضح است و این آیه آن را به طور کامل روشن نموده است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»¹¹² (و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگویید که ما از آن بی‌خبر بودیم) و آنان را بر خودشان گواه گرفت!

الآن في هذه الدنيا في هذا الامتحان، هل يوجد شاهد على الأعمال؟ أليس الرسول شاهد، أليس حجة الله شاهد، أليس الملائكة الكاتبون شهوداً، أليس ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ ، أليس ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ . فالإنسان شاهد على نفسه ونفسه ستكون حسابه، ﴿وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾ ، ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ ، أما كيف ستكون نفسه حسابه فهذا أمر آخر، ولكن نحن الآن في كونه شاهداً على نفسه ، يشهد على ماذا، أليس على ما شهد عليه رسول الله، وحجة الله، والملائكة، والله سبحانه ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ ؟

إذن، فهناك عمل في هذه الآية - ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ - أشهدهم الله عليه.

الآن در این دنیا و در این امتحان، آیا شاهی بر اعمال وجود دارد؟ آیا پیامبر α شاهد نیست؟ آیا

حجت خدا شاهد نیست؟ آیا ملائکه، نویسندگان شاهد نیستند؟ آیا این طور نیست که «وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»¹¹³ (و خدا به شهادت دادن کافی است)؟

آیا چنین نیست که: «أَفَرَأَى كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»¹¹⁴ (بخوان نامهات را! امروز تو خود برای حساب کشیدن از خود کافی هستی)؟ انسان شاهد بر خودش است و خود او (نفسش) از خویش حساب‌کشی خواهد کرد. «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» (و آنان را بر خودشان گواه گرفت). «أَفَرَأَى كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (بخوان نامهات را امروز تو خود برای حساب کشیدن از خود کافی هستی). اما این که چگونه وی از خودش حسابرسی می‌کند، مسأله‌ی دیگری است؛ ولی اکنون ما در پی بررسی «شاهداً على نفسه» (شاهد بر خویشتن است) هستیم. بر چه چیزی گواهی می‌دهد؟ آیا جز این است که بر آنچه پیامبر خدا، حجت خدا، فرشتگان و خداوند سبحان شهادت داده‌اند گواهی می‌دهد؟ «وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» (و خدا به شهادت کافی است).

بنابراین در این آیه به عمل اشاره شده است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (و پروردگار تو از پشت بنی آدم، فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگویید که ما از آن بی‌خبر بودیم). خداوند آنها را بر خودشان گواه گرفت.

أنت في هذه الدنيا نفسك مشغولة بتدبير بدنك، لهذا كانت هذه العبادات لثمنع النفس عن الانشغال بالبدن ولتوجه إلى الانشغال بالله، انظر في عبادات الإسلام بحسب ظاهرها ستجدها في هذا، لا تأكل لا تشرب، اترك الشهوات، هذه عبادة الصيام وهي واضحة أنها منع للنفس عن الانشغال بالبدن، وغيرها أيضاً. الحج انظر فيه، الصلاة كذلك، كلها في أمرين: قطع صلة بهذا العالم وتوجيه إلى العالم الآخر، وذكر الله والانشغال بالله.

الآن، إذا خرجنا من هذا العالم هل يمكن أن تبقى العبادات نفسها؟ أكيد أن من غير الصحيح أن نفرض صور عبادات في هذا العالم على عالم آخر لسببين؛ الأول: عدم الحاجة، والثاني: أن العالم الآخر غير مؤهل لنصبها فيه أو لنؤديها فيه، أي نكون كمن يقول أنا ذاهب إلى الصحراء لأمارس السباحة.

وفي عالم الذر مثلاً عدم الحاجة؛ لأن الجسد المادي الذي تشغل به النفس غير موجود. أما عدم أهلية عالم الذر لعبادات هذا العالم الجسماني فهو أمر بَيِّن.

نفس تو در این دنیا مشغول رسیدگی به بدن خویش است لذا این عبادات برای آن است که نفس را

¹¹³ - نساء: ۷۹.

¹¹⁴ - اسراء: ۱۴.

از مشغول شدن به بدن بازداشته و توجه او را به خدا مشغول نماید. اگر به عبادات اسلام بنگری بر حسب ظاهر چنین مطلبی را خواهی یافت: نخور، ننوش، شهوات را ترک کن! این، عبادت روزه است و به روشنی گویای آن است که این عبادت در پی بازداشتن نفس از مشغول شدن به بدن می باشد؛ دیگر عبادات نیز همین گونه است. به حج نگاه کن و به نماز! محتوای همه ی آنها دو چیز است: قطع ارتباط با این عالم و روی آوردن به عالم دیگر؛ به ذکر خدا پرداختن و به او مشغول شدن.

حال اگر از این عالم خارج شویم، آیا ممکن است عبادت ها به همین شکل، باقی بماند؟ به طور قطع، این که تصور کنیم، شکل و صورت عبادت ها در دنیای دیگر مانند همین دنیا است، به دو دلیل صحیح نمی باشد: اول: عدم نیاز، و دوم: این که عالم دیگر، شرایط لازم برای برپا داشتن و یا به جای آوردن عملی را دارا نمی باشد! درست مانند کسی می باشیم که می گوید به بیابان می روم تا شنا تمرین کنم!

مثلاً در عالم ذر، احتیاج و نیاز وجود ندارد زیرا جسد مادی که نفس به آن مشغول می شود، وجود ندارد؛ بنابراین مشخص شد که عالم ذر شایستگی عبادات این عالم جسمانی را ندارد.

إذن، فالآن أصبح الجواب واضحاً وهو أن الامتحان نفسه، وهو واحد في هذا العالم وعالم الذر وعالم الرجعة، ولو قدر الله أن يمتحن الناس ألف مرة سيمتحنهم نفس الامتحان؛ لأن علة الخلق واحدة وهي المعرفة، نعم تفاصيل الامتحان تختلف لعدة اختلاف العوالم، فالصلاة والصيام والحج والزكاة .. و .. و جميعها كانت في الذر و امتحننا الله بها ولكن بحسب ذلك العالم، فالصلاة كانت شيئاً واحداً وهي أن أركز نظري على ما يصدر عنه سبحانه، والصيام كان ألغي نفسي، والحج كان أن أسير إليه وأطوف ببابه سبحانه منتظراً أمره، والزكاة أن أعطيه نفسي أن أنحر نفسي بين يديه بمحاربة الأنا .. ، وهكذا.

بنابراین اکنون پاسخ روشن شد؛ به این صورت که قضیه، همان وجود «یک امتحان» است که در این عالم و عالم ذر و عالم رجعت یکسان می باشد و اگر خداوند چنین مقدر نماید که مردم را هزار بار مورد امتحان قرار دهد، آنها را به همین امتحان خواهد آزمود؛ زیرا علت آفرینش یکی است، که همان شناخت و معرفت می باشد¹¹⁵. آری! جزئیات امتحان به علت وجود اختلاف در عوالم، متفاوت خواهد بود؛ نماز، روزه، حج، زکات و ... همگی در عالم ذر وجود داشته و خدا ما را به آنها امتحان نموده است ولی در چهارچوب همان عالم. نماز یک چیز بوده به این معنی که نگاهم را به آنچه از جانب خدای سبحان صادر می شود، بدوزم؛ روزه یعنی خود را نگاه دارم؛ حج یعنی به سوی خدا سیر کنم و طواف کنان گرد درب خدا، منتظر امر او باشم. زکات این بود که خودم را به او ببخشم و خویشتم را در پیشگاه الهی برای مبارزه با منیت، قربانی کنم و سایر موارد.

¹¹⁵ - خداوند متعال می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده ام) (ذاریات: ۵۶). یعنی «لیعرفون» (تا بشناسند) همان طور که این مطلب به وضوح از آل محمد نقل شده است.

كل هذا العمل هل تتصور يحتاج لمدة طويلة مع العلم أن عالم الذر ليس فيه زمن ولا حتى مكان، أم تتصور أنه يحتاج ليكون في أكثر من حدث؟ وهل لو أنه جمع في حدث واحد لا يكون عملاً مثلاً؟! أكيد أنه سيكون عملاً ولو جمع في حدث واحد).

آیا با توجه به این که در عالم ذر، نه زمان وجود دارد و نه حتی مکان، گمان می‌کنی این کارها به زمان درازی نیاز داشته است؟ آیا می‌پنداری این کارها به بیش از یک رویداد و اتفاق نیاز داشته باشد؟ و آیا اگر به عنوان مثال همه‌ی اینها در «یک رویداد» جمع شود، دیگر عمل به حساب نمی‌آید؟! قطعاً عمل خواهد بود، حتی اگر در یک رویداد جمع شود!.

فقلت: أسأل فقط عن الأمر الأخير ، أي " لو جمع في حدث واحد " ، ما هو ذلك العمل الواحد .

گفتم: فقط از مطلب آخر سؤال می‌کنم یعنی از «حتی اگر در یک رویداد جمع شود». این عمل یگانه چیست؟

فقال (ع): (يعني " أنا أو هو " ، أنظر لِنفسي وأغفل عنه، أم أغفل عن نفسي وأنظر إلى ما يصدر عنه ؟ إن كنت الأول فلن أجيب وأقول "بلى" عندما يسأل "ألست بربكم" ، وإن كنت الثاني فسأكون أول من يجيب، وبين الأول والثاني ترتب الخلق، وقد بينت لك كيف أن الصلاة والصيام والحج والزكاة تكون في " أنا أو هو " فقط).

(ع) فرمود: «یعنی «من یا او» ؛ آیا به خودم بنگرم و از او غافل شوم، یا از خودم غافل شوم و به آنچه از او صادر می‌شود نظاره کنم؟ اگر جزو دسته‌ی اول باشم، جواب نخواهم داد، و هنگامی که سؤال می‌شود «الست بربکم» (آیا پروردگارتان نیستیم؟) نمی‌گویم «آری»؛ و اگر از گروه دوم باشم، اولین کسی خواهم بود که پاسخ می‌دهد. خلق، بین دسته‌ی اول و دوم، رتبه‌بندی شده‌اند. پیشتر برای شما بیان کردم که چگونه نماز، روزه حج و زکات فقط در عبارت «من یا او» جای می‌گیرد».

هل جعل الخلافة والإمامة تشريعياً أم تكوينياً..

أن يجعل الله سبحانه خليفته على هذه الارض وينصبه عليهم أساس دين الله الذي لا يجادل فيه موحد ، قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ ، وقال: ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ ، ولا دور يذكر للإنسان أو غيره من بقية الخلق في مشاركة ربه - والعياذ بالله - في ذلك التنصيب والاصطفاء والاجتباء الإلهي، قال تعالى: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

• خلافت و امامت تشريعی است یا تكوينی؟

خداوند سبحان خلیفه و جانشینش را بر این زمین قرار می‌دهد و اساس دین الهی را بر آن پایه‌ریزی فرموده است و هیچ انسان موحدی در این خصوص مجادله نمی‌کند. خدای متعال می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»¹¹⁶ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم) و نیز «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»¹¹⁷ (ای داوود ما تو را خلیفه‌ی روی زمین گردانیدیم) و در هیچ مرحله‌ای، هیچ نقشی را برای انسان یا غیر او -از دیگر مخلوقات- در شریک شدن با خدایش (پناه بر خدا) در این تنصیب و برگزیدن و انتخاب الهی، قایل نشده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»¹¹⁸ (پروردگار تو هر چه را که بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند ولی آنها را توان اختیار نیست. منزّه است خدا و از هر چه برایش شریک می‌سازند برتر است).

عن عمرو بن . الأشعث، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (أترون الموصي منا يوصي إلى من يريد؟! لا والله، ولكن عهد من الله ورسوله (ص) لرجل فرجل حتى ينتهي الأمر إلى صاحبه).

عمرو بن اشعث می‌گوید از امام ابو عبدالله جعفر صادق ۷ شنیدم که می‌فرمود: «آیا شما گمان می‌کنید وصیت کننده‌ی ما، به هر کس بخواهد، وصیت می‌کند؟! نه به خدا، چنین نیست. بلکه امر امامت، عهد و فرمانی است از جانب خدا و پیامبر او ۱ برای فردی پس از شخصی دیگر، تا امر به صاحبش برسد»¹¹⁹.

¹¹⁶ - بقره: ۳۰.

¹¹⁷ - ص: ۲۶.

¹¹⁸ - قصص: ۶۸.

¹¹⁹ - کافی: جلد ۱ صفحه ۲۷۸ حدیث ۲.

إنَّ كونَ دينِ الله = حاكمية الله، أمر واضح بفضل الله على عباده، ولكن بعض من يتسمّى بالإسلام يحاول التشكيك في ذلك، في محاولة لتبرير تسلُّط المنافقين على الخلافة حتى ولو أدى ذلك التبرير إلى التنازل عن أساس الدين. ومن ضمن ما نُسأل عنه عادة في هذا الموضوع هو: هل جعل الإمامة والخلافة لحجج الله أمراً تشريعياً أم تكوينياً؟ فقلت بسؤال العبد الصالح (ع) فقلت: بعض إخوتنا لما يُسألون عن جعل الخلافة لحجج الله أو الإمامة لبعضهم يجيبوا بأنها جعل تشريعي، هل هذا صحيح.

به فضل الهی این موضوع که «دین خدا» همان «حاکمیت خدا» است، بر بندگان آشکار است ولی برخی از کسانی که خود را به اسلام می‌چسبانند، با هدف توجیه تسلط منافقین بر خلافت، می‌کوشند در این قضیه تردید وارد کنند؛ حتی اگر این دلیل تراشی، به چشم پوشی از اساس دین منجر شود. معمولاً به هنگام صحبت درباره‌ی این موضوع، چیزی که از ما پرسیده می‌شود این است که: امامت و خلافت حجت‌های الهی، موضوعی است تشریعی یا تکوینی؟ من این سؤال را خدمت عبد صالح^۷ مطرح نمودم و گفتم: وقتی از برخی برادران ما درباره‌ی قرار گرفتن خلافت یا امامت در حجت‌های الهی سؤال می‌شود، پاسخ می‌دهند که این مسأله، تشریعی بوده، آیا این درست است؟

فأجابني (ع): (وقفك الله، تعلم أنّ المصطلح عليك إبانة تعريفه، فماذا يراد بالجعل التشريعي، لا بد أن تعرّفه أولاً، وماذا تريد به أنت لأقول لك نعم أو لا، وهذا لا بد أن يكون أيضاً في المناظرات، يعني لا بد من تحرير المصطلح قبل الخوض في تطبيقه على مصاديقه، وإلا سيكون كلامكم بلا معنى).

(ع) فرمودند: «خدا شما را توفیق دهد! (همان طور که می‌دانید) ابتدا باید تعریف اصطلاح برای شما روشن شود. منظور از «قرار دادن تشریعی» چیست؟ شما باید اول این را تعریف نمایی. مراد شما از این عبارت چه چیزی است که من به آن آری یا خیر بگویم؟ در مناظرات هم این قضیه باید مورد توجه قرار گیرد؛ یعنی پیش از آن که در تطبیق یک اصطلاح بر مصادیق آن گفت و گو شود، باید معنای اصطلاح مشخص گردد، و گرنه کلام شما بی‌معنی خواهد بود».

فقلت: يقال: إنَّ الجعل التشريعي هو ما يتعلق به الأمر والنهي والعبد يكون طرفاً فيه كالعبادات، والجعل التكويني هو ما يتعلق به إرادة الله فقط بلا دخل للإنسان أبداً، وكنت أعرف أنّ الإمامة والخلافة الإلهية بصورة عامة هي مجعولة من قبله سبحانه بهذا الجعل.

گفتم: می‌گویند «قرار دادن تشریعی» یعنی آنچه به امر و نهی تعلق دارد و بنده یک طرف آن قرار گرفته است مانند عبادت‌ها. «قرار دادن تکوینی» هم چیزی است که فقط به اراده‌ی الهی تعلق دارد و انسان در آن فاقد هر نوع دخل و تصرفی است. من قبلاً می‌دانستم که امامت و خلافت الهی به طور

کلی، به همین صورت توسط خدای سبحان وضع شده است.

فقال (ع): (وفقك الله، فإذا كان تعريف الجعل التشريعي هو ما كان أمراً ونهياً والعبد يكون طرفاً في القبول من عدمه، إذن فالخلافة بالنسبة لنفس الخليفة أليست أمراً؟ والخلافة بالنسبة لمن عليهم طاعة الخليفة أليست أمراً؟

ألم تقرأ قوله تعالى: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ أليس من ضمن ما آمن به هو الرسل، وهو صلوات الله عليه منهم، إذن فهو آمن أولاً أنه رسول الله وخليفته في أرضه: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفِرُّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ ، هذا بالنسبة للخليفة. فالخلافة أمر وهو قبلها وآمن بها، إذن أليس يكون والحال هذه من مصاديق تعريفك السابق؟

أما الخلافة بالنسبة لمن عليهم طاعة الخليفة، فهي واضحة أنها أمر ولهم قبوله من عدمه، فإن قبلوا أثبوا وإن رفضوا عوقبوا).

(ع) فرمود: «خدا شما را توفیق دهد! اگر تعریف وضع تشریعی همان چیزی باشد که به امر و نهی تعلق داشته و بنده در قبول یا رد آن در یک طرف قضیه جای دارد، پس آیا خلافت کردن برای خود خلیفه، امر و فرمان تلقی نمی‌شود؟ و آیا خلافت برای کسانی که موظف به اطاعت از خلیفه هستند، نیز دستور و فرمان به شمار نمی‌رود؟

آیا این سخن خدا را نخوانده‌ای که: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» (پیامبر، خود به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شد ایمان دارد). آیا خود پیامبران از جمله حضرت رسول خاتم- صلوات الله علیه - جزو کسانی نیستند که به آن ایمان آورده‌اند؟ بنابراین خود پیامبر اسلام نیز در وهله‌ی اول ایمان آورده که او رسول خدا و خلیفه‌اش بر زمین است: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفِرُّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»¹²⁰ (پیامبر، خود به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد و همه‌ی مؤمنان، به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان دارند. میان هیچ یک از پیامبرانش فرقی نمی‌نهیم. گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، ای پروردگار ما، آمرزش تو را خواستاریم که سرانجام همه به سوی تو است). این مربوط به خلیفه است. لذا خلافت یک دستور است که وی آن را پذیرفت و به آن ایمان آورد. آیا چنین نیست؟ حال آن که این، یکی از مصادیق تعریف قبلی شماست!

در مورد کسانی که طاعت خلیفه بر آنها لازم می‌باشد، واضح است که خلافت یک دستور بوده و آنها در قبول یا رد آن مختار می‌باشند. اگر بپذیرند پاداش می‌گیرند و اگر نپذیرند، عقاب می‌بینند».

فقلت: إذن ما معنى أنهم (ع) أئمة رضي الخلق أو لا، اتبعوهم أو لا كما جاء في مضمون روايات كثيرة.

گفتم: پس معنای این سخن که «آنها امامان مردم‌اند چه مردم بپذیرند و چه نپذیرند، چه مردم از آنها تبعیت کنند چه نکنند» چیست؟ این مطلب در مضمون روایات زیادی آمده است.

فقال (ع): (نعم، هم أئمة (ع) سواء رضي الخلق أم لم يرضوا، هم خلفاء الله في أرضه رضي الناس أم أبوا، فما هو وجه معارضة هذا الأمر مع ذلك).

(ع) فرمود: «آری! آنها ائمه هستند چه مردم راضی باشند چه نباشند. آنها جانشین خدا بر زمین اویند چه مردم بپذیرند، چه سربچی کنند. وجه تعارض (ناسازگاری) این دو با هم چیست؟».

فقلت: أي إنهم (ع) مجعولون أئمة بإرادة الله القهرية وهو الجعل التكويني، وأعتذر عن استخدام بعض التعبيرات التي كنا نقرأها فيما يسمى بعلم الكلام.

گفتم: یعنی آنها به اراده‌ی قهری خداوند ائمه هستند و این، «قرار دادن تکوینی» است. از این که تعبیراتی به کار می‌برم که قبلاً در چیزی به نام علم کلام می‌خوانده‌ایم، پوزش می‌طلبم.

فقال (ع): (كيف يعني قهرية؟ وقهرية على من؟ هل أن الله جعلهم أئمة وهم مقهورون على أن يكونوا أئمة وخلفاء الله في أرضه مثلاً؟ هل أن الناس مقهورون على طاعتهم مثلاً؟ لو كان الأمر قهرياً لكانوا أئمة وخلفاء الله في أرضه ولكن لا فضل لهم بذلك ولا يثابون على أمرهم مقهورون عليه. وأيضاً أين عدالة الله؟ ولو كان الناس مقهورين على طاعتهم لما عصاهم أحد).

(ع) فرمود: «چگونه قهری است؟ قهر و اجبار بر چه کسی؟ آیا مثلاً خداوند آنها را ائمه قرار داده است در حالی که ایشان مقهور و مجبور بوده‌اند که ائمه و جانشینان خدا بر زمین او باشند؟ آیا به عنوان مثال، مردم بر اطاعت از آنها مجبور بوده‌اند؟ اگر این قضیه قهری بود، آنها ائمه و جانشینان خدا بر زمین محسوب می‌شدند ولی این مقام، هیچ فضلی برای آنها به دنبال نداشت و برای چیزی که نسبت به آن مجبور و مقهور بوده‌اند هیچ پاداشی نصیب آنها نمی‌شد؛ در ضمن عدالت خدا چه می‌شود؟ اگر مردم بر اطاعت آنها مجبور می‌بودند، کسی توان نافرمانی از آنها را نداشت».

فقلت: إذن، فهي أمر تشريعي.

گفتم: پس این یک امر تشریعی است.

فقال (ع): (بالنسبة لي لا يهمني المصطلح وفقك الله، كما قلت لك عندما يتكلم معي أحد بالمصطلح أطلب منه التعريف لكي لا يهرب من عقيدته الباطلة إن لزمته الحجة الحق، فيتبين له ولغيره بطلان أمره بوضوح بعد أن يعرف مصطلحه).

(ع) فرمود: «خداوند شما را توفیق دهد! من برای اصطلاحات، اهمیتی قائل نیستم. همان طور که قبلاً به شما گفتم، وقتی شخصی با من در مورد اصطلاحی سخن می‌گوید، از او تعریف آن اصطلاح را می‌خواهم تا وقتی محکوم و مجاب شد، نتواند از عقیده‌ی باطلش فرار کند و برای او و غیر از او، بعد از این که اصطلاح تعریف شد، موضوع به وضوح روشن شود».

(الخلافة الإلهية والحكم)..

وأيضاً يحاول ذلك البعض التشكيك في دين الله بالقول: إذا كان هناك خلفاء لله سبحانه في أرضه نصبهم الله وجعلهم، فلماذا لم يحكم منهم سوى قلة؟ وفي هذا سألت العبد الصالح (ع) فقلت: يقولون: كيف يكون خليفة ولم يحكم ممن تقولون عنهم خلفاء سوى قلة، فكيف يكون خليفة من دون أن يحكم.

• خلافت الهی و حکومت

عده‌ای می‌کوشند با سخن زیر، در دین خدا ایجاد شبهه نمایند: اگر خداوند سبحان جانشینانی بر زمین دارد که خود خدا آنها را منصوب نموده است، پس چرا فقط عده‌ی کمی از آنها حکومت کرده‌اند؟

در این مورد از عبد صالح ۷ سؤال کردم و گفتم: آنها می‌گویند: چگونه است که فقط تعداد اندکی از کسانی که شما به خلافت آنها اعتقاد دارید، حکومت یافته‌اند؟ چه طور ممکن است آنها بدون دستیابی به حکومت و فرمان‌روایی، خلیفه باشند؟

فأجابني (ع): (الخلافة لا تعني الحكم فقط، بل الحكم أهون شيء فيها، خليفة فلان الحقيقي ماذا يعني؟ الخليفة هنا تعني أنه الخليفة الحقيقي. اقرأ رد الملائكة بتدبر؛ لأنهم كانوا يعرفون ماذا أراد الله بالخليفة).

(ع) در پاسخ فرمود: «خلافت فقط به معنای حاکمیت و حکومت‌داری نیست؛ بلکه حکومت، پایین‌ترین چیز در آن است. «جانشینی فلان کس، واقعی است» یعنی چه؟ خلیفه در اینجا به معنی خلیفه‌ی واقعی است. پاسخ ملائکه را با دقت بخوان؛ زیرا آنها می‌دانستند منظور خداوند از خلیفه و جانشین چیست».

فقلت: نعم مولاي، أتعلم منك بفضل الله.

گفتم: آری مولای من. به فضل خدا از شما یاد می‌گیرم.

فقال (ع): (المراد بالخلیفة هنا هو من يقوم بمقام من استخلفه، ولذا فالملائكة تجدهم تكلموا بالتسبيح والحمد والتقدیس، (نسبحك، نحمدك، نقديسك) التسبيح أي التنزيه، الحمد هو الثناء، التقديس هو الطهارة. فمن يسبح الله يطلب هو أن يُسبَّح، ومن يحمد الله يطلب هو أن يكون محموداً، ومن يقديس الله يطلب هو أن يتقدس. فالملائكة قالوا لماذا لا تجعلنا نحن خلفاءك وخصوصاً أننا مثلك الآن مسبحون محمودون مقدسون؛ لأننا سبحناك وحمدناك وقديسناك.

(ع) فرمود: «در اینجا مراد از خلیفه کسی است که در مقام شخصی که به وی خلافت بخشیده قرار گرفته است (مقام قائم مقامی)؛ لذا فرشتگان را می‌بینی که با تسبیح و حمد و تقدیس سخن گفتند (نسبِّحک و نحمدک و نقديسک)¹²¹. تسبیح یعنی تنزیه¹²²، حمد یعنی مدح و ستایش، تقدیس هم همان پاک شمردن است. کسی که خدا را تسبیح می‌گوید، طالب آن است که خودش تسبیح شود؛ کسی که خدا را حمد می‌گوید، طالب آن است که خودش حمد و ستایش شود و کسی که خدا را تقدیس می‌نماید، خواهان آن است که خودش پاکیزه شمرده گردد. ملائکه گفتند چرا ما را جانشینان خودت قرار نمی‌دهی، خصوصاً آن که اینک ما همانند خودت، تسبیح شونده (مسبِّح)، ستایش شونده (محمود) و به پاکی یاد شده (مقدّس) هستیم؛ زیرا ما تو را تسبیح کردیم و ستودیم و مقدس شمردیم.

إذن، فالخليفة ليس مجرد شخص تم اختياره عبثاً وحاشا لله، بل لابد من توفر صفة أساسية فيه وهي أن يكون صورة الله في الخلق، بدون أن يكون صورة لا يكون خليفة، لابد أن يكون كحد أدنى مسبِّحاً محموداً مقدساً، أو لنقل لابد أن يحمل الحد الأدنى من هذه الصفات. ولذا فالملائكة قالوا: هذا الذي تريد جعله

۱۲۱ - اشاره دارد به آنچه که ملائکه گفتند، در سخن خدای تعالی: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آن که ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید) (بقره: ۳۰).

۱۲۲ - تنزیه: هر نسبت سوء و عیب و آلودگی را از ساحت الهی دور دانستن. (مترجم)

خليفة ﴿يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾، إذن هو ليس مثلك، ليس مسيحاً ولا محموداً ولا مقدساً، كيف إذن تجعله خليفة؟

هم استخدموا معرفتهم بالقانون الإلهي وعارضوه سبحانه وتعالى بقانونه، ولكن الذي وقعوا فيه هو خطأ في تشخيص المصداق، فهم حسبوا أن كل روح يركب بجسد من العالم الجسماني وتكون عنده الشهوات سيسقط فيها وترديه، ولكن الله نبيهم أي أعلم ما لا تعلمون.

بنابراین خلیفه صرفاً شخصی که خداوند از روی بیهودگی او را انتخاب کرده، نیست! - حاشا لله - بلکه وی حتماً باید از یک ویژگی و قابلیت اصلی برخوردار باشد که همان «صورت خدا در خلق» است. وی اگر صورت خدا نباشد، خلیفه نخواهد بود. او حتماً باید در پایین‌تر حدش، تسبیح شده، حمد شده و پاک شده (مسیح، محمود و مقدس) باشد یا به عبارت دیگر باید واجد نازل‌ترین حد این صفات باشد. لذا فرشتگان گفتند: این کسی که می‌خواهی او را خلیفه کنی: «يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد)؛ بنابراین او مثل تو نیست، نه تسبیح شده (مسیح) است، نه محمود و نه مقدس؛ لذا بر چه اساسی او را خلیفه می‌گردانی؟

آنها از شناختی که نسبت به قانون الهی داشتند استفاده کردند و با همان شناخت، به مخالفت با قانون خدا برخاستند؛ ولی فرشتگان در چیزی دچار اشتباه شدند که همان، تشخيص مصداق بود. آنها گمان می‌کردند هر روحی که به جسمی از عالم جسمانی وارد شود و دارای امیال دنیوی باشد، در آن به ورطه‌ی سقوط می‌افتد و منحط می‌شود، ولی خداوند آنها را آگاه ساخت که «انی اعلم ما لاتعلمون» (من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید).

ما هو الذي يعلمه سبحانه وتجهله الملائكة وسيسبب خرق هذه المعرفة لدى الملائكة، وهي أن كل روح مخلوق يتصل بجسم مادي وتكون عنده شهوات ينشغل بها، ولا يكون مسيحاً ولا محموداً ولا مقدساً؟ الذي يعرفه سبحانه وتعالى ﴿قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ بينه في الآيات الأخرى ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ كلها، ليس بعضها فيقع من جهة جهله ببعضها، هذه المرة كلها، هذا المخلوق مؤهل لمعرفة كل الأسماء، هذا المخلوق مؤهل أن يكون هو الله في الخلق.

إذن، فهذا المخلوق - وليس غيره - هو فقط الذي يمكن أن يقهر الشهوات وإن ركبت فيه لأنه روح الله ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾، هذا المخلوق مؤهل أن يكون لاهوتاً في الخلق.

آن چیست که خداوند سبحان می‌دانست و فرشتگان نسبت به آن بی‌اطلاع بوده‌اند و باعث نقض شدن شناخت ملائکه گردید؟ و شناخت ملائکه این بود که: الزاماً هر روح آفریده شده‌ای که متصل به

جسم مادی و دارای امیال دنیوی باشد، به آنها مشغول می‌گردد و (در نتیجه) تسبیح شده، حمد شده و تقدیس شده (مسیح و محمود و مقدس) نخواهد بود. چیزی که خدای سبحان می‌داند: «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (گفت: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید!)، در آیات دیگر بیان شده است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (و همه‌ی اسم‌ها را به آدم آموخت). همه‌ی اسم‌ها را و نه برخی از آنها را؛ تا مبدا از ناحیه‌ی جهلی که نسبت به برخی از آنها دارد، سقوط کند؛ این بار تمام آنها را آموخت! این مخلوق استعداد شناخت همه‌ی اسماء را دارد؛ این مخلوق استعداد آن را دارد که «الله در خلق» (تجلی خداوند در خلق) شود. لذا فقط این مخلوق - و نه غیر از او - تنها کسی است که می‌تواند شهوات را سرکوب و منکوب کند. حتی اگر در وی قرار گرفته باشند. زیرا او همان روح خداست: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»¹²³ (و از روح خود در آن دمیدم). این مخلوق شایستگی آن را دارد که لاهوتی در میان خلق باشد.

ولهذا تجده سبحانه يبين للملائكة ما اشتبه عليهم ويعرفهم بهوية هذا المخلوق لكي يعرفوا أنهم قد وقعوا في خطأ بالتشخيص، وسبب خطأهم أنهم لم يعلموا أو يعرفوا مخلوقاً يعرف كل الأسماء ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

هنا انكسر الملائكة، وعلموا أنهم وقعوا في خطأ تشخيص المصداق في الخارج، فهم كما قال أهل البيت (ع) نظروا إلى طينة آدم ولم ينظروا إلى روحه، أي إنهم نظروا إلى تركيب روح في جسد مادي فظنوا أن هذه الروح حالها حال كل روح تركب في جسد مادي، فتشغلها الشهوات عن التسبيح والحمد والتقدیس، إذن فكيف يكون خليفة وهو غير مسبح ولا محمود ولا مقدس؟! ولهذا اعترضوا، فلما عرفوا أنهم أخطأوا في تشخيص المصداق، وإن هذه الروح ليس كغيرها ندموا وانكسروا ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

پس می‌بینی که خدای سبحان آنچه را که در مورد آن به خطا رفتند، برای‌شان تبیین می‌نماید و آنها را با هویت این مخلوق آشنا می‌سازد تا بدانند که در تشخیص مصداق به اشتباه افتاده‌اند. سبب اشتباه فرشتگان این بود که آنها نمی‌دانستند مخلوقی وجود دارد که تمام اسماء را می‌داند؛ و چنین مخلوقی را نمی‌شناختند. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»¹²⁴ (و همه‌ی اسم‌ها را به آدم آموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه نمود و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به این اسم‌ها خبر دهید).

اینجا فرشتگان شکست خوردند و دانستند که در تشخیص مصداق خارجی آن، به بیراهه رفته‌اند.

۱۲۳ - حجر: ۲۹.

۱۲۴ - بقره: ۳۱.

همان طور که اهل بیت^β فرموده‌اند، آنها به گل آدم نگاه کردند¹²⁵ و به روحش نگاه ننمودند؛ یعنی آنها به وارد شدن روح به جسم مادی نگریستند و پنداشتند که وضعیت این روح همانند وضعیت هر روح وارد شده به بدن مادی، خواهد بود و شهوات او را از تسبیح و حمد و تقدیس بازمی‌دارد؛ پس چگونه می‌تواند خلیفه باشد در حالی که او نه تسبیح شده (مسیح) است، نه حمد شده (محمود) و نه مقدس؟! و به همین دلیل اعتراض کردند. اما وقتی فهمیدند در تشخیص مصداق به خطا رفته‌اند و این روح مانند بقیه نیست، ندامت آنها را فراگرفت و سرافکنده شدند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»¹²⁶ (گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست، تویی دانای حکیم).

ولهذا أقول لكم: كم حريٌّ بالإنسان أن يتأني في اتخاذ موقف سلبى أو إيجابى تجاه أمرٍ ما، ما لم يتضح له بجلاء حقيقة هذا الأمر، فالمفروض أن يلجأ الإنسان إلى الله ليعرفه ما غاب عنه وبالتالي يكون موقفه فيما يرضى الله. كم مرة تحكمون على أمرٍ ومن ثم بعد مدة ليست ببعيدة يتبين لكم خطؤكم في الحكم ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

به همین دلیل است که به شما می‌گویم: چه قدر شایسته است که انسان در موضع‌گیری مثبت یا منفی نسبت به هر چیزی، تا زمانی که حقیقت موضوع، به روشنی برایش آشکار نشده باشد، با احتیاط وطمأنینه حرکت کند. انسان باید به خدا پناه ببرد (و از او درخواست کند) تا او را نسبت به آنچه به آن شناختی ندارد، باخبر سازد و در نتیجه، موضع‌گیری او مورد رضای خداوند باشد. تا حالا چند بار شده که در مورد موضوعی قضاوت کرده‌اید ولی پس از مدتی نه چندان طولانی اشتباه شما در داوری نمایان شده است؟! «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (گفتند: منزهی تو ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست، تویی دانای حکیم).

* * *

^{۱۲۵} - و این که از ادیم (خاک روی) زمین آفریده شده و لذا حال و روز او همچون کسانی است که پیش از او بوده‌اند. از امام ابوجعفر محمد باقر^۷ درباره‌ی این سخن خدا که: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» فرمود: «در این سخن آنها، متنی بر خدا به خاطر عبادت‌هایشان (مستتر) بود، و برخی ملائکه هنگامی که وضعیت کسانی از جن قبل از آدم که بر زمین هستند را دریافتند، این سخن را گفتند؛ (ولی) خداوند از آنها اعراض نمود و آدم را بیافرید و اسماء را به او آموخت....». مستدرک الوسائل: جلد ۹ صفحه ۳۳۴.

(اختبار حجة الله بغير أدلته) ..

قال يمانى آل محمد، السيد أحمد الحسن (ع)، وهو يصف حاله في روايات آباءه الطاهرين: (والله، ما أبقي رسول الله (ص) وآبائي الأئمة (ع) شيئاً من أمري إلا بينوه، فوصفوني بدقة، وسموني، وبينوا مسكني، فلم يبق لبس في أمري، ولا شبهة في حالي، بعد هذا البيان. وأمري أبين من شمس في رابعة النهار، وإني أول المهديين واليماني الموعود).

• امتحان حجت خداوند بدون در نظر گرفتن دليلهايش

سید احمد الحسن^{۱۲۷} یمانی آل محمد، وضعیت خویش در روایات پدران طاهرینش را این گونه توصیف می فرماید: «به خدا سوگند، پیامبر خدا^α و پدرانم ائمه اطهار^β چیزی از امر مرا باقی نگذاشته اند مگر آن که آن را بیان نموده اند. آنها مرا با دقت توصیف نمودند؛ نام مرا بیان نمودند؛ محل سکونت مرا مشخص ساختند؛ و پس از این بیانات، دیگر چیزی از امر من پوشیده نمانده و در حالت و وضعیت من شک و شبهه ای باقی نمانده است. امر من از خورشید وسط روز هم واضح تر است؛ و من اولین مهدیین و یمانی موعود هستم»^{۱۲۷}.

وجاء - روجي فداه - كما هم صلوات الله عليهم أجمعين أوضحو، وأمام الجميع آياته وبياناته التي جاء محتجاً بها، وليخبرنا من طالع أدلة هذه الدعوة المباركة مما كتبه العبد الصالح (ع) بيده الشريفة، أو ما خطه يمين أنصاره من عشرات الكتب والبحوث التي بينوا فيها الحق، ليخبرنا ماذا وجد فيها سوى تفصيل ما ختم به بيانه الشريف المشار إليه. وأكد أنّ من يدعي الانتساب إليهم - صلوات ربي عليهم - يزيد ذلك يقيناً، فمن شايع أحداً أحبّه وإذا أحبه تابعه على قوله، وإلا لا يبقى من التشيع سوى المشايعة بالاسم، وهو لا يغني ولا يسمن من جوع كما هو واضح.

ایشان - که جانم فدایش باد - همان گونه که ائمه ای اطهار صلوات الله عليهم اجمعین بیان کرده اند، پیشاپیش تمام نشانه ها و شواهدی که به آنها احتجاج می کند، آمده است. این بنده ای صالح آمده تا ما را توسط آنچه با دست شریفش نگاشته است و یا آنچه که انصارش نوشته اند - که شامل ده ها کتاب و بحث هایی است که در آنها حق را روشن نمودند - از ادله ای این دعوت مبارک آگاه کند؛ و ما را خبر دهد که در آنها چه یافته علاوه بر تفصیل آنچه که در خاتمه ای بیانش که در بالا اشاره شد، فرموده است.

قطعاً این موضوع، بر یقین کسی که ادعای انتساب به ایشان - صلوات پروردگرم بر آنها باد - دارد،

^{۱۲۷} - کتاب متشابهات جلد ۴ سؤال ۱۴۴، تعلیقی در خصوص روایت یمانی.

می‌افزاید. هر کس که پیرو کسی باشد، او را دوست می‌دارد و اگر او را دوست بدارد، از سخنش پیروی می‌کند؛ در غیر این صورت، از تشیع و هواداری فقط اسمی بی‌مسماً باقی می‌ماند و واضح است که این چیزی است بی‌خاصیت و بی‌ثمر خواهد بود (لا یغنی و لا یسمن من جوع).

الآن ماذا يقول من يدعي التشيع لآل محمد (ع) بعد أن جاء أحمد الحسن كما هم قالوا؟ أوليس المفروض أن يطيعوه ويؤمنوا به بعد أن صدّقه آل محمد (ع)، بل بينوا كل ما يتعلق بأمره قبل مجيئه بمئات السنين، وجاء تماماً كما بينوا!؟

نعم هذا هو المفروض، ولكن الواقع اليوم هو عكس ذلك تماماً، فلم يؤمن به سوى القلة التي هي كالمح في الزاد أو الكحل في العين أو الأندر فالأندر وأيضاً كما أوضح الطاهرون، وأبي الله إلا تصديق كلمات الطاهرين (ع)، في حين أصرّ أدعياء العلم من فقهاء آخر الزمان وأتباعهم على التكذيب بلا دليل والاتهام والاستهزاء بل الحرب والافتاء بقتله وأنصاره كما فعل أسلافهم المعترضون على خلفاء الله، بل صاروا يقترحون طريقة التعرف على داعي الحق، وهم بهذا يذكروننا أيضاً بسنة من سبقهم.

امروزه، کسانی که مدعی تشیع آل محمد α هستند-همان طور که پیش از این می‌گفتند- پس از آمدن احمد الحسن γ ، چه می‌گویند؟ آیا بعد از آن که آل محمد α او را تصدیق کرده‌اند، نباید مطیع امر او باشند و به او ایمان آورند؟! آل محمد α صدها سال قبل از آمدنش، هر چه را که به او مربوط می‌شود بیان نموده‌اند و این صفات همان طور که آنها بیان کرده‌اند کاملاً بر ایشان منطبق است. آری، باید چنین باشد! ولی آنچه امروز در عمل پیش آمده، کاملاً بر عکس آن است؛ فقط گروه کوچکی که همچون سرمه‌ی چشم و نمک غذا، تعدادشان اندک در اندک است به او گرویده‌اند؛ همان طور که ائمه β نیز به این مطلب اشاره فرموده‌اند. خداوند نیز سخنان ائمه‌ی طاهرين β را تصدیق می‌نماید. این در حالی است که مدعیان علم، اعم از فقهای آخرالزمان و پیروان آنها، بر تکذیب بدون دلیل، تهمت زنی، تمسخر و حتی جنگ و صدور فتوا بر قتل او و انصارش اصرار می‌ورزند. اینان، همانند پیشینیانشان در اعتراض و مخالفت با خلفای الهی چنین کردند؛ حتی کسانی شدند که راه شناخت دیگری برای داعی حق را اظهار می‌کنند و آنها با این عمل ما را به یاد سنت گذشتگانمان می‌اندازد.

بعضهم يريد أن يعرف القائم بعلم الأصول، وثانٍ بتحويل لحيته البيضاء إلى سوداء، وثالث باضمار شيء في قلبه الاسود، ورابع وخامس وهكذا ... طبعاً، هذا قول فقهاءهم وعلمائهم ولا أتكلم عن أتباعهم الحمقى. ولا أعرف إذا كانوا يريدون معرفة القائم بهذه الأمور فما قيمة عشرات بل مئات الروايات الواردة في القائم

وكيفية معرفته وعلامات ظهوره .. و.. و.. مما يرتبط به، ما قيمة كل ذلك بنظرهم إذا كانوا يريدون معرفته بما يقترحونه هم؟!!

یکی از آنها می‌خواهد به وسیله‌ی علم اصول قائم را بشناسد، دومی با معجزه‌ی سیاه شدن ریش سفیدش، سومی از طریق بازگو شدن آنچه در قلب سیاهش نهان کرده، چهارمی پنجمی و الی آخر. البته این سخن فقها و علمای آنها است و من از پیروان نادان ایشان سخنی به میان نمی‌آورم. من نمی‌دانم اگر اینها بخواهند قائم را به وسیله‌ی چنین چیزهایی بشناسند، پس فایده‌ی دهها بلکه صدها روایات وارد شده درباره‌ی قائم و چگونگی شناخت او و علامات ظهورش و هر چه که مرتبط با اوست چه خواهد بود؟ اگر اینها می‌خواهند وی را براساس آنچه خودشان پیشنهاد می‌دهند بشناسند، پس واقعاً همه‌ی اینها چه ارزشی خواهند داشت؟!!

وعلى أي حال، ولما لم يكن البحث مخصصاً لبيان حال فقهاء السوء وعظم جريمتهم مع آل محمد (ع) اليوم، ولكن لبيان كلام داعي الله الذي يرتبط بأدلة الحق، فسأذكر سؤالاً في ذلك وجوابه (ع) عليه، وأعتذر إلى الله وإلى محمد وآله وإليه روعي فداه مما فعلت، وأرجو من الأخوة الكرام أن يلاحظوا ويتفطنوا فالمؤمن لا يلدغ من جحرٍ واحد مرتين.

سألت العبد الصالح (ع) يوماً، فقلت: هناك أحد الأخباريين لديه جماعة في أحد الأماكن، التقى به أحد إخواننا وطرح عليه الأمر، ولكنه أصرّ على أنّ صاحبكم لو أخبرني عن جواب سؤالين لا يعلم بهما إلا الله، وأعتذر مولاي على نقل ذلك.

به هر حال، موضوع بحث، بیان حال و روز فقهای سوء و جنایت عظیمی که امروزه بر آل محمد روا می‌دارند نیست، بلکه هدف بیان آن بخش از سخنان دعوت‌کننده به سوی خدا (داعی الله) است که به ادله‌ی حق مربوط می‌شود. در این خصوص به پرسش من و نیز پاسخی که ایشان دادند اشاره می‌کنم و بابت این کارم از خدا، محمد، آل محمد و خود ایشان - که جانم فدایش باد - پوزش می‌طلبم. از برادران گرامی نیز خواهش می‌کنم که به هوش باشند و با زیرکی عمل کنند که مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود.

روزی از عبد صالح^۶ سؤال نمودم و گفتم: یکی از اخباری‌ها در یکی از مناطق تعدادی هوادار و پیرو دارد. یکی از برادران ما با او دیداری داشت و دعوت را به ایشان عرضه نمود. وی اصرار کرد که صاحب شما، باید مرا از دو سؤالی که کسی جز خداوند، جواب آنها را نمی‌داند خبر بدهد. مولای من! از بیان این ماجرا عذر می‌خواهم.

فأجاني (ع): (الأدلة كثيرة تكفي، ليس عندي أي شيء آخر لهم، لا حباً ولا كرامة، من شاء أن يؤمن وهو مذنب ويستغفر وعسى الله أن يقبله. أرجو منكم أن تكونوا على قدر المسؤولية عند التبليغ، يعني لا أفهم هذا، هل أنتم مؤمنون؟ هل تفهمون الإيمان؟ هل تعرفون عم تبغون؟ هل تعلمون بأي شيء تبغون؟ ألا ينتهي هذا على الأقل منكم أنتم؟ هل يعقل إلى اليوم يطلب مني آية لكل فرد، ومنكم أنتم أو أنتم الذين تنقلون هذا؟؟

(ع) در پاسخ فرمود: «دلایل و شواهد بسیار، کفایت می‌کند. هیچ چیز دیگری ندارم که به آنها عرضه کنم؛ نه محبتی و نه کرامتی! هر کس که بخواهد ایمان آورد درحالی گناهکار است، استغفار کند تا شاید خداوند قبولش کند.

از شما تقاضا می‌کنم در تبليغ، مسئولیت پذیر باشید؛ یعنی این را متوجه نمی‌شوم، آیا شما مؤمن هستید؟ آیا می‌دانید ایمان چیست؟ آیا می‌دانید درباره‌ی چه کسی تبليغ می‌کنید؟ آیا می‌دانید به چه چیزی تبليغ می‌کنید؟ آیا چنین سخنانی حداقل از طرف خود شما نباید پایان پذیرد؟ آیا عاقلانه است تا امروز از من برای هر فردی، نشانه‌ای طلب شود؛ آن هم از (طرف) خود شما یا شماهایی که این موضوع را نقل می‌کنید؟

يعني إذا كان الأمر كما يطلب هؤلاء الجهلاء وهو بأن آتيهم بمعجزة فردية لكل واحد منهم تقهره على الإيمان، إذن فعلى الأقل أذهب وأقهر رئيس الصين أو رئيس أمريكا، لماذا أقهر هذا الجاهل، هل لأنه يتبعه خمسة أو ستة أفراد كما يدعي؟ لماذا حتى أقهر رؤساءهم وحكامهم وهم دول متخلفة مادياً؟

أرجو منك منذ اليوم أن تكون حازماً معهم - أقصد الأنصار -، هم الأنصار الذين نقلوا لك هذا، إذا كانوا يعطون فرصة للمقابل أن يطلب هكذا طلب، فالمفروض منك أن تعرفهم ما معنى هذا الطلب، وما هي فائدة كل ما قلت وكل ما كتبت إذا كنتم تأتون وتنقلون لي هذا.

اگر این گونه باشد که این افراد نادان می‌خواهند، تا برای هر یک از آنها معجزه‌ای فردی بیاورم تا او را به ایمان آوردن مجبور و ملزم سازد، حداقل به سراغ رئیس جمهور چین یا رئیس جمهور آمریکا می‌روم و او را مجبور می‌سازم؛ چرا این جاهل را مجبور کنم؟ آیا به دلیل این که آن گونه که خود مدعی است، پنج، شش نفر از وی پیروی می‌کنند، باید برای وی معجزه‌ای قاهرانه بیاورم؟! چرا رهبران و سرمداران آنها را که کشورهایشان از لحاظ اقتصادی توسعه نیافته است، مجبور نسازم؟! از شما تقاضا می‌کنم از امروز با انصاری که چنین مطلبی را برای شما نقل می‌کنند قاطع و جدی برخورد کنید؛ اگر به طرف مقابل این فرصت را بدهند که چنین مطالبه‌ای داشته باشد، وظیفه‌ی شما این است که به آنها بفهمانی که معنای این درخواست او چیست. اگر شما بیایید و چنین چیزهایی را

برای من نقل کنید، پس فایده‌ی تمام چیزهایی که گفته‌ام و نوشته‌ام، چیست؟!

سبحان الله، سأقصد لك رؤيا رأيتها قبل يومين تتعلق بما نقلته لي قبل قليل، رأيت نفسي في مكان وأنا متألم جداً وأصيح "عمّة"، وأكررها بصوت عالٍ، وكأني أنادي على السيدة زينب (ع) أم المصائب لأشكو لها، ثم بدأت أصيح عمّة زينب وأكررها مرات، حتى وصلت إلى ضريح كبير جداً، ووضعت خدي على الضريح وكنت أشكو لها وأبكي، قلت لها: عمّة أنتِ تشكين يا أم المصائب، ولكن الذي حصل معي جعلني أتّي لأشكو لك، وكنت أرى بعد هذا أنّ كل شيء انتهى، وحصل إذن بفرج من الله).

سبحان الله؛ دو روز پیش خوابی دیدم که به آن چیزی که اندکی پیش برایم نقل کردی مربوط می‌شود. این خواب را برای شما تعریف می‌کنم: خودم را در حالی که بسیار ناراحت بودم در مکانی می‌دیدم. من فریاد زنان «عمه» می‌گفتم و آن را با صدای بلند تکرار می‌کردم. گویی بی بی زینب ام المصائب را ندا می‌دادم تا به او شکایت برم. سپس شروع کردم به فریاد زدن «عمه زینب» و این عبارت را چندین بار تکرار نمودم، تا این که به ضريح و مرقد بسیار بزرگی رسیدم. گونه‌ام را بر ضريح گذاشتم و به آن حضرت شکایت بردم و گریستم. به او عرضه داشتم: عمه! ای ام المصائب! شما شکایت می‌کنی، ولی آنچه که بر سر من آمده باعث شده بیایم تا به نزد شما شکایت نمایم. داشتم می‌دیدم که بعد از این واقعه، همه چیز تمام شد و به اذن خدا فرج حاصل گشت».

فقلت: اصفح عني بحق عمّتك الطاهرة، نصرك الله وفرج عنك، فالموت عندي - وأنت أعلم - أهون عليّ من أن أكون سبياً في ألمك.

گفتم: «به حق عمه‌ی طاهره‌ات از من درگذر! خدا شما را نصرت عطا فرماید و اندوه‌تان را زایل گرداند! شما خود می‌دانی که برای من، مرگ آسان‌تر از آن است که باعث رنجش شما شوم.

فقال (ع): (لا أبدأ خادم لكم، يشهد الله أنني أحبكم، فقط هي إرادة الله أن تجري الأمور بمجاريها، أعتذر منك إن تسببت لك بأذى أو ألم).

أسأل الله أن يوفقكم ويسدّدكم وينصركم، واعلم أنّ الانحراف عن الحق إنّما يبدأ بخطوة ربما يجد من يتخذها عذراً يعتذر به أمام المبادئ والأخلاق والدين الإلهي، ولكنه في النهاية سيجد نفسه قد فارق الدين وفارق الحسين (ع)، ولم يعد منه شيء مع الحسين (ع) إلا الظاهر، هذه الخطوة قد أراكم الله قوماً قد اتخذوها ورأيتم إلى أين وصلوا اليوم، فالأنبياء والأوصياء لم يجدوا يوماً من الراحة في هذه الدنيا لأنهم طلاب آخرة. أما من يطلبون يوماً من الراحة أو أنهم يرجون يوماً من الراحة في ما يأتي من أيامهم فهم

مخطفون؛ لأنهم بهذا يطلبون الدنيا ويرجون الدنيا، ألم تسمع قول أمير المؤمنين ومعلم المؤمنين (ع) كان يقول: "ما زلت مظلوماً مذ ولدت، فان عقياً كان يرمد فيقول: لا تذروني حتى تذروا علياً"، هذا حاله عندما كان صغيراً، وقد سمعتم بحاله كبيراً).

(ع) فرمود: «نه! هرگز! من خادم شما هستم. خدا شاهد است که شما را دوست می‌دارم. فقط این اراده‌ی خدا است که می‌خواهد امور بر مجرای آن و به وسیله‌ی اسبابش تحقق یابد. اگر باعث آزرده‌گی یا ناراحتی شما شدم، از شما عذر می‌خواهم. از خدا می‌خواهم شما را توفیق دهد، یاری نماید و پیروز گرداند. بدان که انحراف از حق با یک قدم شروع می‌شود. ممکن است مرتکب شونده‌اش، برای آن عذری در مبانی، اخلاق و دین الهی بجوید ولی در نهایت خود را چنین می‌یابد که از دین و از حسین ۷ جدا گشته و به جز ظاهرش، چیز دیگری از او با حسین ۷ به همراه ندارد. خداوند به شما نشان داد که چگونه گروهی این گام را پی‌گرفتند و دیدید که آنها امروز به کجا رسیده‌اند! انبیاء و اوصیاء یک روز خوش در این دنیا نداشتند زیرا آنها طالب آخرت بودند. کسانی که یک روز خوش می‌خواهند یا امیدوارند که روزی روزگاری، اوقات خوشی را داشته باشند، در اشتباه به سر می‌برند زیرا آنها با این کار خود، دنیا را طلب می‌کنند و به آن امید دارند. آیا سخن امیرالمؤمنین و معلم مؤمنین ۷ را نشنیده‌ای که می‌فرماید: از زمان تولد مظلوم بوده‌ام به طوری که گاهی عقیل به چشم درد مبتلا می‌شد و می‌گفت: نمی‌گذارم دارو به چشمم بریزد مگر این که اول به چشم علی بریزید!¹²⁸ این حال روز او در زمان کودکی بود؛ حال او را در بزرگسالی شنیده‌اید!».

* * *

(کیف عرف الله حجتہ ابراهیم (ع) ..)

شکوت للعبد الصالح (ع) مرة جرأة المخالفين علي حجج الله، وعلى قائم آل محمد (ع) تحديداً، وقلت: بالنسبة للمخالفين آذونا ويتعرضون لك كثيراً، جعلنا الله وقاء لك بحق فاطمة (ع).

• خداوند چگونه حجتش ابراهیم ۷ را شناساند؟

یک بار جسارت‌های مخالفین نسبت به حجت‌های الهی و به ویژه قائم آل محمد ۷ را به نزد عبد صالح ۷ شکایت بردم و گفتم: مخالفین ما را اذیت می‌کنند و به شما بسیار تعرض می‌نمایند. خداوند به حق حضرت فاطمه ۱۱ ما را بلاگردان شما قرار دهد.

فأجابني (ع): (هم يتجرؤون على الله دون خوف، وهم يعيشون على أرضه، وهو ممسكها في فضاء يحيطها لو أنه أرسلها لأهلكهم بطرفة عين. الله سبحانه وتعالى لم يأمر إبراهيم (ع) حتى أن يعرف نفسه لمن يدعوهم بأكثر من أنه داعي الحق ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾).

(ع) در پاسخ فرمود: «آنها بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای نسبت به خدا گستاخی روا می‌دارند و حال آن‌که بر زمینش زندگی می‌کنند! خداوند زمین را در فضای گرداگردش به گونه‌ای نگاه داشته که اگر آن را رها سازد، آنها در چشم بر هم زدنی نیست و نابود می‌شوند. خداوند سبحان و متعال از ابراهیم^{۱۲۹} خواست که خود را برای کسانی که آنها را دعوت می‌کند به چیزی بیش از این عنوان که او دعوت‌کننده به سوی حق است، معرفی ننماید: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ (و مردم را به حج فرا خوان تا پیاده یا سوار بر شتران تکیده از راه‌های دور نزد تو بیایند).

فقط ادعوی، اما معرفتک و آنک محق فهذا المفروض أنهم قادرون عليه ولا يحتاجون أي دليل يدلهم إليه؛ لأنك رسول ربهم الذي خلقهم، فهل يضيع الإنسان ربه الذي خلقه فلا يستطيع الاتصال به وسؤاله!؟

مشكلتهم أنهم قد ضيعوا ربهم الذي خلقهم، ومن ثم يريدون من رسل الله أن يقهرونها على الإيمان بقدره خارقة يظهرونها تبين تفوق الرسل وضعفهم هم وعدم قدرتهم على المواجهة.

فأين الإيمان من هذا؟ وأين ربهم الذي نسب نفسه سبحانه وتعالى أنه أقرب من حبل الوريد؟ نعم هم ضيعوا صلتهم بربهم، ثم لم يعاقبهم بل أرسل لهم ما به يهتدون من الآيات، ما أجرأهم على الله!!

فقط آنها را دعوت کن. معرفت یافتن نسبت به تو و این که بر حق هستی، موضوعی است که باید خود آنها از پس انجام آن بر بیایند و به هیچ دلیلی که آنها را به آن راهنمایی کند، نیاز ندارند؛ زیرا تو فرستاده‌ی پروردگاری هستی که آنها را آفریده است! آیا انسان خدایی که او را آفریده است، گم می‌کند و نمی‌تواند با او ارتباط برقرار کند و از او پرسش نماید!؟

مشکل آنها این است که پروردگاری که خالق‌شان است را گم کرده‌اند؛ از این رو است که از فرستادگان الهی می‌خواهند با قدرت خارق العاده‌ای که از خود نشان می‌دهند و بیان‌گر برتری پیامبران و ضعف آنها و ناتوانایی‌شان در رؤیاری با پیامبران است، آنها را بر ایمان مجبور و ملزم سازند. به این ترتیب ایمان کجا است؟ و پروردگار سبحان و متعالی که خود را نزدیک‌تر از رگ گردن توصیف کرده است، کجا جای دارد؟ آری! آنها ارتباط خود با خدا را گم کرده‌اند ولی خدا آنها را

مجازات ننموده بلکه برای هدایتشان آیات و نشانه‌هایی چند فرستاده است. اینها چه بسیار بر خدا گستاخ و بی‌باکند!!

والله، إني لأستحي من ربي أن انتسب لمثل هؤلاء، وهم يواجهونه سبحانه بصلف وخبث منقطع النظير رغم كل ما فيهم من سوء وظلم.

متى يخجل الإنسان من مواجهة ربه الكريم بهذا اللؤم والخبث والتحايل؟ وهو يتكلم متحسراً عليهم وكأنه بحاجة رغم كل خبثهم في مواجهته وهو خالقهم ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.

به خدا سوگند من از خدای خودم شرم می‌کنم از این که خود را به آنها منتسب کنم و حال آن که ایشان با وجود تمام پلیدی و ستمی که در خود دارند، با خودخواهی و خباثی بی‌نظیر، با خدای سبحان رو به رو می‌شوند.

آیا انسانی با این درجه از فرومایگی و خباثت و فریبکاری، از مواجه شدن با پروردگار کریم و بخشنده‌اش شرم نمی‌کند؟! در حالی که او با دریغ و افسوس با آنها سخن می‌گوید! گویی برخلاف تمام خباثتی که در مواجهه با او روا می‌دارند، در حالی که او خالق آنها است، این خداوند است که به آنها نیاز دارد!!! ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾¹³⁰ (ای دریغ بر این بندگان! هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نشد مگر آن که مسخره‌اش کردند).

* * *

(جرأة المخالفين على والده ووالدته عليهما السلام)..

ولم تكن جرأة المخالفين لتقتصر على حجة الله السيد أحمد الحسن (ع) وحده، بل أمسى شرار خلق الخلق وأتباعهم يتسافلون في مستنقع الرذائل، لتطال كلماتهم بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه. وبخصوص جرأة المخالفين على والده ووالدته الطاهرين، يقول العبد الصالح (ع):

• گستاخی و جسارت مخالفین نسبت به پدر و مادر ایشان

بی پروایی و گستاخی مخالفان، فقط به خود حجت خدا سید احمد الحسن محدود نمی شود بلکه بدترین خلق و پیروان آنها با غوطه خوردن در منجلاب رذائل، سخنان زشت شان را متوجه «خانه های که خدا اجازه داده ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود»¹³¹ نیز می کنند.

عبد صالح در باره ی جسارت مخالفین به پدر و مادر طاهرش می فرماید:

(هؤلاء يؤلموني فقط عندما يتجاوزون بعض الأحيان على أبي وأمي، فو الله بالنسبة لوالدي منذ أن انتهت في هذه الدنيا إلى أن توفي رحمه الله لم أجده قد رفع صوته مع أحد أبداً، وكان كريماً عابداً ذا خلقٍ كريم، يشهد له بذلك كل من عرفه، حتى والله إنني لم أر إنساناً بمستوى أخلاقه اللهم إلا ما قرأته عن أخلاق محمد وآل محمد (ع) والأنبياء والأوصياء.

« آنها فقط، گاهی اوقاتی که به پدر و مادرم جسارت می کنند، باعث آزار من می شوند. در خصوص پدرم، به خدا سوگند از وقتی که در این دنیا آگاه شدم تا زمانی که ایشان - رحمت الله - وفات یافت هیچ گاه ندیدم صدایش را بر کسی بلند کند. ایشان بخشنده و عابد بود و خلقی کریم داشت. هر کس که او را بشناسد به این گواهی می دهد. به خدا سوگند من هیچ انسانی را در اخلاق هم سنگ او ندیدم، به جز آنچه درباره ی اخلاق محمد و آل محمد و انبیاء و اوصیاء خوانده ام.

وقبل سنوات طويلة في زمن الطاغية أتذكر أنني قمت بأعمال أم داود، وكنت قد نويتها لخروج السجناء الذين في سجون الطاغية صدام، وكنت في يوم 15 رجب في ضريح الإمام علي (ع) أقرأ القرآن حتى المغرب، ورجعت إلى البيت متعباً من الصيام والطريق فتمت بعد الصلاة، وكنت قد أهديت ثواب العمل لوالدي وأنا في ضريح الإمام علي، وطلبت أن يعرفني الله إن كان في ذمة والدي شيء أقوم به لأبرئ ذمته، وعندما نمت في الليل رأيت رؤيا: رأيت في مكان طاهر يجلس الإمام المهدي (ع) وكنت أجلس بقربه، وجاء ملك عظيم

¹³¹ - في بيوت أذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه

عرفته أنه جبرائيل (ع) فقال لي: إن والدك يسلم عليك وهو في طريقه إلى الجنة، وكنت أرى والدي يطير في مكان جميل وهو متجه إلى الجنة، انتهت الرؤيا.

یادم می‌آید سال‌ها پیش در زمان طاغوت، اعمال امّ داوود را به نیت خروج زندانیان از زندان صدام دیکتاتور انجام دادم. در روز 15 رجب در مرقد امام علیؑ بودم و تا مغرب به قرائت قرآن اشتغال داشتم. خسته از روزه و راه، به خانه رسیدم و بعد از نماز خوابیدم. در مرقد امام علیؑ، ثواب این عمل را به پدرم اهدا نمودم و درخواست کردم که اگر تعهدی بر پدرم هست مرا به آن آگاه سازد تا آن تعهد را برآورده سازم. شب هنگام که خوابیدم در رؤیا دیدم: مکان پاکیزه‌ای بود که امام مهدیؑ در آنجا نشسته بود و من نیز نزدیک او نشسته بودم. فرشته‌ی بزرگی که دانستم جبرئیلؑ بود آمد و به من گفت: پدرت در راه رفتن به بهشت است و او به شما سلام می‌رساند. پدرم را دیدم که در مکانی زیبا به سوی بهشت پرواز می‌کرد. رؤیا تمام شد.

وهؤلاء فاكهتهم سبّ والدي لا أعرف لماذا ؟ فهم على الأقل يتركونه بحاله ويعتبرونه أنه مات قبل هذه الدعوة، أليس قبل هذه الدعوة كانوا يعتبرونا على ملتهم ؟

ووالدتي التي يتلفظ هؤلاء الأراذل عليها ألفاظاً نابية وهم لا يعرفونها، والله منذ انتبهت في هذه الدنيا وأنا أراها تصوم ثلاثة أشهر هي رجب وشعبان ورمضان كل عام، وكنت أكثر الأحيان عندما أذهب لأوقظها لصلاة الليل أجدّها مستيقظة وتصلني قبلي، وهي امرأة عاجزة وعمرها بلغ الثمانين، وهؤلاء الأراذل يتلفظون عليها بألفاظ نابية. أعتذر ربما آذيتك بهذا وفقك الله).

تفريح و سرگرمی آنها دشنام دادن به پدر من است، نمی‌دانم چرا؟! حداقل او را به حال خود رها کنند و این طور در نظر بگیرند که وی پیش از این دعوت، فوت کرده است. مگر این گونه نیست که قبل از این دعوت، ما را جزو ملت خود به حساب می‌آورند؟! این اراذل درباره‌ی مادرم با الفاظ زشت و ناپسندی سخن می‌گویند؛ و حال آن که او را نمی‌شناسند. به خدا سوگند از زمانی که در دنیا آگاه شدم، می‌دیدم که ایشان هر سه ماه رجب، شعبان و رمضان هر سال را روزه می‌گرفت. بیشتر اوقات وقتی می‌رفتم تا ایشان را برای نماز شب بیدار کنم، وی را بیدار می‌یافتم به طوری که قبل از من به نماز مشغول شده است؛ و حال آن که او پیرزن فرتوت و ناتوانی بود که عمرش به هشتاد سال رسیده بود. این افراد فرومایه با عباراتی زشت و وقیح درباره‌ی او سخن می‌گویند. خداوند توفیقت دهد! شاید با این حرف‌ها شما را اذیت کردم، عذر می‌خواهم».

«أنا خير منه» .. مشكلة المنكرين دائماً..»

• «من از او برترم»؛ مشکلی همیشگی منکران

يقول العبد الصالح (ع) في هذا: (لماذا المنكرون دائماً هم الكثرة؟ هل المشكلة في خلفاء الله أم في الناس، وما هي مشكلة الناس؟ إذا عرفت سبب الفشل في الامتحان الأول تستطيع الإجابة على هذا السؤال).

إظهار "أنا" المخلوق بشكل جلي يعاقب عليه، أي إنه طالما استبطن مواجهة ربه بـ "أنا" فالآن تجلى له في خليفة ليقول أنا خير منه، ولم يكن ليحراً على النطق بها أمام الله القهار، ولكنه كان ينطق بها في كل آن بنظره المنصب على نفسه، أولئك الذين لا يكادون يرون أيديهم، أعمتهم الأنا، فهم كل همهم أنفسهم وما يلائمها وتجنب ما ينافيها ظاهراً. الآن، تجلى لهم الذي خلقهم في خليفته ليظهر على الملأ ما انطوت عليه أنفسهم الخبيثة من إنكار له سبحانه ولفضله.

در این مورد بنده صالح (ع) می فرماید: «چرا منکران همیشه در اکثریت اند؟ آیا مشکل در جانشین الهی است یا در مردم؟ مشکل مردم چیست؟ اگر سبب شکست در امتحان نخست را دریابی، می توانی به این سؤال پاسخ دهی.

بروز و ظهور «من» مخلوق به صورت آشکارا، مجازات در پی دارد؛ یعنی هر چه مخلوق در رویارویی با پروردگارش، «من» را در نهان به کار می گیرد، اکنون آن را به صورت رویارو با جانشین خدا و با گفتن «من از او برترم» نمایان می سازد. او جرأت نداشته است که در برابر خداوند قهار چنین چیزی را بر زبان براند، لیکن در هر لحظه وقتی به نفس خود نگاه می کرد، آن سخن را به زبان می آورد. آنها کسانی هستند که حتی نمی توانند دست های خود را ببینند.

منیت آنها را کور ساخته است. تمام هم و غم ایشان، پرداختن به نفس شان است و آنچه به آن مربوط می شود؛ و همچنین اجتناب از هر چه که با نفسشان به ظاهر، سر ناسازگاری دارد. اکنون آن کسی که آنها را آفریده است، در خلیفه اش متجلی گشته تا به این ترتیب بر همگان، آنچه نفس های خبیث شان از انکار خداوند سبحان و فضل او پنهان می کرده است، آشکار گردد.

ولو قربت لك الصورة أكثر في مثل مادي: فحالهم كمن ركز نظره على نفسه وهو يواجه ربه دون أن ينطق أو يقول: أنا خير ممن خلقتني، أو أن يقول نفسي أهم عندي ممن خلقتني، ولكن حاله ونظره المنصب على

نفسه ينطق بهذا. الآن، امتحنه الذي خلقه بمثله - ظاهراً - إنسان، فمباشرة نطق بما انطوت عليه نفسه فقالها جهاراً دون حياء: أنا خير منه).

اگر بخواهی وضعیت را در یک مثال مادی برایت نزدیک می‌کنم: حال آنها مانند کسی است که بر نفس خود تمرکز نموده است بدون این که آشکارا بگوید: «من برتر از کسی هستم که مرا خلق نموده!» با خدای خود روبه‌رو می‌شود یا بگوید: «نفس من مهم‌تر از کسی است که مرا آفریده است!»؛ اما حال و نظرش که متمرکز بر نفس خویش شده است، گویای این سخن است. اکنون خداوند او را به شخصی مانند خودش که در ظاهر یک انسان است، امتحان نموده است، او به طور مستقیم و آشکارا، بدون شرم و حیا، آنچه نفسش پنهان داشته را می‌گوید: من از او بهترم!

(الصلاة على آل محمد الأئمة والمهدين (ع) وموقع فاطمة (ع) منها) ..

قال تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ ، اللهم صلِّ على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً، ربما هذه الصلوات لا تعجب البعض اليوم، كما لم تعجب من سبقهم الصلوات التي أوضحها رسول الله (ص) لأئمة ما كانت ممتحنة بآل محمد (الأئمة) في أول زمان الاسلام.

• صلوات بر آل محمد ائمه و مهديين β و جایگاه فاطمه η در آن

خدای متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾¹³² (خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او صلوات فرستید و سلام کنید و کاملاً تسلیم او باشید).

«اللهم صلِّ على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً». امروزه چه بسا عده‌ای این صلوات را نپسندند، همان طور که کسانی که پیش از آنها بودند نیز صلواتی که رسول خدا α برای امتش بیان کرده بود را خوش نداشتند؛ زیرا در زمان صدر اسلام، امت به وسیله‌ی آل محمد (ائمه) مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گرفت.

ورغم أن النبي الأعظم (ص) قد بين لهم حتى كيفية الصلاة عليه، ونهاهم عن الصلاة البتراء، إذ قال (ص): (لا تصلوا علي الصلاة البتراء، فقالوا: وما الصلاة البتراء؟ قال: تقولون اللهم صل على محمد وتمسكون، بل قولوا: اللهم صل على محمد وعلى آل محمد) ، نجدهم يتعمدون ترك ذكر الآل كما هو الشائع عند

أهل السنة وخصوصاً الوهابية، أو إضافة من شاءوا من الأزواج والصحابة بل حتى الصحابة أجمعين بما فيهم شارب الخمر والمنافق والزاني والقاتل والمقتول ، وكأنهم - سبحان الله - يصروا على مخالفة أمره وبيانه (ص).

اگر چه پیامبر اعظم α حتی کیفیت صلوات فرستادن بر خود را برای ایشان بیان فرموده و آنها را از «صلوات بتراء» (ناقص و بریده) نهی کرده و فرموده است: «لَاتَصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبُتْرَاءَ، فَقَالُوا: وَمَا الصَّلَاةُ الْبُتْرَاءُ؟ قَالَ: تَقُولُونَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَتُؤَسِّسُونَ، بَلْ قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ»¹³³ (صلوات ناقص بر من نفرستید! پرسیدند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: این که بگویند خدایا بر محمد درود بفرست و سپس ادامه ندهید؛ بلکه بگویند خدایا صلوات فرست بر محمد و بر خاندان محمد). با این حال برخی از آنها ذکر خاندان (آل) را عمداً و عامداً ترک می‌کنند. این عمل نزد اهل سنت و به ویژه وهابی‌ها شایع است. یا افراد دل‌بخواه خود، از همسران و اصحاب پیامبر و بلکه تمام صحابه که در میان آنها شراب‌خوار، منافق، زناکار، قاتل و مقتول بود را نیز به صلوات اضافه می‌کنند. سبحان الله! گویی آنها بر مخالفت با فرمان و سخن حضرت رسول α سرسختانه اصرار دارند.

وأما شيعة المراجع اليوم فهم أيضاً يريدون إضافة ما يحلو لهم إلى الصلوات، بل راحوا يتقفون أتباعهم في أنهم ينبغي عليهم الصلاة عند ذكر أسماء قاداتهم وكبرائهم، وهو الآخر أمر معروف لا يكاد ينكر.

إن الصلاة على محمد وآله الكرام تبقى واعظاً حياً مستمراً، يشهد على جفاء هذه الأمة في أول زمان الإسلام وآخره الذي نعيشه، كيف والمسلمون جميعاً لا يفقهون حتى معنى هذه الصلاة فضلاً عن أن آل محمد (ع) مغيبون عن واقع من يدعي الإسلام مطلقاً، بل يترفع السني الشيعي عن الرواية عنهم بعد أن روى حتى عن قتلة أمير المؤمنين (ع)، و يترفع الشيعي المرجعي عن الأخذ برواياتهم أو الأخذ بما يعجبه منها ويخدمه فقط، وإلا من أين أتينا نحن بروايات المهديين وكل ما يرتبط بالمهدي الاول تحديداً من عشرات الروايات في أمهات كتب الشيعة، أليس من آل محمد (ع) ؟ إذن، ما بالهم يستهزئون بها إن كانوا فعلاً شيعة لهم!؟

شيعه‌ی مراجع امروزی نیز مایلند آنچه را که خود می‌پسندند به صلوات اضافه کنند. حتی پیروان خود را با این فرهنگ بارمی‌آورند که شایسته است وقتی اسم رهبران و بزرگانشان به میان می‌آید بر رهبران شان صلوات بفرستند؛ اکنون این رویه به معروفی انکارناپذیر، تبدیل شده است!

صلوات بر محمد و خاندان گرامی آن حضرت، واعظی زنده و همیشگی است که بر جفای این امت

در صدر اسلام و همچنین روزهایی که ما در آن زندگی می‌کنیم گواهی می‌دهد. حال چه طور است که تمام مسلمانان حتی معنای این صلوات را نمی‌دانند جدا از این حقیقت که خاندان محمد α در واقع از نظر کسی که مدعی اسلام می‌باشد، به طور کامل غائب است؛ سنی شیخی که حتی از قاتلان امیرالمؤمنین γ روایت نقل می‌کند، از بیان روایت اهل بیت β پرهیز می‌کند. شیعی می‌کند. شیعی مرجع گرای امروز نیز از به کارگیری روایات آنها پرهیز می‌کند؛ و یا فقط آن چیزهایی را که مورد پسندش است و در راستای اهداف و امیال او می‌باشد به دست می‌گیرد. در غیر این صورت، ما روایات مربوط به مهدیین و به ویژه هر آنچه به مهدی اول مربوط می‌شود که از دهها روایت موجود در کتاب‌های اصلی شیعه نقل کرده‌ایم را از کجا آورده‌ایم؟! آیا اینها از آل محمد β نیست؟ اگر آنها واقعاً شیعی آل محمد α هستند پس چرا با تمسخر و استهزا با آن برخورد می‌کنند؟!

وعلى أي حال، يشكل البعض علينا ويقول: لماذا تخصصون الأئمة والمهديين بالذكر في الصلاة ، وهذا التخصيص يمنع عن التعميم وشمول الصلاة لفاطمة (ع) مع أنها من آل الأطهار. وفي هذا كنت قد سألت العبد الصالح (ع)، فقلت: هل يمنع التخصيص في الصلاة على الأئمة والمهديين من أن يشمل فاطمة (ع).

به هر حال، برخی بر ما اشکال می‌گیرند و می‌گویند: چرا در صلوات، اختصاصاً ائمه و مهدیین را یاد می‌کنید و حال آن که این تخصیص مانع از تعمیم و شمول حضرت فاطمه η که جزو خاندان طاهرین است می‌شود. در این مورد از عبد صالح γ سؤال کردم و گفتم: آیا تخصیص در صلوات بر ائمه و مهدیین، مانع از شمول فاطمه η است؟

فأجابني (ع): (التخصيص لا يمنع التعميم، ولم نقل لأحد هذه هي الصيغة وغيرها لا يجوز بل في المتشابهات كتبت الصلاة بصورة أخرى، وإنما هنا نحن نخصص لنثبت حقاً يريدون هؤلاء الشياطين تضييعه، وهو حق خلفاء الله في أرضه من الأئمة والمهديين، وفي الأدعية خصص الأئمة (ع) ، فهل أن الأئمة أخطأوا بالتخصيص، وحاشاهم !!؟).

(ع) به من پاسخ دادند: «تخصیص مانع از تعمیم نیست و ما به کسی نگفته‌ایم که فقط این روش درست است و غیر از آن جایز نمی‌باشد؛ بلکه در کتاب متشابهات، صلوات به گونه‌ای دیگر را نیز بیان کرده‌ایم. ما در اینجا از آن رو چنین تخصیصی به کار می‌بریم که می‌خواهیم حقّی را که این شیاطین، به دنبال ضایع کردن آن هستند را اثبات کنیم؛ و آن حقّ جانشینان الهی از ائمه و مهدیین بر زمین است.

در ادعیه نیز ائمه تخصیص داده‌اند¹³⁴. آیا می‌شود گفت که ائمه در تخصیص اشتباه کرده‌اند؟! هرگز چنین نیست!.

* * *

(ماذا يقصد ابراهيم (ع) بقوله : لا أحب الآفلين)..

قال العبد الصالح (ع) وهو يتحدث عن أعمامهم الحسد - داء إبليس لعنه الله القديم - حتى أمسوا لا يعقلون:

• منظور ابراهیم از «لا أحب الآفلين» (فرو شوندگان را دوست ندارم) چیست؟

عبد صالح ۷ درباره‌ی کسانی که حسد (مرض قدیمی ابلیس لعنت الله) آنها را کور کرده است، سخن می‌گفت؛ کسانی که درک و عقل خود را از دست داده‌اند. وی ۷ فرمود:

(وجدت أحدهم مثلاً يقول: إذا كانت الشمس محمداً ، فكيف يقول إبراهيم: إنه لا يحب الآفلين، أي لا يحب محمداً (ص) ؟

وهذا أقبح ما سمعت، فهو يفسر الشمس بأنها هذه الشمس، فالسؤال نفسه لو وجهه إلى نفسه ومن خلال تفسيره هو كيف يقول إبراهيم (ع) إنه لا يحب الشمس، وما ذنبها، وما فيها من سوء لكي لا يحبها إبراهيم (ع) ؟ لو وجه السؤال لنفسه لأجاب نفسه أنه لا يحب اعتبارها رباً مطلقاً وإلهاً مطلقاً، لأنه (ع) قبل أن يتكلم بلا أحب قال: (هذا ربي)، فالذي لا يحبه إبراهيم (ع) ليس هذا المشار إليه، بل الاعتبار الذي اعتبره أي كونه رباً مطلقاً.

ولكن هم أعمامهم الحسد حتى أمسوا لا يكادون يعقلون، فيشكلون بأمور جوابها بين لو ردوها على أنفسهم).

«مثلاً یکی از آنها را دیدم که می‌گفت: اگر خورشید محمد α است¹³⁵، پس چرا ابراهیم ۷ می‌گوید

¹³⁴ - در بسیاری از ادعیه و صلوات‌ها، ائمه β تخصیص یافته‌اند. یک نمونه آن صلوات عصر جمعه است که شیخ عباس قمی از سید ابن طاووس روایت نموده است. نگاه کنید به مفاتیح الجنان، اعمال عصر روز جمعه.

¹³⁵ - در بسیاری از روایات اهل بیت β ، خورشید به پیامبر خدا α تفسیر شده است. از جمله‌ی این روایت: ابوبصیر می‌گوید از ابوعبدالله امام جعفر صادق ۷ درباره‌ی این سخن خدا «والشمس وضحاها» (سوگند به آفتاب و روشنی آن) سؤال کردم. حضرت

فروشندگان را دوست ندارد؟! یعنی آیا وی محمد α را دوست ندارد؟! این زشت‌ترین چیزی است که تا کنون شنیده‌ام. این فرد خورشید را به همین خورشید ظاهری تفسیر می‌کند. اگر همین سؤال را از خودش پرسند و بگویند با توجه به این تفسیری که شما ارائه می‌کنی، چگونه ابراهیم می‌گوید خورشید را دوست ندارد؟ گناه خورشید چیست و خورشید چه بدی دارد که ابراهیم γ از آن بیزار است؟ اگر او این سؤال را از خودش می‌پرسید، به خود چنین پاسخ می‌داد که او (حضرت ابراهیم γ) خورشید را به اعتبار این که ربّ مطلق و اله مطلق باشد، دوست ندارد. در واقع ابراهیم γ قبل از این که بگوید «دوست ندارم»، می‌گوید: «هَذَا رَبِّي» (این پروردگار من است)؛ بنابراین چیزی که ابراهیم γ دوست ندارد آنچه به آن اشاره شده نیست بلکه منظور (خورشیدی است که) رب مطلق در نظر گرفته شده است. ولی حسد آنها را کور کرده است تا حدی که دیگر تعقل نمی‌کنند و به مواردی اشکال می‌گیرند که اگر همان را از خودشان پرسند، پاسخ روشن خواهد بود».

* * *

فرمود: «خورشید، رسول خدا α است که خدا به وسیله‌ی آن، برای مردم دین‌شان را روشن ساخت ...» (بحار الانوار: جلد ۲۴ صفحه ۷۰). و از ابن عباس روایت شده که رسول خدا α فرمود: «مَثَلُ مَنْ دَرَبَيْنِ شَمَا مَثَلُ خورشید است و مَثَلُ عَلِيٍّ مَثَلُ مَاهِ است، پس هرگاه خورشید پنهان شد، با ماه هدایت جویید» (بحار الانوار: جلد ۲۴ صفحه ۷۶).

(بالطعام يموت ابن آدم وبكلمة الله يحيى)..

• فرزند آدم با غذا می میرد و با کلمه‌ی خدا زنده می شود

قال السيد أحمد الحسن (ع): (قال عيسى (ع): ليس بالطعام وحده يحيى ابن ادم بل بكلمة الله يحيى، وأنا عبد الله أقول لكم: بالطعام يموت ابن آدم وبكلمة الله يحيى).

احمد الحسن (ع) فرمود: «حضرت عیسیٰ ۷ فرمود: فرزند آدم فقط با غذا زنده نمی ماند بلکه با کلمه‌ی خدا نیز زندگی می یابد؛ و من بنده‌ی خدا به شما می گویم: فرزند آدم با غذا می میرد و با کلمه‌ی خدا زنده می ماند».

ولست بصدد الوقوف على البعد المعرفي بين الكلمتين، كما أني لا أريد التطرق إلى أن كلام حجتين متفاوتي المنزلة والمقام الإلهي إذا جمع بينه، فإنه سيبدو فيه كلام الأقل مقاماً بمثابة المتعلم إذا ما أريد مقارنته بالحجة الأعلى مقاماً عند الله، بعد هذا ليس غريباً أن تبدو كلمة عيسى (ع) إذا ما ضمَّ إليها كلمة مجمع البحرين (ع) ككلام متعلم بين يدي أستاذه ومعلمه، كيف وهو حال موسى أيضاً كما توضح من رحلته للتعلم بين يدي العبد الصالح فيما سبق، لست بصدد كل هذا، ولكني أرغب بإذن الله بيان كلامه (ع) بخصوص الطعام الذي يميت ابن آدم.

سألت العبد الصالح (ع) عن ذلك، فقلت: بالطعام يموت ابن آدم، قد نُسأل ما هو المراد من الطعام الذي يميت ابن آدم.

من درصدد شرح و بسط بُعد معرفتی این دو عبارت نیستم و همچنین این که اگر بین کلام دو حجت که از نظر منزلت و مقام الهی متفاوت اند جمع شود، در آن کلام، آن که مقامش کمتر است در حکم متعلم ظاهر می شود البته اگر بخواهم با حجتی که مقامش پیش خدا بالاتر است مقایسه کنم. عجیب نیست که اگر جمله‌ی حضرت عیسیٰ ۷ با جمله‌ی مجمع البحرين ۷ هم زمان بیان شود، مانند جمله‌ی شاگردی در برابر استاد و معلمش باشد؛ و این همان وضعیتی موسی ۷ است که پیشتر در سفر وی برای فراگیری علم از عبد صالح ۷ شرح آن رفت. قصد پرداختن به همه‌ی اینها را ندارم ولی مایلم به خواست خدا به تبیین کلام عبد صالح ۷ در مورد غذایی که فرزند آدم را می کشد، پردازم. از عبد صالح ۷ در این خصوص پرسیدم و گفتم: با غذا فرزند آدم می میرد. گاه از ما سؤال می شود که مراد از غذایی که فرزند آدم را می میراند چیست.

فأجابني (ع): (نعم، الطعام هو ما يسدّ شهوة فروج الإنسان، فللمم طعام، وللعورة طعام، وللعين طعام، وللأذن طعام. وهذا الطعام له حد وقانون، فالأكل الحلال للقوة يتقوى به الإنسان على طاعة الله هذا يحيي الإنسان؛ لأنه سبب لحياة روحه بالذكر الذي تقوى عليه بهذا الطعام. وسد شهوة العورة بالحلال كذلك، وطعام العين النافع مثل النظر إلى القرآن وإلى حجة الله أو حتى النظر إلى مآل أعداء الله والاعتبار يحيي الإنسان، وأيضاً طعام الأذن النافع مثل سماع القرآن يحيي الإنسان.

أما إن كان الإنسان يأكل دون حساب لكم أو كيف أو نوع، أو يسد شهوة عورته بما يشاء دون حساب أيضاً وكيف وأين ومتى ومع من، وينظر لما يشاء وللمن يشاء دون حساب لما يريد الله، وأيضاً يسمع ما يشاء، فهذا الإنسان يهلك نفسه بهذا الطعام الذي يطعم به فمه وعورته وعينه وأذنه. فالطعام دون أن يحسب الله سبحانه وتعالى يقتل الإنسان ويسبب هلاك الإنسان، فبالطعام يموت ابن آدم).

(ع) به من پاسخ دادند: «آری، غذا آن چیزی است که شکافهای امیال دنیوی انسان را پر می‌کند؛ برای دهان غذایی است، برای عورت غذایی است، برای چشم غذایی است و برای گوش غذایی است. این غذا حد و قانونی دارد. خوردن غذای حلال برای کسب نیرویی که انسان به وسیله‌ی آن بر بندگی خدا توانا شود، انسان را زنده می‌گرداند؛ زیرا این غذا از طریق ذکری که فرد با این غذا قوت ادای آن را به دست آورده است، باعث حیات روحش می‌شود. رفع نیاز شهوت عورت با حلال نیز همین گونه است. غذای مفید چشم، نگاه کردن به قرآن یا حجت الهی است و حتی نظر کردن به فرجام دشمنان خدا و عبرت گرفتن نیز انسان را زنده می‌گرداند. غذای سودمند گوش مثل استماع قرآن هم انسان را زنده می‌دارد.

اما انسانی که بدون حساب مقدار یا کیفیت، هر نوع غذایی را می‌خورد یا به وسیله‌ی هر چه که بخواهد بی هیچ ضابطه و قاعده‌ای، شهوت عورتش را هر کجا و هر وقت و با هر کس که اراده کند برطرف می‌سازد، یا بدون حساب و کتابی که خداوند خواهان آن است، به هر کس و هر چیز که دلش بخواهد نگاه می‌دوزد، و به هر چه که تمایل دارد گوش می‌سپارد؛ این انسان با این غذایی که به دهان و عورت و چشم و گوش خود می‌دهد، خویشتن را به وادی هلاکت می‌اندازد. بنابراین غذا بدون در نظر گرفتن خداوند سبحان و متعال، انسان را می‌کشد و هلاکت او را سبب می‌گردد؛ پس با غذا فرزند آدم می‌میرد».

(معنى السماء الأولى) ..

ولأن انشدادنا الى المادة لا يكاد يوصف، ولولا حجة الله ومجيئه اليوم بعد أن ملئت الدنيا ظلماً وجوراً لكننا من الهالكين بلا أدنى شك في ذلك، هذه هي الحقيقة قبلها من قبل وتكبر عليها من تكبر، ثم لكي يرينا الله سبحانه بلطفه قدرنا وحالنا كان من ضمن أسئلتنا ما يبين عظم جهل السائل وعظم رحمة ربه به أن قبله في صف أوليائه رغم كل ذلك، هاكم انظروا السؤال لتعرفوا الحقيقة.

سألت العبد الصالح (ع)، فقلت: لما نقول السماء الأولى، هل هي فعلاً هذه التي نراها فوقنا، أم شيء آخر.

• معنای آسمان اول

از آنجا که علاقه‌ی ما به ماده تقریباً غیر قابل توصیف است و نظر به این که دنیا از ظلم و جور پر شده است، اگر حجت الهی که امروزه آمده نبود، بی هیچ شک و تردیدی ما جزو هلاک شدگان بودیم. این واقعیتی است که هر کس بخواهد می‌پذیرد و هر کس نسبت به آن تکبر ورزد، راه تکبر در پیش می‌گیرد. افزون بر این، از آنجا که خدای سبحان می‌خواهد به لطف خود، قدر و وضعیت ما را به خودمان بنمایاند، در ضمن سؤالات ما سؤالی بود که نشان دهنده‌ی نادانی فراوان سؤال کننده و رحمت عظیم پروردگارش نسبت به او است که با وجود همه‌ی اینها وی را در صف اولیائش پذیرفته است. به سؤال بنگرید تا حقیقت را دریابید.

از عبد صالح ۶ سؤال کردم و گفتم: وقتی می‌گوییم آسمان اول، آیا منظور همین آسمانی است که بالای سر خود می‌بینیم، یا مراد چیز دیگری است؟

فأجابني (ع): (السماء الأولى لا ترى بالعين وفقك الله، السماء الدنيا تنقسم إلى سماء أولى وسماء جسمانية ، في السماء الأولى أنفس الناس، وفي السماء الجسمانية يوجد جسم الإنسان المادي الذي يرى بالعين، هذا أمر بينته في الكتب سابقاً ، وأيضاً بينته كثيراً للأنصار.

السماء الجسمانية هي هذه المجرات والكواكب والشموس التي ترى، وهي أيضاً تسمى الأرض، أي إن السماء الجسمانية بأجمعها تسمى الأرض في بعض الأحيان).

ایشان (ع) در پاسخ من فرمود: «خداوند شما را توفیق دهد! آسمان اول با چشم دیده نمی‌شود. آسمان دنیا (آسمان نزدیک) به آسمان اول و آسمان جسمانی تقسیم می‌شود. در آسمان اول، نفس‌های انسان‌ها قرار دارد و در آسمان جسمانی، بدن مادی انسان که با چشم دیده می‌شود مستقر است. این

موضوع را قبلاً در برخی کتاب‌هایم شرح داده‌ام¹³⁶. در ضمن، آن را برای بسیاری از انصار نیز تبیین نموده‌ام.

آسمان جسمانی، همین کهکشانشانها و سیارات و خورشیدهایی است که دیده می‌شود. به این آسمان، «زمین» هم گفته می‌شود. به عبارت دیگر آسمان جسمانی با هر چه که در آن است، گاهی اوقات «زمین» نام می‌گیرد».

فقلت: هل نستطيع أن نفهم أنّ كل ما فوق السماء الجسمانية ولا نراه بالعين من الخطأ أن نتعامل معه بما هو متعارف عليه في هذا العالم حتى الإشارة.

گفتم: آیا می‌توانیم چنین بفهمیم که اگر بخواهیم به هر آنچه بالای آسمانی جسمانی است و آن را با چشم نمی‌بینیم، همچون چیزی که در این عالم به آن عادت کرده‌ایم حتی با اشاره به آن توجه کنیم، دچار اشتباه شده‌ایم؟

فقال (ع): (كيف حتى الإشارة، تقصد الإشارة إليه بجهة مثلاً؟ على نحو الحقيقة أكيد لا، فهي لا علاقة لها أصلاً بالجهات، ليس فيها مكان أو زمان، ولا علاقة لها بالمكان أو الزمان. نعم، فيها الأحداث والفرق كبير بين الزمن والحدث، وفيها التحيز والفرق كبير بين الحيز والمكان).

(ع) فرمود: «حتی با اشاره یعنی چه؟ منظور شما مثلاً اشاره کردن به سمتی است؟ مسلماً پاسخ خیر است! آن آسمان اصلاً ارتباطی با جهات ندارد و در آن، مکان یا زمان وجود ندارد و هیچ ارتباطی با مکان و زمان ندارد. آری در آنجا رویدادها حادث می‌گردند؛ البته بین «زمان» و «رویداد» تفاوت بسیاری وجود دارد. همچنین در آن عالم «تحیز» وجود دارد. بین «حیز» و «مکان» نیز تفاوت فراوان است».

فقلت: هل الحدث يعني الخلق بالتعاقب والتحيز يعني الانتهاء، أو شيئاً آخر.

گفتم: آیا رویدادها یعنی آفرینش پی در پی و تحیز یعنی خاتمه‌ی؛ یا منظور چیز دیگری است؟

فقال (ع): (المشكلة أنها من عالم آخر فلا يمكن أن تعبر عنها بدقة تامة بهذه الألفاظ التي هي في حقيقتها من هذا العالم وتعبّر عن هذا العالم، فقولي لك الحيز والحدث إنما سيجرّ إلى فهمك المعاني المقابلة لهذه

الألفاظ في هذا العالم؛ حيث إن ذلك العالم لا تعبر الألفاظ عنه تماماً مهما كانت؛ لأنها غير معدة للتعبير عنه، فهي ليست منه بل غريبة عنه).

(ع) فرمود: «مشکل این است که این قضیه مربوط به عالم دیگری است و لذا برای توصیف کاملاً دقیق آن نمی‌توان از الفاظ و عباراتی که در حقیقت از این عالم و برای توصیف این عالم به کار می‌رود، استفاده کرد. استفاده از لفظ «حیز» و «رویداد»، ذهن شما را به معانی متقابل این الفاظ در این عالم معطوف می‌سازد؛ زیرا واژه‌ها و کلمات هر چه که باشند از بیان کم و کیف دقیق آن عالم ناتوان‌اند؛ چرا که واژه‌ها، توانایی و قابلیت تعبیر از آن عالم را ندارند؛ زیرا که این واژه‌ها از آن عالم نیستند و با آن بیگانه‌اند».

* * *

(بداية المؤمن ربما تكون بالدعاء ، ويكفيه الوقوف بباب الله راجياً) ..

نقلت للعبد الصالح (ع) يوماً رؤياً قد أحزنتني ، وقلت في خاتمتها: ... والله أعلم بألمي الآن.

• چه بسا سر آغاز مؤمن با دعا باشد، و وقوف امیدوارانه‌اش در درگاه خدا برای وی کافی باشد

روزی برای عبد صالح خوابی را که باعث ناراحتی‌ام شده بود نقل کردم¹³⁷ و در آخرش گفتم: ...
الآن خدا می‌داند که من چه قدر ناراحتم!

۱۳۷ - خلاصه‌اش چنین است: یکی از انصار، خوابش را برای من تعریف کرد و گفت: او به همراه نگارنده‌ی این سطرها و چند تن دیگر از انصار، به قصد زیارت امام حسین^۷ در حرکت بودند. ضریح امام در بیابان واقع بود و ما در صحرا طی مسیر می‌کردیم و یک زن هم همراه ما بود. ما از یک تل (پشته‌ی خاکی) بالا رفتیم. آن زن گفت راه از این سمت است. من گفتم: خیر، راه رسیدن به ضریح از این طرف است. به هر حال به سمت (مرقد) امام حسین^۷ حرکت کردیم تا این که به استراحت‌گاهی رسیدیم. ناگهان دیوار از هر طرف بلند و مرتفع شد. کسی نمی‌توانست از آنجا خارج شود مگر این که یکی از پنج انصار بتواند کاری را انجام دهد که به طور خلاصه او با موتورسواری بتواند از روی ماشین‌هایی که روی یکدیگر بودند بالا برود تا این که به جایی مشخص در نوک آنجا برسد؛ به این ترتیب درهای دیوار باز می‌شد و همه‌ی کسانی که در خانه بودند خلاصی می‌یافتند. صاحب رؤیا درباره‌ی خودش می‌گفت: من بالای دیوار و مترصد پنج تن از انصار بودم. سه تن از برادران امتحان کردند ولی موفق نشدند. سپس نوبت شما شد. صعود شما در مراحل اول خیلی خوب بود و فقط مرحله‌ی پایانی باقی مانده بود که از همه سخت‌تر بود زیرا در آن قسمت (در مسیر) نوعی کجی بود که موتورسیکلت به سختی می‌توانست سفت و محکم در جای خودش باقی بماند. من از آنجا به شما گفتم ولی شما گفتم نه، من خودم می‌دانم. شما موفق نشدی! سپس پنجمین برادر امتحان کرد و او موفق شد و به فضل خدا به مکان تعیین شده رسید و دیوارها از هم گشوده شد و الحمد لله رب العالمین. رؤیا تمام شد. همچنین رویدادهای دیگری نیز در آن رخ داده بود.

فقال (ع): (ولم تحزن، سأخبرك بشيء الآن : الله سبحانه أليس يقول "ادعوني"، بداية الإنسان ربما تكون في الدعاء، أما من يعرف الحقيقة فلا يمكنه أن يقول: أعطني، شافني، افعل كذا لي، أريد هذا، لا أريد هذا لا يمكنه إلا أن يقف في باب الله يرجو أن يتفضل عليه فيستعمله فيما يشاء سبحانه.

حتى متى نبقي ننظر إلى أنفسنا، والله لو أنه سبحانه وتعالى استعملني من أول الدهر حتى آخره ثم أدخلني النار لكان محسناً معي، وأي إحسان أعظم من أنه يستعملني ولو في آن. المفروض أننا لا نهتم إلا لشيء واحد هو أن نرفع من صفحتنا السوداء هذه الأنا التي لا تكاد تفارقنا).

ایشان (ع) فرمود: «چرا ناراحت می شوی؟ مطلبی را به عرض شما می رسانم: آیا خداوند سبحان نمی گوید «ادعونی» (مرا بخوانید)؟ سرآغاز انسان چه بسا با دعا باشد؛ ولی کسی که حقیقت را می شناسد نمی گوید: خدایا! به من بده، مرا شفا ببخش، با من چنین و چنان کن، فلان چیز را می خواهم، فلان چیز را نمی خواهم و غیره! فقط باید در درگاه خداوند بایستد و امید داشته باشد که حضرت حق بر او تفضل نماید و او را در هر آنچه خواست و مشیتش است، به کار گیرد.

تا کی باید به خودمان نگاه کنیم؟ و الله اگر خداوند سبحان مرا از اول تا آخر روزگار به کار گیرد سپس وارد آتشم کند، با من به احسان رفتار کرده است؛ و چه احسانی بالاتر از این که مرا به کار گماشته است! حتی اگر فقط برای یک لحظه باشد. ما باید فقط نسبت به یک چیز اهتمام ورزیم و آن، این است که این منیتی را که از ما جدا نمی شود، از صفحه ی وجود سیاه خویش بزدایم».

ثم سأله (ع)، فقلت: تأملت كلامك السابق حول وقوف الإنسان بباب الله راجياً، فهلا عرفني مولاي أدعية الطاهرين، وقوله سبحانه لموسى (ع): ادعني ولو لشسع نعلك ، ماذا يقصد بها.

من از ایشان پرسیدم: در کلام پیشین شما درباره ی وقوف امیدوارانه ی انسان به درگاه الهی اندیشه کردم. مولای من! آیا امکان دارد دعاها ی وارد شده از سوی ائمه ی طاهرین را به من معرفی نمایی و بفرمایی منظور از سخن خدا به حضرت موسی که فرمود حتی بند کفشت را از من با دعا بخواه¹³⁸، چه بوده است؟

فأجابني (ع): (أنت إن طلبت بنفسك، فهنا أمران؛ الأول: أنك تقول في كل طلب أنا وتنظر إلى نفسك، والثاني: أنك في كل طلب تقول أنا أعرف، أنا أفهم، أنا أعلم المصلحة، أي أنت من يشخص، شخصت أن

¹³⁸ - در حدیث قدسی این معنا آمده است که: «ای پسر عمران، بند کفشت و علف چهارپایت و نمک خمیرت را با دعا از من بخواه».

المصلحة في أن يحصل لك كذا ومن ثم طلبت من الله أن ينفذ لك ما شخصت، أي باختصار أنك تقول لله سبحانه: أنا أعرف منك في المصلحة ، وأنا أعلم منك؛ لأنك حددتها وطلبت منه فقط التنفيذ، أنت تقول له افعل لي كذا، أي إنك شخصت أن "كذا" هي الحق وفيها المصلحة الدنيوية والأخروية.

لكن في قوله تعالى لعبدہ "قل ربي زدني علماً" ، هنا من شخص المصلحة ؟ الله، لماذا تطلب ؟ لأنه قال لك اطلب هذا. على كل حال، هي ليست أقوالاً بل أفعال، أي إننا نفهمها عندما نكون فيها، لا عندما نكون خارجها وتكلم بها).

ایشان(ع) پاسخ داد: «شما اگر خودت دست طلب بر آری، دو قضیه مطرح می‌شود: اول این که شما در هر طلب و درخواستی دم از من می‌زنی و به نفس خویش نگاه می‌کنی. دوم این که در هر طلب می‌گویی من می‌دانم، من می‌فهمم، من مصلحت را می‌دانم؛ یعنی این شما هستی که تشخیص می‌دهی! تشخیص می‌دهی که مصلحت در این است که فلان چیز را به دست آوری و فلان چیز برای شما به وقوع بپیوندد؛ سپس از خدا درخواست می‌نمایی آنچه تشخیص داده‌ای را برای شما برآورده سازد. یعنی به طور خلاصه شما به خدای سبحان می‌گویی: من در تشخیص مصلحت از تو شناساترم و من از تو داناترم؛ چرا که شما خود، مصلحت را تعیین کرده و از خداوند فقط اجرای آن را خواستار شده‌ای. شما به خدا می‌گویی برای من چنین کن، یعنی این شما هستی که دریافته‌ای «چنین» همان حق است و مصلحت دنیوی و اخروی در آن نهفته است.

اما در فرموده‌ی خدای متعال به بنده‌اش: «قل ربي زدني علماً» (بگو: پروردگار من! بر علم من بیفزای!)، در اینجا چه کسی مصلحت را تشخیص داده است؟ خداوند! چرا چنین درخواستی می‌کنی؟ زیرا خداوند به تو گفته چنین تقاضا کن. به هر حال فقط کلمات مطرح نیست، بلکه افعال مهم‌اند؛ یعنی ما هنگامی آنها را درک می‌کنیم که در آن باشیم، نه زمانی که بیرون آن قرار داریم و در مورد آنها سخن سرایی می‌کنیم!»،

(ما هو القلب الذي يعي به الانسان) ..

ذكر القلب كثيراً، قال تعالى: ﴿وَيُشْهِدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ﴾ ، ﴿وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ ، ﴿إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ ، وغيرها من الآيات، وأما الرويات التي ذكرت القلب فكثيرة جداً أيضاً في بيان أن المؤمن يعي بقلبه، وأنه ظاهر القلب، وإن قلبه عرش الله وغير ذلك، فما هو معنى القلب؟

سألت العبد الصالح (ع)، فقلت: ما هو معروف أن الإنسان يعي بقلبه، وأكد ليس هو القلب المتعارف بين الناس، فما هو؟

• دلی (قلب) که انسان با آن احساس و ادراک می کند چیست؟

بارها از دل (قلب) یاد شده است. خدای متعال می فرماید: «وَيُشْهِدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ»¹³⁹ (خدا را به درستی آنچه در قلبش است گواه می گیرد) ، «وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»¹⁴⁰ (و لکن می خواهم که قلبم مطمئن شود!) ، «إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»¹⁴¹ (آنگاه که با دلی رسته از تردید روی به پروردگارش آورد) و دیگر آیات. روایاتی نیز که به قلب یا دل اشاره کرده بسیار زیادند، با این مضمون که مؤمن با قلبش احساس می کند، مؤمن قلبی پاک دارد، دل مؤمن عرش خدا است و غیره. به راستی معنای قلب یا دل چیست؟ از عبد صالح پرسیدم و گفتم: معروف است که انسان با قلبش احساس می کند و قطعاً این همان قلب متعارف و معمول بین مردم نیست، این دل چیست؟

فأجابني (ع): (نعم، يعي الإنسان بقلبه، والقلب هو الروح، وكل إنسان مؤمن يعي كلمات الله بحسب حاله، فمن كان له وجود في السماء الثانية فقط وعيه أقل ممن كان له وجود في السماء الثالثة، وهكذا).

ایشان(ع) در پاسخ من فرمود: «آری، انسان با قلبش احساس می کند. قلب، همان روح است و هر انسان مؤمن کلمات خداوند را متناسب با احوالش، احساس و ادراک می نماید. کسی که فقط در آسمان دوم موجودیتی دارد، درک و فهمش از آن که در آسمان سوم موجودیتی دارد کمتر است و به همین ترتیب!».

* * *

۱۳۹ - بقره: ۲۰۴.

۱۴۰ - بقره: ۲۶۰.

۱۴۱ - صافات: ۸۴.

(كيف تستقر المعرفة الحقيقية في القلب ويحقق الانسان هدف الانبياء) ..

رجوت من العبد الصالح (ع) يوماً نصيحة، فذكر بحال من سبق من الأنبياء والأوصياء الذين مهّدوا لأنصار الحق الطريق وخففوا عنهم الكثير من العناء ولكن بعنائهم وآلامهم.

• چگونه معرفت حقیقی در دل استقرار و ثبات می یابد و آدمی هدف پیامبران را محقق می سازد؟

روزی از عبد صالح^{۱۴۲} نصیحتی درخواست کردم. ایشان حالات انبیاء و اوصیاء پیشین را متذکر شد؛ همان کسانی که راه را برای انصار حق آماده کردند و خودشان با تحمل درد و رنج، از زحمت آنها کاستند.

ثم قال روعي فداه: (... المطلوب منكم أن تتخذوا القرار الصحيح والاختيار الصحيح بين "أنا هو"، وعندما يكون الاختيار صحيحاً، وعندما ينجو الإنسان المؤمن من الأنا يحقق ما جاء لأجله الأنبياء والأوصياء (ع)).

سپس ایشان (ع) - که جانم فدایش باد - فرمود: «... آنچه از شما خواسته شده این است که بین «من او» تصمیم و انتخاب درستی در پیش بگیرید. هنگامی که انتخاب درست باشد و هنگامی که انسان مؤمن از منیت نجات یابد، آنچه انبیاء و اوصیاء به خاطر آن آمده اند، محقق می شود».

فقلت: وكيف يستقر ذلك في القلب، فهل من طريق؟

گفتم: و آن چگونه در قلب مستقر می شود، آیا راهی هست؟

فقال (ع): (المعرفة). (ع) فرمودند: (معرفت).

فقلت: قد يعرف الانسان شيئاً ، لكن سرعان ما ينساه، فيزول أثره فيقع في الخطأ من جديد.

گفتم: گاهی انسان یک چیزی را فرا می گیرد، اما خیلی زود آن را فراموش می کند و اثرش از بین می رود و از نو در اشتباه می افتد.

فقال (ع): (المعرفة الحقيقية تكون هي حقيقة المخلوق ولا تنسى ولا تزول، هي الإيمان المستقر).

(ع) فرمود: «معرفت واقعی همان حقیقت مخلوق است که نه فراموش می‌شود و نه از بین می‌رود. این همان ایمان مستقر و باثبات است».

فقلت: وما هو السبيل إلى أن يجعل الإنسان من معرفته وإيمانه حقيقياً ومستقراً لا يزول؟

گفتم: آیا راهی هست که انسان، معرفت و ایمان خود را حقیقی، مستقر و زوال‌ناپذیر گرداند؟

فقال (ع): (عندما يكون هو المعرفة، الذي يحترق بالنار ويصبح ناراً، أما إن كنت تقصد العمل الذي يؤدي لهذا:

أولاً: أن يطبق كل ما يأمره الله به، وكل ما يرشده له، ويتخلق بكل خلق يرضاه الله، ويجتنب كل خلق يسخطه الله، ومن ثم لا يطلب جنة ولا تجنب نار ولا ولا، بل فقط أن يكون واقفاً في باب الله ويعمل بما يشاء، ومن ثم يعرف الآتي: أنه إن قال اشفني، أعطني، ارزقني، افعل بي كذا، فهو في كل هذه الأدعية يقول " أنا " .

(ع) فرمود: «زمانی به دست می‌آید که او، خود، معرفت باشد؛ کسی که در آتش می‌سوزد و به آتش تبدیل می‌شود. ولی اگر منظور شما انجام دادن عملی است که به این نتیجه برساند: اولاً، خودش را با تمام آنچه را که خدا به او فرمان داده و هر چه را که به آن رهنمون شده، منطبق کند، به هر خلقی که خدا می‌پسندد آراسته گردد، از هر خلقی که مورد رضای خدا نیست دوری گیرند، سپس نه در طلب بهشت باشد نه در طلب دور شدن از آتش و نه هیچ چیز دیگر؛ بلکه فقط در درگاه الهی بایستد و به آنچه خواست حضرت حق است، عمل کند؛ سپس بداند که اگر بگوید: مرا شفا بده، به من عطا کن، مرا رزق برسان، با من چنین و چنان کن، در همه‌ی این دعاها می‌گوید «من»!

فالمفروض أن يقتنع قناعة كاملة أنه يكفيه أن يقف في باب الله ويستعمله الله متفضلاً عليه، فلو أنه سبحانه استعمله منذ أن خلق الدنيا إلى قيام الساعة ومن ثم أدخله النار لكان محسناً معه، وكيف لا يكون محسناً من أوجدني من العدم، ومن ثم شرفني أن استعملني لأكون حجراً يرميه كيفما يشاء، وأي فضل أعظم من هذا، بل لو أدخلني النار خالداً بعد هذا لكان محسناً معي؛ لأنه في كل ما مضى محسن، وفيما يأتي محسن، استحق أكثر من النار؛ لأنني ناظر إلى نفسي.

برای وی همین کافی است که در درگاه الهی بایستد و خدا با فضل و بخششی که بر او روا می‌دارد، او را به کار گیرد. او باید به چنین وضعیتی، کاملاً قانع و خرسند باشد. اگر خداوند سبحان از زمانی که دنیا را آفرید تا هنگام فرا رسیدن روز قیامت او را به کار گیرد سپس او را وارد آتش کند، با او به احسان رفتار کرده است؛ و چگونه محسن نباشد و حال آن که او مرا از عدم به وجود آورد و سپس

گرامی‌ام داشت، به این که همچون سنگی مرا به کار گیرد تا هر طور که بخواهد آن را پرتاب کند و چه فضل و عنایتی بزرگ تر از این؟! حتی اگر خدا بعد از این مرا تا ابد در جهنم وارد کند باز هم با من به احسان رفتار کرده است؛ زیرا وی در هر چه که گذشته و در هر چه که می‌آید، محسن است. من بیش از آتش را سزاوارم؛ زیرا (پیوسته) به نفس خود نظر می‌افکنم.

المفروض أن يبقى الإنسان دائماً واقفاً في باب الله يرجو أن يتفضل عليه ويستعمله، والمفروض أن لا يكون عمل الإنسان مع الله مقابل ثمن أو جزاء، أي المفروض أن لا يطلب ثمناً أو جزاء. وهل تعتبره إنساناً جيداً من يطلب ثمناً أو جزاء مقابل خدمة بسيطة يقدمها لإنسان كريم وقر له فيما مضى بيتاً ومالاً وعملاً وكل ما يحتاج في حياته دون مقابل، فكيف بالله سبحانه الذي إن استعملك شرفك، وكان عملك معه شرفاً لك وخير يصيبك، فكيف تطلب مقابلاً على ذلك؟!).

انسان باید همواره بر درگاه خداوند بایستد و امید داشته باشد که خدا بر او عنایت کرده و به کارش گیرد. عمل انسان برای خدا نباید در مقابل چشم‌داشت و گرفتن پاداش و اجرت باشد؛ یعنی وی نباید بها و اجرتی طلب کند. فرض کن انسان بخشنده و بامروتی برای فردی، خانه، ثروت، شغل و هر آنچه در زندگی به آن نیاز دارد را بدون هیچ چشم‌داشت و درخواست جبرانی فراهم کرده و اکنون آن فرد، خدمتی ساده برای این بزرگوار انجام داده است؛ اگر او از این بزرگ‌مرد، پاداش و اجرت مطالبه کند، آیا او را انسان نیکی به شمار می‌آوری؟! همین قضیه در مورد خدا چگونه خواهد بود؟! اگر خداوند سبحان شما را به کاری گمارد، به شما ارجمندی عطا فرموده و کار شما برای او، شرافتی برای خودتان بوده و خیری خواهد بود که به خودتان رسیده است؛ پس چگونه در مقابل آن خواستار پاداش و جبران (از سوی خداوند سبحان) هستی؟!.

* * *

(كيف قهر الاولياء أنفسهم لما يرضي الله)..

سألت العبد الصالح (ع) يوماً، وقلت: كيف قهر الأولياء أنفسهم وطوعوها لما يرضي الله فقط.

• چگونه اولیای الهی نفس خود را به آنچه مورد رضای الهی است، واداشتند؟

روزی از عبد صالح پرسیدم و گفتم: چگونه اولیای الهی بر نفس خود چیره شدند و آن را فقط به آنچه مورد رضای خدا است، مطیع و فرمان بردار نمودند؟

فأجابني (ع): (بالله، ﴿وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ إِنَّ رَبِّيْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾).

إن كنت تطلب فاطلب ما بينه الحسين (ع): "ماذا فقد من وجدك"، اطلب أن تتعلق به سبحانه في كل آن، فمن أحب شيئاً أعشى بصره. لو أنك تعلقت به وأحبيته في كل آن فلن ترى غيره، ولن تعرف غيره، بل ستراه في كل شيء، وسترى كل شيء به سبحانه. ماذا فقد من وجدك، وماذا وجد من فقدك.

(ع) در پاسخ فرمود: «به وسیله خدا! ﴿وَمَا أُبْرِيْءُ نَفْسِيْ إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ إِنَّ رَبِّيْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾»¹⁴³ (من خویشتن را بی گناه نمی دانم زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می دهد مگر پروردگار من ببخشاید، زیرا پروردگار من آمرزنده و مهربان است).

اگر خواسته ای داری، آنچه را که امام حسین ۷ بیان فرموده جويا باش: «**ماذا فقد من وجدك**» (الهی! چه از دست داده، آن که تو را یافته است؟!). بخواه که در هر لحظه، به خدای سبحان چنگ بزنی. کسی که چیزی را دوست بدارد، دیده اش نابینا می شود. اگر شما به خدا درآویزی و به او تعلق بگیری و در هر دم و لحظه ای او را دوست بداری، غیر او را نخواهی دید و غیر او را نخواهی شناخت، بلکه در همه چیز او را می بینی و همه چیز را به وسیله ای او و با او خواهی دید. الهی چه دارد آن که تو را ندارد؟! و چه از دست داده آن که تو را دارد!؟

نعم، فمن وجد الله، ومن عرف الله لا ينقصه شيء، ولا يفقد شيئاً؛ لأنه عرف أن الله هو كل شيء. ومن فقد الله، ومن جهل الله تماماً لم يجد شيئاً، وهو فاقد لكل شيء، فلن تسد فقره كل الكرة الأرضية بما فيها؛ لأنه هو أمسى الفقر بعينه. وكل إنسان بحسب جهله بالله تجده يحس بنفس القدر بالفقر والنقص الدائم الذي لا يجد له ما يسده - بسبب جهله بالله - سوى المادة التي هي في الحقيقة كالماء المالح الذي يزيد عطش الشاربين ولا يرويهماً أبداً.

الغنى فقط بالله، من الله، ومن يعرض عن الله لن يجد الغنى الحقيقي، ويبقى يلهث خلف سراب حتى يهلك في قلب الصحراء. المعرفة هي كل شيء، لذا قال محمد (ع) لعلي (ع): "يا علي إن ساعة تفكر خير من عبادة ألف عام".

آری، هر کس خدا را بیابد و بشناسد، چیزی از او کم نمی‌شود و چیزی از دست نمی‌دهد زیرا دانسته که خدا همه چیز است؛ و هر کس خدا را گم کند و او را به طور کامل نشناسد، هیچ چیزی نخواهد یافت و در واقع همه چیز را از کف داده است. تمام کره‌ی زمین با هر چه که در آن است، فقر چنین انسانی را برطرف نمی‌سازد زیرا وی به واقع، فقیر گشته است.

شما می‌بینی هر انسان به مقدار جهلی که نسبت به خداوند دارد، نوعی احساس فقر و نقص همیشگی دارد که به دلیل عدم معرفت نسبت به خدا، برای برطرف نمودن آن، نیز چیزی جز ماده (امور مادی) نمی‌یابد. ماده (امور مادی) در حقیقت حکایت همان آب شوری است که تشنگی آشامنده را بیشتر می‌کند و هرگز او را سیراب نمی‌گرداند.

بی‌نیازی، فقط به وسیله‌ی خدا و از خدا است. کسی که از خدا روی برگرداند، هرگز بی‌نیازی واقعی را نخواهد یافت. او آن قدر پی سراب لَه لَه می‌زند تا در دل بیابان، جان دهد.

معرفت و شناخت، همه چیز است. به همین دلیل است که محمد^ص به علی^ع فرمود: **یا علی! یک لحظه اندیشیدن از عبادت هزار سال برتر است**».

فقلت: أطلب ما يرفع نقصي رغم جهلي، حفظك الله ونصرك وأعانك علي من هم مثلي، كلامك لو رآه الصخر لحن وعقل، ولكن لا حول ولا قوة إلا بالله.

عرضه داشتم: با وجود جهلی که دارم، خواستار آنچه که نقص مرا برطرف می‌سازد هستم! خداوند شما را حفظ کند و پیروز گرداند و بر کسانی که همچون من هستند، یاریتان دهد! اگر سخنان شما را سنگ خاره بشنود، نرم می‌شود و سر عقل می‌آید و لکن «لا حول و لا قوه الا بالله».

فقال (ع): (أنتم إن شاء الله خير مني، بل أسأل الله أن يرحمني بفضلكم عنده، فأنتم نصرتم الحق وسمعتكم كلمات الله وأطعتم الله وعملتكم بما أمركم به سبحانه، أما أنا فقد شاء الله أن يجعلني طريقاً ليوصل لكم رسالته، وإلا أرى نفسي خيراً من الأظهار الذين أطاعوا الله وصدقوا بكلماته، وفقكم الله جميعاً وجزاكم الله خيراً).

(ع) فرمود: «شما ان شاء الله از من بهترید؛ بلکه من به فضلی که شما در پیشگاه خدا دارید از او مستلت می‌کنم مرا مشمول رحمتش قرار دهد. شما حق را یاری کردید و کلمات خدا را شنیدید و او را اطاعت نمودید و به آنچه خدا فرمان‌تان داده عمل نمودید. خداوند خواسته است که مرا طریقی برای

رساندن رسالتش به شما قرار دهد، و من خود را از بندگان پاکی که خدا را بندگی کردند و کلمات او را تصدیق نمودند، برتر نمی‌بینم. خداوند همگی‌تان را توفیق دهد و پاداش نکو عنایت فرماید!».»

(حجة الله وختم النبوة) ..

وعن ختم النبوة وارتباطه بحجة الله، قال العبد الصالح (ع):

• حجت خدا و ختم نبوت

عبد صالح ۷ درباره‌ی ختم نبوت و ارتباط آن با حجت خدا فرمود:

(لا يوجد وصي من أوصياء الرسول محمد (ص) إلا وهو مختوم بهذا الختم، هو ليس ظاهراً في الحلقة دائماً، ولكن كثيرين ممن يكشف الله عنهم الحجب يرونه ويعرفون حجة الله به).

«هیچ وصی‌ای از اوصیای حضرت محمد α وجود ندارد مگر این که به این مهر، ممهور شده است. البته ممکن است که وصی، تمام اوقات در میان مردم ظاهر نباشد؛ ولی بسیاری از کسانی که خدا حجاب‌ها را از جلوی دیده‌ی آنها برداشته، او را می‌بینند و به این ترتیب حجت الهی را می‌شناسند.»

(إلهي أنت كما أحب ..)

لا يخفى أنه سبحانه كما يحب هو، ولكن ورد في بعض مضامين أدعية الطاهرين (ع) هذا المقطع: (إلهي أنت كما أحب)، فماذا يعني ذلك؟

ولهذا سألته (ع)، فقلت: إن الله سبحانه كان كما يحب هو سبحانه ويطلب العبد منه أن يكون كما يحب هو سبحانه، فما معنى ما ورد عن الطاهرين (ع): إلهي أنت كما أحب فاجعني كما تحب.

• خدایا! تو آن چنان هستی که دوست می‌دارم

پوشیده نیست که خداوند همان گونه است که خود می‌پسندد، ولی در مضمون برخی دعاها‌ی ائمه‌ی طاهرين β این مقطع آمده است که «**إلهي أنت كما أحب**» (خدایا! تو آن چنانی که دوست می‌دارم). این به چه

معنا است؟

این موضوع را از ایشان پرسیدم و گفتم: خدای سبحان همان گونه است که خودش دوست می‌دارد و بنده از او می‌خواهد آن گونه باشد که خودش (خداوند) می‌پسندد؛ پس معنای «الهی انت کما أحب فاجعلنی کما تحب» (خدایا! تو آن چنانی که دوست می‌دارم؛ پس مرا آن گونه که دوست می‌داری، قرار ده) که از ائمه‌ی طاهرین وارد شده چیست؟

فأجابني (ع): «قولهم: "أنت كما أحب" أي ما أعرفه عنك كما أحب، وما أعرفه عنك هو فيضك، وفيضك كله خير وملائم للإنسان».

(ع) فرمود: «سخن آنان مبنی بر «انت کما احب» (تو آن چنانی که دوست دارم) یعنی آنچه که از شما می‌دانم همان گونه است که دوست دارم، و هر آنچه از شما می‌دانم، فیض و بخشش تو است و فیض و کرم تو، سراسر خیر و رحمت و برای انسان مناسب است».

(بداية السنة عند الله)..

وعن بداية السنة عند الله سألت العبد الصالح (ع) فقلت: هل وقت السنة عند الله تعالى يبدأ من ليلة القدر.

• آغاز سال از دید خداوند

درباره‌ی آغاز سال از نظر خداوند از عبد صالح پرسیدم و گفتم: آیا از نظر خدای متعال، سال، از شب قدر آغاز می‌شود؟

فأجابني (ع): «نعم، السنة بدايتها في رمضان، القدر النافذ من العام الماضي ينتهي في ليلة القدر، ويبدأ قدر جديد بليلة القدر».

(ع) در پاسخ فرمود: «آری، آغاز سال در ماه رمضان است. در شب قدر مقدرات صورت گرفته از سال گذشته، پایان می‌یابد و از شب قدر، مقدرات جدید آغاز می‌شود».

فقلت: أ لأجل هذا يكون الخوف في هذا الشهر الكريم؟

گفتم: آیا وجود خوف و ترس در این ماه کریم به همین دلیل است؟

فقال (ع): (الخوف في كل آن، فمن عرف نفسه وظلمتها وتقصيرها الدائم كيف لا يخاف. قبل ليلة القدر رأيت رؤيا هي متعلقة بحدث وقد مضى، ولكن أقص لك الرؤيا: رأيت مجموعة من الملائكة وكنت أريد أن أقوم بعمل، فطلبت منهم أن يجلبوا لي بعض الأشياء المتعلقة بهذا العمل، جلبوها ولكنهم اعترضوا وقالوا لماذا تعرّض نفسك لهذا، فأنت لا يحاسبك الله وليس عليك وزر تكفر عنه. المهم أنني أكملت العمل وكان فيه صعوبة أو أذى محتمل، وبعد أن انتهيت وأنا أغادر المكان خاطبت الملائكة الذين طلبوا مني تجنب هذا العمل فقلت لهم: لا خاف ولا صلى ولكن تنجس وتولى، هكذا يقول الله، فهل تريدون مني أن لا أكون خائفاً).

(ع) فرمود: «ترس و خوف باید در هر لحظه وجود داشته باشد. کسی که خود را و تاریکی و کوتاهی‌های دائمی‌اش را می‌شناسد، چگونه نمی‌ترسد؟! قبل از شب قدر رؤیایی دیدم که مربوط به رویدادی در گذشته بود ولی آن را برای شما تعریف می‌کنم: گروهی از ملائکه را دیدم. من می‌خواستم به انجام کاری پردازم. از ملائکه خواستم برخی چیزهای مربوط به انجام آن کار را برایم فراهم آورند. آنها انجام دادند ولی اعتراض‌کنان گفتند چرا خودت را در معرض انجام این کار قرار می‌دهی؟ خداوند تو را محاسبه نمی‌کند و بر شما گناهی نیست که بخواهی آن پاک گردانی. خلاصه این که من آن کار را به سرانجام رساندم ولی انجام آن با تحمل سختی و دشواری همراه بود. پس از پایان کار، در حالی که آنجا را ترک می‌کردم به فرشتگانی که انجام ندادن کار را از من خواسته بودند، گفتم: خداوند می‌فرماید: لا خاف ولا صلى ولكن تنجس وتولى (نه، ترسید و نه، نماز خواند ولی پلید گشت و برگشت). آیا از من می‌خواهید خائف (ترسان) نباشم؟

(العلم كله حجة على الانسان إلا ما عمل به)..

كنت قد قرأت في كتاب (الجواب المنير / الجزء الثالث) جواباً للعبد الصالح (ع)، فسألته عنه فقلت: قرأت في إحدى الإجابات أنّ لمن أراد معرفة بعض الحقائق وهو يجدّ السير إلى الله أن يقرأ سورة النور "70" مرة وبعض الآيات، ما يخيفني من فعل ذلك أقول أكيد أنني لست بأهل، فما تقول.

• علم همگی حجت بر انسان است مگر آنچه به آن عمل شود

در جلد سوم کتاب «جواب‌های روشنگر» پاسخی از عبد صالح^۷ خواندم. در این مورد از او سؤال کردم و گفتم: در یکی از پاسخها خوانده‌ام که کسی که در سیر الی الله می‌کوشد و خواهان شناخت برخی حقایق است، باید سوره‌ی نور را «70» مرتبه بخواند و نیز برخی آیات دیگر را قرائت کند. چیزی که مرا

از انجام این کار می ترسند آن است که می گویم مطمئناً من شایسته ی رسیدن به این مقامات نیستم. نظر شما چیست؟

فأجابني (ع): (لماذا لا تعملها، فالعلم كله حجة إلا ما عمل به، الدنيا كلها جهل إلا مواضع العلم، والعلم كله حجة إلا ما عمل به، والعمل كله رياء إلا ما كان مخلصاً، والإخلاص على خطر عظيم حتى ينظر المرء ما يختم له).

(ع) در پاسخ فرمود: «چرا این کار را انجام نمی دهی؟! علم همگی حجت است مگر آنچه که به آن عمل شود. دنیا سراسر جهل و ناآگاهی است مگر آنجا که کانون علم است؛ و علم همگی حجت است مگر آنچه به آن عمل گردد؛ و اعمال همگی ریا و برای نمایش است مگر آنچه که از روی اخلاص باشد؛ و اخلاص هم در معرض خطری بزرگ قرار دارد تا آنجا که انسان بنگرد که پایان کارش چگونه خواهد بود.»

* * *

(الرؤيا بالمعصوم في غير مواصفاته المعروفة)..

وبخصوص رؤية المعصوم في الرؤى الصادقة كنت قد سألت العبد الصالح (ع)، فقلت: هل أنّ المعصوم يتمثل بصورة يكون فيها غير مواصفاته المعروفة، يعني أرى - مثلاً - المهدي الأول ولكن بغير صفته المعروفة.

• دیدن معصوم در خواب با غیر از ویژگی های معروف او

از عبد صالح^{۱۷} در خصوص دیدن معصوم در رؤیای صادق پرسیدم و گفتم: آیا ممکن است معصوم به صورتی غیر از شکل و شمایلی که از او شناخته شده است متمثل شود؛ یعنی مثلاً من مهدی اول را به شکلی غیر از ویژگی های مشهور او ببینم؟

فأجابني (ع): (نعم، في بعض الرؤى يكون للشكل والهيئة دخل أي يكون الشكل والهيئة رمزاً أو إشارة إلى حقيقة ما. الاسم أيضاً له دخل بالرؤيا، يعني ترى مثلاً شخصاً ولا علاقة له بالرؤيا التي رأيتها، ففي الحقيقة أنّ هذا الشخص ليس هو المقصود، بل المقصود ربما اسمه فقط كأن يكون اسمه مرتبطاً بقضية ما، فمن لم يكن هو المراد في الرؤيا فالمراد اسمه).

(ع) فرمود: «آری می شود. در برخی رؤیایها، شکل و شمایل معنی دارد؛ شکل و شمایل، نماد است و

یا به حقیقتی خاص اشاره دارد. اسم نیز گاهی در رؤیا داخل می‌شود؛ مثلاً شما در خواب کسی را می‌بینی که ارتباطی با رؤیای دیده شده، ندارد. در حقیقت منظور، خود این شخص نیست بلکه چه بسا منظور فقط نام او باشد. گویی نامش مرتبط با قضیه‌ای است. پس اگر مقصود در رؤیا خود شخص نباشد، منظور نام اوست».

* * * * *

المحطة الرابعة:

ما يتعلق بالمناظرات والبحوث

أهتم أهل البيت (ع) بمسألة تربية بعض من شيعتهم لمناظرة ومحاججة المخالفين، وكان من بين هؤلاء هشام بن الحكم ومؤمن الطاق وغيرهم الكثير.

ومن يطالع هذه النصائح الواردة في كلام العبد الصالح (ع) لأنصاره يجدها منهجاً إلهياً واضحاً، تعين المؤمن من جوانب عدة، منها ما هو أخلاقي، ومنها ما هو مرتبط بالجانب المعرفي، ومنها ما له علاقة بجانب بيان الحجة للغير، وأمثال ذلك.

إذن، مع العبد الصالح في كلامه المتعلق بهذه النقطة بالتحديد.

ایستگاه چهارم: مسایل مربوطه به مناظره‌ها و گفت و گوها

اهل بیت (ع) به موضوع تربیت برخی از شیعیان خود برای مناظره و احتجاج با مخالفین، اهمیت زیادی قایل بوده‌اند. از جمله‌ی این افراد می‌توان به هشام بن حکم، مؤمن الطاق و بسیاری دیگر اشاره نمود.

هر کس این نصایح وارد شده در سخنان عبد صالح (ع) خطاب به انصارش را مطالعه کند، آن را آشکارا یک روش و نهج الهی می‌یابد؛ می‌توان به مواردی چون آماده‌سازی افراد مؤمن از جنبه‌های مختلف که از آن جمله می‌توان به جنبه‌های اخلاقی، آنچه که به جنبه‌های معرفتی و شناختی مرتبط است و نیز آنچه که به بیان دلیل حجت بر دیگران مربوط می‌شود و نظایر آن، اشاره کرد. در این بخش آن قسمت از سخنان عبد صالح (ع) که مربوط به این موضوع است را ارایه می‌نمایم.

* * *

(بعض وصایاه (ع) بخصوص المناظرات) ..

• برخی توصیه های ایشان درباره‌ی مناظره‌ها

قال السيد أحمد الحسن (ع): (أردت توصيتكم بالنسبة للمناظرات أو الحوارات مع المخالفين أرجو منكم أن لا تردوهم؛ لأن من خلالها نوصل الدعوة إلى أكبر عدد ممكن، وأرجو منكم أن تتعاملوا مع الناس ومع ضيوفكم بخلق خصوصاً من يأتيكم ويتكلم بأخلاق حتى وإن كان من الوهابيين ، فأنتم لا تعلمون لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً، فما أدراكم من كتب الله له الهداية ممن كتب الله عليه الضلال.

وأيضاً أرجو منكم أن تنظموا المناظرات وتتهيئوا لها، حددوا مواضيع النقاش ومن ثم تهيئوا لها بشكل كامل، وهيئوا مصادركم وأحاديثكم التي تحتاجونها مع مصادرها).

سيد احمد الحسن (ع) می‌فرماید: «در مورد مناظره‌ها یا گفت و گوهایی که با مخالفین دارید، توصیه و خواهش می‌کنم که آنها را رد نکنید؛ زیرا ما از این طریق می‌توانیم دعوت خود را به گوش افراد بیشتری برسانیم. از شما تقاضا دارم که با مردم و با میهمانانتان با خلق نیکو رفتار کنید، به ویژه با کسانی که به سراغ شما می‌آیند و با خلق و خوی خوش با شما سخن می‌گویند، حتی اگر وهابی باشند. شما نمی‌دانید «شاید خداوند پس از آن امری تازه پدید آورد»¹⁴⁴؛ شما آگاه نیستید بر این که خداوند بر چه کسی هدایت نوشته و بر چه کسی گمراهی!

همچنین از شما خواهش می‌کنم مناظره‌ها را نظم و ترتیب دهید (به صورت سازمان‌یافته) و از قبل خود را برای آن آماده نمایید. موضوعات مورد بحث را مشخص و معین کنید؛ سپس برای پرداختن به آنها، به طور کامل آماده شوید. منابع‌تان و احادیثی که به آنها احتیاج پیدا خواهید کرد را به همراه مصادر آنها آماده سازید».

وسألته بخصوص أولى المناظرات التي كانت مقترحة بين أنصار الامام المهدي (ع) والوهابيين، قال (ع):

و در خصوص اولین مناظره‌هایی که در بین انصار امام مهدی (ع) و وهابی‌ها انجام شده بودند سوال نمودم و (ع) فرمودند:

(الأفضل أن تكون المناظرة الأولى حول خلافة الله في أرضه وتطرحون بها قانون معرفة الحجة، وهناك دليان:

الأول عقلي: وهو أنه سبحانه حكيم مطلق ولا يخالف الحكمة، فلا بد أن يعين الأعمى ويرشد إلى اتباعه، ويضرب مثال سفينة أو مصنع للتوضيح.

والآخر: الآيات حول الخليفة الأول.

وقبل بدأ المناظرة لابد أن يعطوكم وقتاً لشرح الدعوة ولو إجمالاً. ويجب التركيز على وصية الرسول (ص)، ودليل أنه لابد أن يكون قد وصى من القرآن .. الآية ، لأنهم سنة وليسوا شيعة فلا يقبلون رواية في كتب الشيعة، ولكن إذا كانت الوصية هي الرواية الوحيدة التي تثبت أن رسول الله محمداً (ص) لم يخالف محكم القرآن فيجب قبولها؛ لأن إنكارها يعني القول بأن رسول الله (ص) خالف القرآن، وحاشاه.

«بهر آن است که نخستین مناظره‌ها درباره‌ی جانشینی خدا بر زمین باشد و به این شیوه قانون شناخت حجت را پیش بکشید. در این خصوص، دو دلیل وجود دارد:

دلیل اول که عقلی است می‌گوید: خداوند سبحان، حکیم مطلق است و کاری مخالف حکمت انجام نمی‌دهد؛ لذا او باید اعلم را مشخص نموده و به تبعیت از او راهنمایی نماید. برای توضیح بیشتر، مثال کشتی یا کارگاه را بیاورید¹⁴⁵.

دلیل دیگر، آیات مرتبط با خلیفه‌ی اول است.

قبل از شروع مناظره باید وقتی در اختیار شما بگذارند تا دعوت را ولو به طور اختصار تشریح کنید. باید بر وصیت رسول خدا α متمرکز شوید با این دلیل که وصی حتماً باید مستند به قرآن باشد... (با) آیه (به آن استناد کنید)¹⁴⁶؛ زیرا اینها سنی‌اند نه شیعه و روایات مندرج در کتاب‌های شیعه را نمی‌پذیرند. ولی اگر وصیت، روایت واحده‌ای باشد که ثابت می‌کند حضرت محمد رسول خدا α با محکمت قرآن مخالفت نکرده است، قبول روایت الزامی می‌گردد زیرا انکار آن به این مفهوم است که حضرت رسول α با قرآن سر ناسازگاری و مخالفت داشته است؛ که هرگز چنین نیست!

سيقولون لكم الآتي: أنهم خرجوا عنه وقد أوصاهم بكذا، مثل: أخرجوا المشركين ، فأخرجوا النص من كتب السنة ستجدونه أيضاً وصاهم قبل خروجهم بثلاث، وهم يعدون اثنتين والثالثة يقول الراوي عنها: نسيتها، وهي ولاية علي (ع) وخلافته لرسول الله (ص)، فهم لما رفضوا كتاباً يكون فيه هداهم إلى يوم القيامة أوصاهم مشافهة بما فيه هداهم من بعده مباشرة.

¹⁴⁵ - به قانون شناخت حجت مراجعه کنید. در آنجا مثال‌های کشتی و کارگاه را خواهید یافت.

¹⁴⁶ - سخن خدای متعال که می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (هر گاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و مالی بر جای گذارد، مقرر شد که درباره‌ی پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند و این شایسته‌ی پرهیزگاران است) (بقره: ۱۸۰).

در ادامه به شما چنین می‌گویند: آن عده در حالی از نزد حضرت بیرون آمدند که پیامبر α آنها را به اموری چند وصیت کرده بود؛ مثلاً: مشرکین را بیرون رانید¹⁴⁷. از کتب اهل سنت، متن را استخراج کنید و خواهید دید که حضرت قبل از بیرون آمدن‌شان، آنها را به سه مورد وصیت کرده بود، و حال آن که آنها فقط دو مورد را برمی‌شمارند. راوی در مورد سوم می‌گوید: آن را فراموش کرده‌ام؛ و آن، ولایت علی γ و جانشینی او پس از رسول خدا α است. آن عده وقتی از نوشته‌ای که دربرگیرنده‌ی هدایت آنها تا روز قیامت باشد سر باز زدند، پیامبر α آنها را به طور شفاهی به چیزی که پس از او، هدایت‌شان را بی‌واسطه دربرمی‌گرفت، وصیت فرمود.

وعلى كل حال، فإن الوصية لازمة وكتابتها والإشهاد عليها لكي لا تضيع الحقوق، فلما رفضها بعضهم أكيد أن رسول الله (ص) كتبها لمن يقبلها غيرهم ، وقد نقلها أهل البيت (ع) من علي بن أبي طالب (ع) إلى الإمام الصادق (ع)، وقد أسندت في كتب الشيعة.

على كل حال، أرجو منكم أن تتعبوا أنفسكم كثيراً جداً، ولا تذهبوا إليهم وأنتم صفر اليدين من الأدلة، اطلعوا على كل شيء وحضروا الأحاديث ومصادرها. اطلعوا على روايات السنة، خصوصاً أنكم ضيعتم ما مضى من حياتكم ربما في مباحث لا تغني ولا تسمن، الآن كفّروا عن ذلك بمراجعة الروايات والأدلة من كتب السنة والشيعة.

به هر حال وصیت و همچنین نوشتن و گواه گرفتن بر آن لازم است تا مبدا حقوق ضایع گردد. وقتی برخی از آنها نوشتن وصیت را رد کردند، قطعاً رسول خدا α آن را برای دیگری که آن را می‌پذیرفتند به نگارش درآورد. اهل بیت β این وصیت را از علی بن ابی‌طالب γ تا امام صادق γ نقل کرده‌اند و این مطلب در کتب شیعه، با سند درج شده است¹⁴⁸.
به هر تقدیر از شما می‌خواهم که خودتان را بسیار به زحمت بیاندازید. اگر دست‌تان از ادله خالی

^{۱۴۷} - بحار الانوار: جلد ۳۰ صفحه ۵۳۰ ؛ صحیح بخاری: جلد ۴ صفحه ۳۱. متن حدیث از بخاری چنین است: ابن عیینة از سلیمان احوال از سعید بن جبیر از ابن عباس (که خدا از او راضی باشد) نقل می‌کند که او گفت: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! سپس آن قدر گریست تا اشک چشمش سنگریزه‌ها را خیس کرد. سپس گفت: در روز پنجشنبه درد بر رسول خدا α شدید شد و حضرت فرمود: **کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.** حاضران اختلاف و نزاع کردند در حالی که نزاع و دعوا در محضر پیامبر شایسته نبود. گفتند: پیامبر خدا α هذیان می‌گوید. حضرت فرمود: **مرا به خود وانهید؛ حالی که در آن به سر می‌برم از آنچه مرا بدان می‌خوانید** (یعنی شنیدن این حرف‌های زشت و ناروا) بهتر است. حضرت هنگام مرگش به سه چیز وصیت نمود: **مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید، پاداش بدهید همان گونه که من پاداش می‌دادم.** (راوی می‌گوید) سومی را فراموش کردم).

^{۱۴۸} - رجوع نمایید به: غیبت طوسی: صفحه ۱۵۰ و ۱۱۱ ؛ مختصر بصائر الدرجات: صفحه ۱۵۹ ؛ بحار الانوار: جلد ۳۶ صفحه ۲۶۱.

است، به سراغ آنها نروید. بر همه چیز اطلاع یابید و روایات و منابع آنها را آماده داشته باشید. بر روایات اهل سنت اطلاع پیدا کنید. خصوصاً با توجه به این که چه بسا شما عمر گذشته‌تان را در مباحثی که سودی به دنبال نداشته (لا تغنی و لا تسمن) تباه کرده‌اید. اکنون با مراجعه به روایات و ادله موجود در کتاب‌های سنی و شیعه، جبران مافات کنید.

أرجو أن يكون أي مشارك في مناظرة السنة مطلع ويطلع على كتبهم وما فيها، انتبهوا دائماً في المناظرات أن المناظر يحاول الهروب إن حصر في أمرٍ ما، فأنتم ركزوا في كل نقطة حتى يتم تحريرها، أو إن كان يريد الانتقال فقولوا له وصرحوا أمام الجميع إن هذه النقطة حررت لصالحنا وقد لزمته الحجة، وهروبه وانتقاله لا يحزره من الالتزام بما ألزمناه به وبما حججناه به.

أنتم لا يكون هدفكم فقط الانتصار في المناظرة، بل ليكن هدفكم بيان الحق للناس فضعوا خطة لبيان الحق للناس بأفضل السبل، وراعوا من تطرحون عليهم فإن كانوا سنة ليكن الطرح مختلف؛ لأنهم لا يلتزمون بما في كتب الشيعة مثلاً، وإن كان عندكم أي سؤال فأنا بخدمتكم.

تقاضا دارم که هر شرکت کننده در مناظره با اهل سنت، آگاهی لازم را داشته باشد و از کتابهایشان و محتوای آنها مطلع باشد. همیشه در مناظره‌ها توجه داشته باشید که رقیب سعی می‌کند اگر در یک موضوع گیر افتاد، فرار کند؛ پس شما در هر نکته‌ای درنگ کنید تا این که آن را کاملاً روشن نمایید، و اگر خواست که به مطلب دیگری برود، در مقابل همه به او به صراحت بیان کنید که این نکته به نفع ما و حجت بر وی تمام شده است؛ فرار او و انتقال به بحث دیگر، او را از پذیرفتن آنچه ما ملزمش کردیم و بر آن احتجاج نمودیم، آزاد نمی‌کند.

در مناظره، نباید هدف‌تان فقط پیروزی باشد؛ بلکه باید به دنبال بیان نمودن حق برای مردم باشید. بر این اساس به بهترین روش، ساز و کاری برای تبیین حق و حقیقت به مردم پیدا کنید. وضعیت کسانی که موضوعات را برای آنها مطرح می‌نمایید، مراعات کنید. اگر از اهل سنت باشند، طرح مسایل، به گونه‌ای دیگر خواهد بود زیرا به عنوان مثال آنها به آنچه در کتب شیعه آمده ملزم نمی‌باشند. هر سؤالی هم داشته باشید من در خدمت‌تان هستم.

أيضاً: في مناظراتهم دائماً ركزوا على المثال في نقض الإشكال على الدليل المطروح، يعني مثلاً: تقول لهم هذا هو الدليل من كتبكم أن عمر اقتحم بيت الزهراء (ع) وأحرق باب دارها، يقولون لك: كيف وأين شجاعة علي بن أبي طالب، وكيف رضي أن تضرب الزهراء (ع) ويكسر ضلعها؟

أنت هنا ركز، هم ماذا فعلوا؟

افزون بر این، در مناظره‌ها با آنها مرتب بر ارائه‌ی مثال در نقض اشکال بر دلیل مطرح شده، متمرکز شوید؛ یعنی مثلاً به آنها می‌گویی این دلیلی از کتاب‌های خودتان است که نشان می‌دهد عمر، به خانه‌ی زهرا^۱ حمله برده و در خانه‌اش را آتش زده است. به شما می‌گویند: چه طور ممکن است که چنین چیزی رخ بدهد و شجاعت علی بن ابی طالب کجاست؟! چه طور علی راضی شد که زهرا مضروب شود و پهلویش بشکند؟
شما در اینجا درنگ و تأمل کن. حال آنها چه کردند؟

أولاً: لم يردوا الدليل بدليل ينقضه، إذن ثبت الدليل وقد أقرؤا الأمر ابتداءً؛ لأنهم ذهبوا إلى الإشكال عليه لا نقضه بدليل مخالف، يعني هم لو كان عندهم دليل نقض ل طرحوه، وبما أنهم لم يطرحوا دليلاً للنقض فقد لزمهم الدليل وأقروا به، وهم في مرحلة رفع الشبهات عن الدليل بطرح الإشكالات عليه.

رکز هنا، فانت بهذا تخرجهم أيما احراج؛ لأن معنى طرحهم الإشكال هو إقرارهم بالدليل، ومعنى طرحهم الإشكال هو أنهم فاقدون للدليل النقض، ومعنى طرحهم الإشكال أنهم في مرحلة تجلية الدليل ورفع الشبهات عنه.

اولاً آنها دلیل شما را به وسیله‌ی دیگری نقض ننمودند. بنابراین دلیل شما ثابت شد و آنها، خود در آغاز کار به آن اقرار نموده‌اند زیرا به سراغ اشکال گرفتن رفتند نه این که بخواهند آن را با یک دلیل مخالف نقض کنند؛ یعنی اگر آنها دلیل نقض می‌داشتند آن را ارائه می‌نمودند و از آنجا که دلیلی بر نقض گفته‌ی شما بیان نکرده‌اند، لذا ملزم به دلیل شده و به آن اقرار نموده‌اند اکنون آنها در مرحله‌ی رفع شبهات از دلیل به وسیله‌ی طرح اشکالات قرار دارند.
در اینجا تأمل کن! با این کار شما آنها را به شدت در تنگا قرار می‌دهی؛ زیرا طرح اشکال از جانب آنها به معنای اقرار به دلیل می‌باشد و حکایت از آن دارد که ایشان دلیلی برای نقض و رد آن ندارند. همچنین گویای آن است که آنها در مرحله‌ی واضح‌سازی دلیل و رفع شبهات از آن به سر می‌برند.

ثانياً: ما أخبرتك به وهو نقض الإشكال بالمثال؛ لأن معظم الناس يفهمون المثال والمثال أقرب شيء لهم؛ لأن المقارنة تسهل عليهم، فهذا الإشكال ينقض بهذا المثال: وهو سمية أم عمار، فإذا كان الإشكال يصح على علي (ع) لصح على رسول الله (ص)، وسمية قتلت كما هو معلوم وهي من أهل الجنة كما هو معلوم أيضاً، وقد شهد لها رسول الله (ص)، وبالنسبة لرسول الله (ص) لا فرق عنده بين زوجته وابنته وأي مسلمة أخرى؛ لأنه أبو الأمة والكل عنده وبين يديه سواسية. أما رد الإشكال عن رسول الله (ص) وعلي (ع) فهو أنهم عباد يعملون بأمر الله وليسوا كعامة الناس ينتصرون لأنفسهم.

مطلب دوم همان چیزی است که بیشتر شما را به آن آگاه نمودم و آن رد اشکال به وسیله‌ی مثال است؛ زیرا اکثر مردم مثال را می‌فهمند و مثال به درک آنها نزدیک‌تر است؛ چرا که مقایسه، کار را بر آنان آسان می‌نماید. این اشکال به وسیله‌ی این مثال رد می‌شود: سمیه مادر عمار است؛ اگر این اشکال بر علی γ وارد باشد، بر رسول خدا α نیز وارد است. همان طور که معلوم و معروف است سمیه کشته شد و این که او از اهل بهشت است نیز روشن و شناخته شده است و پیامبر خدا α بهشت را برای او شهادت داده است¹⁴⁹. در نظر رسول خدا α بین همسرش، دخترش و هر زن مسلمان دیگری تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا وی پدر امت است و همگی برای او مساوی و برابرند. پاسخ به اشکال وارد شده بر رسول خدا α و حضرت علی γ به این صورت است که این افراد، بندگان هستند که به امر خدا عمل می‌کنند و همچون مردمان عادی نیستند که بخواهند برای خودشان انتقام بگیرند.

مثال آخر: آسیه زوجه فرعون، أليست من خيرة نساء الجنة ، لماذا ترك موسى (ع) فرعون وجنده يعذبونها ... الخ. المهم ان الصورة عموماً وصلت، دائماً من تلزمه الحجة يحاول أن يفرّ للإشكال على الدليل.

وجدت أحدهم مثلاً يقول: إذا كانت الشمس محمداً ، فكيف يقول إبراهيم: إنه لا يحب الآفلين، أي لا يحب محمداً (ص)؟

مثال دیگر: آسیه، همسر فرعون، آیا جزو بهترین زنان بهشت نیست؟¹⁵⁰ چرا موسی γ ، فرعون و لشکریانش را رها کرد تا آسیه را شکنجه کنند و تا انتها. مهم این است که به صورت عمومی مسئله بیان شده است، و همیشه کسی که حجت بر او ثابت می‌شود و جوابی ندارد تلاش می‌کند که با اشکال بر دلیل، توقف کند و راه فرار بیابد. دیدم یکی از آنها مثالی می‌آورد و می‌گفت: اگر خورشید محمد α است¹⁵¹، پس ابراهیم چگونه می‌گوید فروشندگان را دوست ندارد؟! یعنی آیا وی محمد α را دوست ندارد؟!

¹⁴⁹ - که پیامبر خدا α فرمود: «ای افراد خاندان یاسر شکبیا باشید که موعده شما بهشت است». بحار الانوار: جلد ۱۸ صفحه ۲۱۰ ؛ کنز العمال: جلد ۱۱ صفحه ۷۲۸.

¹⁵⁰ - پیامبر α فرمود: «سرور زنان بهشت چهار تن هستند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد α ، خدیجه دختر خویلد و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون». کشف الغمه: جلد ۲ صفحه ۷۷.

¹⁵¹ - در بسیاری از روایات اهل بیت β ، خورشید به پیامبر خدا α تفسیر شده است. از جمله این روایت: ابوبصیر می‌گوید از ابوعبداللّه γ درباره‌ی این سخن خدا « وَالشَّمْسُ وَضَحَاهَا » (سوگند به آفتاب و روشنی آن) سؤال کردم. حضرت فرمود: **خورشید، رسول خدا α است که خدا به وسیله‌ی آن، برای مردم دین‌شان را روشن ساخته است.** عرض کردم: « وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا » (و سوگند به ماه چون از پی آن بر آید). حضرت فرمود: **آن، امیرالمؤمنین γ است.** ... (بحار الانوار: جلد ۲۴ صفحه ۷۰). از ابن عباس نقل شده که پیامبر α فرمود: «مَثَلُ مَنْ دَرَبَيْنِ شَمَا مَثَلُ خورشيد است و مَثَلُ عَلِيٍّ مَثَلُ مَاهِ اسْتِ، پس هرگاه خورشید پنهان شد، با ماه هدایت جویید» (بحار الانوار: جلد ۲۴ صفحه ۷۶).

وهذا أقبح ما سمعت، فهو يفسر الشمس بأنها هذه الشمس، فالسؤال نفسه لو وجهه إلى نفسه ومن خلال تفسيره هو كيف يقول إبراهيم (ع) إنه لا يحب الشمس، وما ذنبها، وما فيها من سوء لكي لا يحبها إبراهيم (ع)؟ لو وجه السؤال لنفسه لأجاب نفسه أنه لا يحب اعتبارها رباً مطلقاً وإلهاً مطلقاً، لأنه (ع) قبل أن يتكلم بلا أحب قال: (هذا ربي)، فالذي لا يحبه إبراهيم (ع) ليس هذا المشار إليه بل الاعتبار الذي اعتبره أي كونه رباً مطلقاً.

ولكن هم أعماهم الحسد حتى أمسوا لا يكادون يعقلون، فيشكلون بأمور جوابها بين لو ردوها على أنفسهم.

أنتم أيضاً ليكن هدفكم الشيعة وليس فقط السنة؛ لأن كثيراً من الشيعة سيسمعون المناظرة، فأرجو منكم أن تكونوا في المناظرة على أتم استعداد، أولاً ثبتوا القانون، قانون معرفة الحجة وألزموهم به. والوصية وهي لازمة بحكم القرآن، ولا يوجد غير هذه وقد نقلها أهل البيت (ع) عن أبيهم رسول الله (ص)).

این زشت‌ترین چیزی است که تا کنون شنیده‌ام. این فرد خورشید را به همین خورشید ظاهری تفسیر می‌کند. اگر همین سؤال را از خودش بپرسند و بگویند با توجه به این تفسیری که شما ارائه می‌کنی، چگونه ابراهیم می‌گوید خورشید را دوست ندارد؟ گناه خورشید چیست و خورشید چه بدی دارد که ابراهیم از آن بیزار است؟ اگر سؤال را از خودش می‌پرسید، به خود پاسخ می‌داد که وی خورشید را به اعتبار این که ربّ مطلق و اله مطلق باشد، دوست ندارد. در واقع ابراهیم قبل از این که به دوست ندارم سخن بگوید، می‌گوید: «**هذا ربي**» (این پروردگار من است)؛ بنابراین چیزی که ابراهیم دوست ندارد آنچه که به آن اشاره شده نیست بلکه منظور (خورشیدی است که) رب مطلق در نظر گرفته شده است.

ولی حسد آنها را کور کرده است تا حدی که دیگر تعقل نمی‌کنند و به مواردی اشکال می‌گیرند که اگر همان را از خودشان بپرسند، پاسخ روشن خواهد بود.

در ضمن در مناظرات هدف‌تان فقط معطوف به سنی‌ها نباشد بلکه به شیعیان نیز توجه نمایید؛ زیرا بسیاری از شیعیان، مناظره را گوش فرا خواهند داد. از شما تقاضا دارم که با حداکثر آمادگی در مناظره حاضر شوید. ابتدا قانون و قاعده‌ی شناخت حجت را ثابت کنید و آنها را به آن ملزم نمایید. سپس به سراغ وصیت بروید و بیان کنید که وصیت به حکم قرآن، لازم و ضروری است و چیزی غیر از این وجود ندارد و این وصیت را اهل بیت از پدرشان رسول خدا نقل نموده‌اند.

(نصيحة منه بكتابة بعض البحوث) ..

• اندرز ایشان (ع) در خصوص نوشتن بعضی مباحث

قال العبد الصالح (ع): (هل لديكم الوقت لكتابة بعض الكتب أو الأبحاث الضرورية لنصرة دين الله أنت وإخوتك ممن لديهم القدرة على ذلك).

أولاً: كتاب منكري خلفاء الله في أرضه منذ آدم إلى أن يرث الله الأرض ومن عليها، ليس ضرورياً أن يكون هذا هو العنوان، ولكن هذا هو مختصر لما يتضمنه الكتاب أو البحث، والذي يكتب هو يختار العنوان المناسب، ويمكن أن يتعرض الكتاب إلى:

عبد صالح(ع) فرمود: «آيا شما و آن دسته از برادرانت که دستی بر نوشتن دارند، فرصت می‌کنند که برای یاری دین خدا، چند کتاب یا مبحث ضروری را به رشته‌ی تحریر درآورند؟
اول، کتاب منکرین جانشینان خدا بر زمینش، از زمان آدم تا هنگامی که خدا، زمین و آنچه بر آن است را به میراث می‌برد. ضرورتی ندارد که عنوان کتاب همین باشد ولی این، می‌تواند مختصری از مضمون کتاب یا مباحث را شامل گردد. کسی که به نوشتن اقدام می‌کند، عنوان مناسب را انتخاب می‌نماید. این کتاب می‌تواند به مسایل زیر پردازد:

- اليوم الأول آدم خليفة الله في أرضه.

- روز اول، آدم جانشین خدا بر زمینش بود.

- معترضون يتوبون ، منكر لا يتوب .. أي الملائكة وإبليس على التوالي.

- اعتراض کنندگان توبه می‌کنند، ولی انکار کننده توبه نمی‌نماید یعنی به ترتیب ملائکه و ابلیس!

- والمرور بأنبياء الله ورسله إلى يومنا هذا.

- مروری گذرا بر پیامبران و فرستادگان الهی تا امروز.

- المقارنة بين كل المنكرين.

- مقایسه بین تمام انکارکنندگان.

- مقولاتهم التي قصها تعالى علينا في القرآن وما يجمعهم من وحدة المنهج في الإنكار والمحاربة والمحااجة بالباطل ووحدة الأهداف ووحدة المضمون.

- گفته‌های انکار کنندگان که خدای متعال در قرآن آنها را برای ما بازگو نموده است و نیز اشاره به یکسان بودن راه و روش آنها در انکار حق و مقابله با آن و نیز دلیل آوردن بر باطل، یکی بودن اهداف و مضمون!

- أيضا الكثرة ومناقشتها.

- اکثريت و بحث و گفتگو در اين خصوص.

- لماذا المنكرون دائماً هم الكثرة؟ هل المشكلة في خلفاء الله أم في الناس، وما هي مشكلة الناس؟

- چرا منکران همواره در اکثریت‌اند؟ آیا مشکل در جانشین الهی نهفته است یا در مردم؟ مشکل مردم چیست؟

إذا عرفت سبب الفشل في الامتحان الأول تستطيع الإجابة على هذا السؤال ، إظهار "أنا" المخلوق بشكل جلي يعاقب عليه، أي إنه طالما استبطن مواجهة ربه بـ " انا "، فالآن تجلى له في خليفة ليقول: أنا خير منه، ولم يكن ليجرأ على النطق بها أمام الله القهار، ولكنه كان ينطق بها في كل آن بنظره المنصب على نفسه، أولئك الذين لا يكادون يرون أيديهم، أعمتهم الأنا، فهم كل همهم أنفسهم وما يلائمها وتجنب ما ينافيها ظاهراً. الآن، تجلى لهم الذي خلقهم في خليفته ليظهر على الملأ ما انطوت عليه أنفسهم الخبيثة من إنكار له سبحانه ولفضله.

ولو قربت لك الصورة أكثر في مثل مادي: فحالهم كمن ركز نظره على نفسه وهو يواجه ربه دون أن ينطق أو يقول: أنا خير ممن خلقني، أو أن يقول نفسي أهم عندي ممن خلقني، ولكن حاله ونظره المنصب على نفسه ينطق بهذا. الآن، امتحنه الذي خلقه بمثله - ظاهراً - إنسان فمباشرة نطق بما انطوت عليه نفسه فقالها جهاراً دون حياء: أنا خير منه.

اگر سبب شکست در امتحان نخست را دریابی، می‌توانی به این سؤال پاسخ دهی. بروز و ظهور «من» مخلوق به صورت آشکارا، مجازات در پی دارد، یعنی هر چه مخلوق در رویارویی با پروردگارش «من» را در نهان به کار می‌گیرد، اکنون آن را به صورت رویارو با جانشین خدا و با گفتن «من از او

برترم» نمایان می‌سازد. او جرأت نداشته است که در برابر خداوند قهار چنین چیزی را بر زبان براند، لیکن در هر لحظه وقتی به نفس خود نگاه می‌کند، آن سخن رابه زبان می‌آورد. آنها کسانی هستند که حتی نمی‌توانند دست‌های خود را ببینند. منیت آنها را کور ساخته است. تمام هم و غم ایشان متوجه به نفس‌شان است و آنچه به آن مربوط می‌شود؛ و همچنین اجتناب از هر چه که با نفس‌شان، در ظاهر سر ناسازگاری دارد. اکنون آن کسی که آنها را آفریده است، در خلیفه‌اش متجلی گشته تا به این ترتیب بر همگان، آنچه نفس‌های خبیث‌شان از انکار خداوند سبحان و فضل او پنهان می‌کرده است، آشکار گردد.

وضعیت را در یک مثال مادی برای روشن می‌کنم: حال آنها مانند کسی است که بر نفس خود تمرکز نموده و در برابر پروردگارش قرار گرفته بدون این که حرفی بزند یا (آشکارا) بگوید: «من برتر از کسی هستم که مرا خلق نموده!» یا بگوید: «نفس من مهم‌تر از کسی است که مرا آفریده است!»؛ اما حال و نظرش که متمرکز بر نفس خویش شده، گویای این سخن است. اکنون که خداوند او را به شخصی مانند خودش که در ظاهر یک انسان است امتحان نموده است، و او به طور مستقیم و آشکارا، بدون شرم و حیا از آنچه نفسش پنهان داشته، سخن می‌گوید: من از او بهترم!

أيضاً: بحث آخر عن عمر، وآخر عن أبي بكر، وعن عثمان من كتب السنة، المهم هو طريقة مناقشة الروايات بالاستعانة بالله وبالتوكل على الله والإخلاص لوجهه الكريم سبحانه وتعالى.

أيضاً: لديكم شيء آخر هو أنكم تنظرون إلى الروايات نظرة جديدة ونظرة أخرى تختلف عن سواكم، فالأنصار الآن إن شاء الله يختلفون عن سبقوهم في نقد أهل الباطل، وسيكون عملكم مباركاً إن شاء الله.

مبحث بعدی درباره‌ی عمر، ابوبکر و عثمان با استناد به کتب اهل سنت است. آنچه اهمیت دارد شیوه‌ی بحث و استدلال به روایات است؛ که با استعانت از خداوند متعال و توکل بر او و اخلاص برای رضای خداوند کریم و سبحان، باید صورت پذیرد. علاوه بر این، ویژگی متمایز دیگری که در شما وجود دارد این است که شما با نگرش جدید و متفاوتی که با نگاه دیگران تفاوت دارد، به روایات نظر می‌افکنید. به خواست خدا، انصار اکنون، در نقد و بحث اهل باطل با پیشینیان خود تفاوت دارند و ان شاء الله عمل شما، مبارک خواهد بود!.

فقلت: كيف مولاي علمنا.

گفتم: سرور من چگونه به ما پیاموز.

فقال (ع): (اعملوا، وستجدون أن كل شيء جديد، هل تسألني عن شيء دون أن تبدأ به، ما أدراك ربما لا تحتاج للسؤال).

(ع) فرمود: «عمل کنید! همه چیز را جدید خواهید یافت. آیا بدون این که کاری را آغاز کنی، از من درباره‌ی آن سؤال می‌کنی؟! تو چه می‌دانی؟! شاید به سؤال کردن نیاز نداشته باشی!».

وفعلاً لما باشرت بكتابة البحث لم أسأله (ع) عن شيء كما أخبر.

من اکنون که نگارش مباحث را شروع کرده‌ام، از ایشان در مورد چیزی سؤال ننموده‌ام؛ همان طور که خودشان خبر داده بود.

ثم قال (ع): (أيضاً: كتاب وبحث مهم حول كسر ضلع الزهراء:

سپس وی (ع) فرمود: «همچنین کتاب و بحثی مهم درباره شکستن پهلو حضرت زهرا»:

- تحقیق الروایات والدلالة علی صحتها.

- تحقیق و بررسی روایات و استدلال به صحت آنها.

- البحث من خلال روایات السنة وروایات الشيعة.

- کاوش در میان روایات سنی و روایات شیعه.

- روایات اقتحام الدار.

- روایات هجوم به منزل حضرت.

- روایات التهديد الذي صدر من الظلمة.

- روایاتی که نشان دهنده‌ی تهدید صادر شده از سوی ستمگران است.

- تحلیل الروایات.

- تجزیه و تحلیل روایات.

کمثال: یمكنکم الاستفادۃ من روایۃ غضب فاطمة (ع) علی أبی بکر وعمر وطلبهم من أمیر المؤمنین (ع) أن یدخلا علی فاطمة لیطلبا منها أن تصفح عنهما وتغفر لهما ما عملاه، وإنهما دخلا علی فاطمة وطلبا منها المغفرة ولم ترضَ عنهما ، فلأی شیء طلبا المغفرة إن لم یکن اقتحام دارها وكسر الضلع !!؟

به عنوان مثال می‌توانید از روایت خشم حضرت فاطمه (ع) بر ابوبکر و عمر استفاده کنید و این که این دو نفر از امیرالمؤمنین (ع) درخواست نمودند که بر فاطمه (ع) وارد شوند تا از او بخواهد بابت کارهایی که انجام داده‌اند، از ایشان درگذرد و آنها را ببخشد. این دو بر فاطمه (ع) وارد شدند و از او طلب بخشش کردند ولی آن حضرت از ایشان راضی نشد¹⁵². اگر قضیه‌ی هجوم به خانه حضرت فاطمه (ع) و شکستن پهلویش در کار نبود، این دو بابت چه چیزی طلب بخشش کردند!!؟

- أيضاً تغیب فاطمة (ع) موضع قبرها، ما هو السبب؟؟؟ لأنها غاضبة منهم.

- همچنین دلیل مخفی ماندن محل قبر حضرت فاطمه (ع) چیست؟؟؟ زیرا وی بر آنها خشمگین بود!

- أيضاً حرص فاطمة (ع) أن لا یحضروا جنازتها، ما هو السبب؟؟؟

- اصرار شدید حضرت به این که آنها بر سر جنازه‌اش حاضر نشوند، به چه دلیل بود؟؟؟

- أيضاً بیان فضلها من کتب السنة، ولو لم یکن إلا روایة سیدة نساء العالمین لکفی، وهي یصححها حتی الوهایة .

- همچنین بیان فضایل حضرت از کتب اهل سنت؛ و اگر حتی فقط همین یک روایت «سیده نساء العالمین» (سرور زنان جهانیان) بود، باز هم کفایت می‌کرد؛ حتی وهابی‌ها نیز بر این روایت صحه می‌گذارند¹⁵³.

* * *

¹⁵² - به بحار الانوار: جلد ۲۸ صفحه ۳۰۳ و منابع فراوان دیگر مراجعه نمایید و به خصوص خشم حضرت فاطمه بر آن دو نفر و تلاشی که از سوی آن دو صورت گرفت. می‌توانید به این منابع مراجعه کنید: صحیح بخاری: جلد ۴ صفحه ۴۱ ؛ الامامة و السياسة: جلد ۱ صفحه ۱۴ و سایر موارد.

¹⁵³ - از مواردی که بر آن صحه گذاشته شده: محمد ناصر الالبانی در صحیح جامع صغیر: جلد ۱ صفحه ۷۷ چاپ منقحة.

(اعمال بحوث مقارنه) ..

نقلت له في يوم رؤيا، فقلت: هناك رؤيا فيها أنّ التيلغ الآن يكون بالنبوة الخاتمة.

• استفاده از پژوهش های تطبیقی

یک روز خوابی را برای ایشان نقل کردم و گفتم: خوابی هست که در آن اشاره شده به این که در حال حاضر تبلیغ منحصر به نبوت خاتم است.

فقال (ع): (هناك أمر، المفروض أن تفعلوه وفقكم الله وهو المقارنة، مثلاً: مسألة ختم النبوة، هناك كتب فيها، اختر أفضل ما عندهم ، مثلاً مطهري عنده كتاب في هذا، الطباطبائي وغيره ماذا قالوا في التفسير، وقارنها بما قلت. اعملوا بحوث مقارنة، هذا أمر مهم لتعريف الناس وفقكم الله).

ایشان(ع) فرمود: «خداوند شما را توفیق دهد! کاری که باید در اینجا انجام بدهید، تطبیق و مقایسه است. مثلاً در مورد ختم نبوت کتاب هایی نوشته شده است. شما بهترین کتاب هایی که آنها دارند را انتخاب کنید. مثلاً مطهری کتابی در این خصوص دارد، همچنین طباطبایی و دیگران؛ ببینید در تفسیر خود چه گفته اند و آنها را با آنچه که برای شما بیان داشته ام قیاس کنید. از پژوهش های تطبیقی بهره ببرید. این رویکرد مهمی در آشناسازی مردم است. خداوند شما را توفیق دهد!»

* * * * *

المحطة الخامسة:

ما يتعلق بالنصائح العامة وبعض كلامه (ع)

"كلامكم نور"، بهذا عرف الامام الهادي (ع) في الزيارة الجامعة الشريفة كلام آل محمد وسادة الخلق (ع) ووصفه لأتباعهم وشيعتهم، وفي هذا أيضاً يقول الامام الرضا (ع): (رحم الله عبداً أحيا أمرنا، فقلت له: وكيف يحيي أمركم؟ قال: يتعلم علومنا ويعلمها الناس فإن الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا).

ولأنّ رجاءنا منه سبحانه دائماً أن يجعلنا ممن يحبّ آل محمد (ع) للناس أعرض بين أيدي الجميع بعض محاسن كلام العبد الصالح (ع) وكل كلامه حسن، وأعتذر إلى الله عز وجل من التقصير.

ايستگاه پنجم:

مسائل مربوط به نصایح عمومی و برخی از فرموده‌های ایشان

«كلام شما نور است»؛ امام هادی ۷ در زیارت شریفه‌ی جامعه با این عبارت، کلام آل محمد و سروران خلق ۱۲ را معرفی می‌نماید و آن را برای پیروان و شیعیان آنها توصیف می‌کند. در این باب، امام رضا ۷ نیز می‌فرماید: رحمت خدا بر بنده‌ای که امر ما را زنده کند! راوی می‌گوید به آن حضرت عرض کردم: چگونه امر شما را زنده کند؟ فرمود: دانش‌های ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد، که اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را می‌دانستند از ما پیروی می‌کردند¹⁵⁴.

ما همواره امید داریم که خدای سبحان ما را جزو کسانی قرار دهد که آل محمد ۱۲ را نزد مردم محبوب و دوست داشتنی می‌گردانند؛ لذا گوشه‌ای از فرمایش‌های نیکوی عبد صالح ۷ را پیش روی همگان قرار می‌دهم در حالی که همه‌ی سخنان ایشان نیکو است و بابت کوتاهی‌ام، عذر تقصیر به پیشگاه خدای متعال می‌برم!

(كيف يكون الايمان مستقراً)..

طلبت من العبد الصالح (ع) يوماً نصيحة، فقلت: الإنسان على نفسه بصيرة، قليل الصبر، ويضيق صدري سريعاً، وكثرة الهموم، بماذا تنصح وكلامك بلسمي في مسيري.

• چگونه ایمان مستقر و ثابت می گردد

روزی از عبد صالح نصیحتی خواستم. گفتم: انسان بر نفس خویش آگاه است؛ صبرم کم است، سینه‌ام زود تنگ می‌شود و غصه‌های فراوان دارم! مرا نصیحتی فرما که سخن شما مرهمی است بر زخم‌هایم.

فقال (ع): (الحمد لله رب العالمين أنكم لستم قليلين، ويشد بعضكم بعضاً، ويعين بعضكم بعضاً، وإن كان هناك تقصير من إخوانك فأسال الله لك ولهم الإخلاص والتوفيق في العمل في سبيل الله.

تذکر ما كان حال من سبقوكم من الأنبياء والأوصياء والقلة الذين نصرؤهم، لقد مهدوا لكم الطريق، كم مرة ومرة يكون جوابكم على الذين ظلموا أنفسهم بالتمثل بالأنبياء والأوصياء وأحوالهم، لقد مهدوا لكم الطريق وخففوا الكثير من عنائكم ولكن بعنائهم وبآلامهم).

(ع) فرمود: « **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**. تعداد شما کم نیست. شما یکدیگر را یاری می‌کنید و به هم مدد می‌رسانید. اگر از برادرانت کوتاهی سر بزند، از خداوند برای شما و آنها خلاص و توفیق کار در راه الهی را مستلث می‌نمایم.

حالات انبياء و اوصياء پيشين و نیز کمی تعداد کسانی که آنها را یاری رساندند را به یاد آور. آنها راه را برای شما آماده کردند. پاسخ چندین و چند باره‌ی شما به کسانی که به خویشان ستم روا داشتند، مشابه انبياء و اوصياء و احوال ایشان بوده است. آنها مسیر را برای شما آماده کردند و به مقدار زیادی از زحمت‌های شما کاستند، البته با تحمل درد و رنج بسیار!«.

فقلت: سلام الله عليهم أجمعين، وفقنا الله للسبيل على هداهم وخدمة حججه على خلقه.

فقال (ع): **(ومتى كان الحجج يبعثون عن خدم).**

گفتم: سلام و درود خدا بر همه‌ی آنها باد! خداوند ما را در حرکت در مسیر هدایت آنها و خدمت به حجت‌هایش بر مردم، توفیق عنایت فرماید!
(ع) فرمود: « **و حجت‌های الهی کی به دنبال خدمتکار بوده‌اند؟** ».

فقلت: أعتذر مولاي، فصرت لا أعرف ماذا أقول بالدعاء فاعذرني على كلامي معك والخطأ لا يفارقني.

فقال (ع): (المطلوب منكم أن تتخذوا القرار الصحيح والاختيار الصحيح بين "أنا هو"، وعندما يكون الاختيار صحيحاً، وعندما ينجو الإنسان المؤمن من الأنا يحقق ما جاء لأجله الأنبياء والأوصياء (ع)).

گفتم: مولای من عذر می‌خواهم. ندانستم در دعا چه گفتم. بابت سختم از شما عذرخواهی می‌کنم. خطا و اشتباه از من جدا نمی‌شود!

سپس ایشان (ع) فرمود: «آنچه از شما خواسته شده این است که بین «من او» تصمیم و انتخاب درستی در پیش بگیرید. هنگامی که انتخاب درست باشد و هنگامی که انسان مؤمن از منیت نجات یابد، آنچه انبیاء و اوصیاء به خاطر آن آمده‌اند، محقق می‌شود».

فقلت: وكيف يستقر ذلك في القلب، فهل من طريق؟

فقال (ع): (المعرفة).

گفتم: چگونه این موضوع در دل استقرار و ثبات می‌یابد. آیا راهی هست؟
(ع) فرمود: «با معرفت و شناخت».

فقلت: قد يعرف الانسان شيئاً، لكن سرعان ما ينساه، فيزول أثره فيقع في الخطأ من جديد.

فقال (ع): (المعرفة الحقيقية تكون هي حقيقة المخلوق، ولا تنسى ولا تزول، هي الإيمان المستقر).

گفتم: گاه انسان چیزی را می‌داند اما به سرعت آن را فراموش می‌کند؛ لذا تاثیرگذاری‌اش از بین می‌رود و آدمی دوباره به اشتباه می‌افتد.

(ع) فرمود: «معرفت واقعی همان حقیقت مخلوق است که نه فراموش می‌شود و نه از بین می‌رود. این همان ایمان مستقر و باثبات است».

فقلت: وما هو السبيل إلى أن يجعل الإنسان من معرفته وإيمانه حقيقياً ومستقراً لا يزول .

گفتم: آیا راهی هست که انسان، معرفت و ایمان خود را حقیقی، مستقر و زوال‌ناپذیر گرداند؟

فقال (ع): (عندما يكون هو المعرفة، الذي يحترق بالنار ويصبح ناراً، أما إن كنت تقصد العمل الذي يؤدي لهذا:

أولاً: أن يطبق كل ما يأمره الله به، وكل ما يرشده له، ويتخلق بكل خلق يرضاه الله، ويجتنب كل خلق يسخطه الله، ومن ثم لا يطلب جنة ولا تجنب نار ولا ولا، بل فقط أن يكون واقفاً في باب الله ويعمل بما يشاء، ومن ثم يعرف الآتي: أنه إن قال اشفني أعطني ارزقني افعل بي كذا فهو في كل هذه الأدعية يقول أنا.

فالمفروض أن يقتنع قناعة كاملة أنه يكفيه أن يقف في باب الله ويستعمله الله متفضلاً عليه، فلو أنه سبحانه استعمله منذ أن خلق الدنيا إلى قيام الساعة ومن ثم أدخله النار لكان محسناً معه، وكيف لا يكون محسناً من أوجدني من العدم، ومن ثم شرفني أن استعملني لأكون حجراً يرميه كيفما يشاء، وأي فضل أعظم من هذا، بل لو أدخلني النار خالداً بعد هذا لكان محسناً معي؛ لأنه في كل ما مضى محسن، وفيما يأتي محسن، استحق أكثر من النار؛ لأني ناظر إلى نفسي.

(ع) فرمود: «زمانی به دست می آید که او، خود، معرفت باشد؛ کسی که در آتش می سوزد و به آتش تبدیل می شود. ولی اگر منظور شما انجام دادن عملی است که به این نتیجه برساند: اولاً خودش را با تمام آنچه را که خدا به او فرمان داده و هر چه را که به آن رهنمون شده منطبق کند، به هر خلقی که خدا می پسندد آراسته گردد، از هر خلقی که مورد رضای خدا نیست دوری گزیند، سپس نه در طلب بهشت باشد نه در طلب دور شدن از آتش و نه هیچ چیز دیگر؛ بلکه فقط در درگاه الهی بایستد و به آنچه خواست حضرت حق است، عمل کند؛ سپس بداند که اگر بگوید: مرا شفا بده، به من عطا کن، مرا رزق برسان، با من چنین و چنان کن، در همه ی این دعاها می گوید «من»!

برای وی همین کافی است که در درگاه الهی بایستد و خدا با فضل و بخششی که بر او روا می دارد، او را به کار گیرد. او باید به چنین وضعیتی، کاملاً قانع و خرسند باشد. اگر خداوند سبحان از زمانی که دنیا را آفرید تا هنگام فرا رسیدن روز قیامت او را به کار گیرد سپس او را وارد آتش کند، با او به احسان رفتار کرده است؛ و چگونه محسن نباشد و حال آن که او مرا از عدم به وجود آورد و سپس گرامی ام داشت به این که همچون سنگی مرا به کار گیرد تا هر طور که بخواهد آن را پرتاب کند و چه فضل و عنایتی بزرگ تر از این؟! حتی اگر خدا بعد از این مرا تا ابد در جهنم وارد کند باز هم با من به احسان رفتار کرده است؛ زیرا وی در هر چه که گذشته و در هر چه که می آید، محسن است. من بیش از آتش را سزاوارم؛ زیرا (بیوسته) به نفس خود نظر می افکنم.

المفروض أن يبقى الإنسان دائماً واقفاً في باب الله يرجو أن يتفضل عليه ويستعمله، والمفروض أن لا يكون عمل الإنسان مع الله مقابل ثمن أو جزاء، أي المفروض أن لا يطلب ثمناً أو جزاء. وهل تعتبره إنساناً جيداً

من يطلب ثمناً أو جزاء مقابل خدمة بسيطة يقدمها لإنسان كريم وفر له فيما مضى بيتاً ومالاً وعملاً وكل ما يحتاج في حياته دون مقابل، فكيف بالله سبحانه الذي إن استعملك شرفك، وكان عملك معه شرف لك وخير يصيبك، فكيف تطلب مقابلاً على ذلك؟!.

انسان باید همواره بر درگاه خداوند بایستد و امید داشته باشد که خدا بر او عنایت کرده و به کارش گیرد. عمل انسان برای خدا، نباید در مقابل چشم‌داشت و گرفتن پاداش و اجرت باشد؛ یعنی وی نباید بها و اجرتی طلب کند. فرض کن انسان بخشنده و بامروتی برای فردی، خانه، ثروت، شغل و هر آنچه در زندگی به آن نیاز دارد را بدون هیچ چشم‌داشت و درخواست جبرانی فراهم کرده و اکنون آن فرد، خدمتی ساده برای این بزرگوار انجام داده است؛ اگر او از این بزرگ‌مرد، پاداش و اجرت مطالبه کند، آیا او را انسان نیکی به شمار می‌آوری؟! همین قضیه در مورد خدا چگونه خواهد بود؟! اگر خداوند سبحان شما را به کاری گمارد، به شما ارجمندی عطا فرموده و کار شما برای او، شرافتی برای خودتان بوده و خیری خواهد بود که به خودتان رسیده است؛ پس چگونه در مقابل آن خواستار پاداش و جبران از سوی خداوند سبحان هستی؟!.

* * *

علاج قساوة القلب)..

قلت للعبد الصالح (ع): يمر وضعنا بعض الأحيان برکود، يعني قلة في الحركة هكذا فجأة ولا أعرف هل هو نتيجة تقصير وهو أكيد موجود، أم أن القضية بيد الله ويهيأ لها أسبابها، هذا أمر. والأمر الآخر: يشعر الانسان بعض الأحيان بقساوة في قلبه وقلة إقباله، فهل من علاج؟

• درمان قساوت قلب

به عبد صالح⁷ گفتم: «گاهی اوقات ما به رکود و خمودی دچار می‌شویم، یعنی کم تحرکی ناگهانی! نمی‌دانم این وضعیت نتیجه کوتاهی ماست - که قطعاً چنین کوتاهی وجود دارد - یا این موضوع به دست خدا است و او است که اسباب و عوامل آن را فراهم می‌آورد. این یک موضوع دیگر این است که گاهی اوقات انسان در دلش احساس قساوت و بی‌میلی می‌کند. آیا راه علاجی هست؟

فقال (ع): (الدعوة بيد الله، وأيضاً الله يعطي للمؤمن بحسب إخلاصه.

والقلب يرق لذكر الله وذكر أوليائه، فإذا قست القلوب فاعرجوا بها على ذكر الله، واقروا القرآن وما يمكنكم من الدعاء، وتدبروا سيرة أولياء الله واتعظوا بها).

فرمود: «دعوت به دست خدا است؛ و نیز خدا بر اساس اخلاص مؤمن، به او عطا می‌فرماید. قلب با ذکر خدا و ذکر اولیای الهی نرم می‌شود؛ لذا هرگاه قلب‌ها دچار قساوت شد، با ذکر خدا بر آن غلبه کنید. به قرائت قرآن پردازید و هر مقدار که می‌توانید دعا بخوانید. در سیره‌ی اولیاء الهی تدبر کنید و از آن پند بگیرید».

* * *

(تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً...)

طرح أحد الإخوة بعض المشاكل عليه (ع)، فقال في نصيحته:

(این دار(بهشت ابدی) آخرت را برای کسانی که بلندی (مقام) را نمی‌جویند قرار می‌دهیم...)

یکی از برادران برخی از مشکلات را با ایشان (ع) (بنده صالح) مطرح نمود، و در نصیحتش فرمودند:

(... هل تظنون أن شغلي فيكم فقط، سيهلك أكثر الناس وهم على ضلال ويذهبون إلى جهنم، وأنتم كل واحد مشغول بنفسه، كل واحد منكم يصيح أنا؟!)

لا أحتاج كلاماً كثيراً، أريد منكم عملاً قليلاً.

أعمالكم تعرض علينا وفيها كل واحد يصرخ أنا، لماذا لا تجاهدون أنفسكم؟ ألا تستحون من الله، من محمد، من علي، من آل محمد (ع)؟! الكل، الكل، الكل.

والله الذي سيأتي يشيب الصغير؟؟ هل تعون؟؟ أقول لك هلاك أكثر الناس!! أنتم لا تخافون الموت وتصرخون أنا أنا أنا!! من أعطاكم الأمان من الهلاك معهم وأنتم تصرخون أنا أنا أنا!؟

«.... آیا گمان می‌کنید مشغله‌ی من، فقط شما هستید؟ بیشتر مردم در حالی از بین خواهند رفت که بر گمراهی‌اند و وارد جهنم می‌شوند و حال آن‌که هر یک از شما مشغول به خویشتنِ خویش است. هر یک از شما فریاد منیت سر می‌دهد!؟

سخنوری بسیار، از شما نمی‌خواهم، اندکی عمل از شما خواستارم. اعمال شما بر ما عرضه می‌شود و در آن، هر کس فریاد می‌زند من! چرا با نفس خود مجاهده نمی‌کنید؟! آیا از خدا، از محمد، از علی و از آل محمد شرم نمی‌کنید؟! همه، همه، همه! به خدا چیزی که در پیش رو است، کودک را پیر می‌کند!! آیا کمک می‌کنی!؟ من به شما می‌گویم از

بین رفتن اکثر مردم!! شما از مرگ نمی ترسید و بانگ «من من من» سر می دهید!! چه کس به شما امان داده است که با آنها هلاک نمی شوید؟! و حال آن که فریاد می زنید «من من من»!!».

ولما أراد الأخ تبرير موقفه، قال (ع): (طيب، وما تنقله الملائكة ماذا أفعل به؟!).

وقتی این برادر خواست که توجیهی برای وضعیت خودش بیاورد، ایشان(ع) فرمود: «بسیار خوبه با آنچه ملائکه نقل می کنند چه کنم?!».

ثم قال (ع): (نصيحتي لكم قوله تعالى: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾، تدبروه وعوه وتجنبوا اتباع أهوائكم، والانتصار لأنفسكم على الحق.

إذا كنتم تريدون أن تكونوا فعلاً عوناً للحق فاعملوا بهذه الآية، وإلا يستبدل الله بكم قوماً غيركم ثم لا يكونوا أمثالكم، وأنتم تعلمون فهم إلى جواركم وقد حان وقتهم، فاتقوا الله، واقتلوا أنفسكم وأهواءكم، وانصروا ربكم.

سپس (ع) فرمود: «نصیحت من به شما، سخن خداوند متعال است که می فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾»¹⁵⁵ (این سرای آخرت را از آن کسانی قرار دادیم که در زمین نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد، و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است). در این آیه بیاندهشید و تدبر کنید، آن را پاس بدارید و از پیروی هوای نفسانی تان و پیروزی دادن خودتان بر حق، اجتناب ورزید.

اگر می خواهید در عمل، واقعاً از یاران حق باشید، به این آیه عمل کنید و گرنه «ببستبدل الله بكم قوماً غيركم ثم لا يكونوا امثالكم» (خداوند شما را با قومی غیر از خودتان که مانند شما نیستند، جایگزین می نماید) و شما می دانید که آنها در نزدیکی شما هستند و زمان شان نیز فرا رسیده است. تقوای الهی پیشه کنید، نفس و هوای تان را بکشید و پروردگارتان را نصرت دهید.

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا﴾: لم يقل الله نصيب من الدار الآخرة، ولم يقل نجعل له نصيباً من الدار الآخرة، بل قال: تلك الدار الآخرة نجعلها، أي الدار الآخرة بما فيها يجعلها لهؤلاء، أي إنهم ملوك الآخرة، فهؤلاء هم آل محمد (ع) وخاصة شيعتهم، فاعملوا أن تكونوا منهم، وإلا فلا أريد أن أرى صوركم وأنتم تتبعون أهواءكم.

وفي نهاية الآية ، قال تعالى: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾، والمتقون هم آل محمد (ع) ، وقد قال الصادق (ع) لمن قرأ: ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ : (لقد طلبوا عظيماً، إنما هي: واجعل لنا المتقين إماماً) ، فما هي الأمور التي يعملها الإنسان ليكون من هؤلاء ؟

تلك الدار الآخرة نجعلها (این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته ایم که ...): نفرموده است نصیبی از سرای آخرت، نفرموده وی را نصیبی از سرای آخرت می دهیم، بلکه فرموده است: این سرای آخرت را به آنها می دهیم؛ یعنی سرای آخرت با همه ی آنچه که در آن است را به آنها می دهد. یعنی آنها پادشاهان آخرت اند. اینها همان آل محمد و شیعیان خاص شان هستند. عمل کنید تا جزو آنها باشید. در غیر این صورت نمی خواهیم به چهره ی شما نظر بیاوریم، آن هم در حالی که از هوای نفس تان پیروی می کنید!

در آخر آیه خداوند فرموده است: وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (و فرجام از آن پرهیزکاران است). پرهیزکاران، آل محمد هستند امام صادق^{۱۵۶} خطاب به کسی که آیه^{۱۵۶} «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (و ما را پیشوای پرهیزکاران گردان) را قرائت می کرد، فرمود: چیز عظیمی را طلب کرده اند. در اصل ، آیه این گونه است: «واجعل لنا المتقين اماماً»^{۱۵۷} (و برای ما امامی از متقین قرار بده). چه کارهایی است که انسان با انجام دادن شان می تواند جزو اینها شود؟

لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا (کسانی که در زمین خواهان هیچ برتری جویی و فساد نیستند): آیا شما نه خواهان برتری جویی هستید و نه خواهان فساد؟؟ آیا معنای این را می دانی؟ معنایش این است که حتی از خیالت نگذرد که تو از احدی بهتر هستی، و خودت را از کسی برتر ندانی!

﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا﴾، أنتم لا تريدون علواً، ولا تريدون فساداً؟؟ هل تعرف معنى هذا؟ أي أن لا يمر بخاطرك أنك خير من أحد، ولا تفضل نفسك على أحد.

لا يريدون علواً ولا فساداً .. لا يريدون الفساد، وليس لا يعملون الفساد. في آيات أخرى قال تعالى: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ ، أما هنا في هذه الآية ليس لا يفسدون، بل لا يريدون الفساد، أي لا يمر بخاطرهم الفساد، ولا يخطر ببالهم الفساد. أين أنتم من هذا؟؟؟

اتقوا الله، وانشغلوا بإصلاح أنفسكم، كل واحد منكم يرى نفسه أنه خير الخلق، وأنه أفضل من كل الأنصار، أو أفضل من بعض الأنصار!!؟ هذه نصيحتي لكم واعذرني على شدتي معكم).

^{۱۵۶} - فرقان: ۷۴.

^{۱۵۷} - مراجعه کنید به: تفسیر قمی: جلد ۱ صفحه ۱۰ ؛ بحار الانوار: جلد ۲۴ صفحه ۱۳۳ و ۱۳۴.

لا يريدون علواً ولا فساداً.... خواهان هيچ برتری جویی و فسادی نیستند، نه این که «لا يعملون الفساد» (فساد نمی کنند). در آیات دیگر، خدای متعال می فرماید: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»¹⁵⁸ (در زمین آن گاه که به صلاح آمده است فساد مکنید). ولی در این آیه فساد نمی کنند نیامده است، بلکه گفته شده فساد نمی خواهند؛ یعنی فساد به ذهن آنها خطور نمی کند و از خاطر آنها نمی گذرد. شما کجای این ماجرا قرار دارید؟؟؟

تقوای الهی پیشه کنید، و به اصلاح نفس خویش مشغول شوید. هر کدام از شما خودش را بهترین مردم می داند و خود را از همه یا برخی از انصار برتر می داند!!
این اندرز من به شماست، و به خاطر درشتی ام با شما عذر می خواهم.

* * *

(نصيحة في هداية الناس)..

• نصیحتی در زمینه ی هدایت مردم

قال (ع): (اعملوا بكل ما يمكن فهي معركة مع إبليس، هو يريد أن يأخذ أكبر عدد إلى جهنم .. الدنيا سيرها الناس بعد الموت ساعة، لم يكادوا يعرفوا منها شيئاً. هو يريد أن يحقق وعده بغواية الخلق ، فإن لم يكن بإمكانه تأجيل اليوم الموعود، فهو يريد أن يحقق وعده بأن يغوي كل من سوى المختارين.

فشله أخيراً في تأجيل المواجهة الأخيرة، وتحقق الوعد الإلهي بانتصار ثلاثمائة وثلاثة عشر على أنفسهم لا يجعله ينثني عن هدف طالما توعد به وهو غواية الناس، فأنتم انتصاركم بهداية الناس، هدايتهم وليس فقط إقامة الحجّة عليهم. اعملوا كل ما يمكنكم لهدايتهم، فقط أوصيكم أن تجاهدوا إبليس بكل ما يمكنكم، أخزوه وأخزوا جنده من الإنس والجن).

(ع) می فرماید: «با هر چه می توانید وارد میدان شوید چرا که این میدان، عرصه ی مبارزه با ابلیس است. او می خواهد تعداد هر چه بیشتری را به جهنم ببرد مردم بعد از مرگ، دنیا را به اندازه ی یک ساعت خواهند دید که گویی چیزی از آن ندانسته و نفهمیده اند. او می خواهد وعده ی خود مبنی بر گمراه ساختن خلائق را محقق سازد و اگر نمی تواند روز وعده داده شده را به تاخیر اندازد، می خواهد وعده ی خویش بر گمراه سازی همگی به جز برگزیدگان را واقعیت بخشد¹⁵⁹.

¹⁵⁸ - اعراف: ۵۶.

¹⁵⁹ - قائمی ۷ که در مسجد کوفه ابلیس را پیش می آورد و گردن می زند را افراد اندک شماری یاری می دهند. این موضوع را آل محمد در روایات فراوانی بیان فرموده اند؛ و این که آنها همچون سرمه در چشم و نمک در غذا کمیاب و بسیار نادر

شکست او در به تعویق انداختن برخورد آخر و تحقق یافتن وعده‌ی الهی با پیروزی سیصد و سیزده نفر بر نفس خود، باعث نمی‌شود از هدف خود منصرف شود، مادامی که به آن هدف وعده داده شده است که همان گمراه نمودن مردم می‌باشد. پیروزی شما، در هدایت یافتن مردم است. هدایت آنها، و نه فقط اقامه‌ی حجت بر ایشان. هر آنچه در توان دارید برای هدایت کردن مردم به کار گیرید. فقط به شما توصیه می‌کنم که با هر چه می‌توانید با ابلیس جهاد کنید. او و لشکریان جن و انسش را خوار و ذلیل گردانید».

ولما سألته عن أوجع ضربة توجه لابلوس (لعنه الله)، قال (ع):

من دربارہی دردناک‌ترین ضربه‌ای که بر ابلیس لعنت الله وارد می‌شود از ایشان سؤال کردم. وی (ع) فرمود:

(ألم تقرأ في الحديث والأثر : إذا سجد ابن آدم اسودّ وجه إبليس .

سأقص لك رؤيا رأيتها قبل زمن ربما توضح لك الأمر أكثر: رأيت جيشاً كبيراً أقوده وحدثت معارك كبيرة، وكان هناك شهداء من جيش الأنصار، وكانت أرواحهم تصعد وصورها جميلة جداً، وكان الأنبياء يقفون في باب السماء يستقبلونهم وفرحين جداً بهم، ومن ضمن الأنبياء إبراهيم (ع)، وكان فرحاً جداً، وقالوا: لم يحصل هذا منذ خلق الله آدم أن ينتصر هذا العدد الكبير على الأنا والدنيا والهوى والشيطان، انتهت.

«آیا در حدیث و خبر نخوانده‌ای که هرگاه فرزند آدم سجده کند، روی ابلیس سیاه می‌شود؟¹⁶⁰ رؤیایی را که چندی پیش دیده‌ام برایت تعریف می‌کنم، تا شاید این قضیه را برای شما روشن‌تر سازد: ارتش بزرگی را دیدم که آن را فرماندهی می‌کردم. زد و خوردهای بزرگی واقع شد. از ارتش انصار چند نفر شهید شدند و ارواح ایشان با صورت‌هایی بسیار زیبا به بالا برده می‌شدند. پیامبران در دروازه‌ی آسمان ایستاده بودند و با خوشحالی بسیار از آنها استقبال می‌کردند. از جمله‌ی پیامبران حضرت ابراهیم^۷ بود که بسیار شادمان بود. پیامبران می‌گفتند از زمانی که خدا آدم^۷ را آفرید چنین چیزی پیش نیامده بود که چنین تعداد زیادی، بر منیت و دنیا و هوی و شیطان پیروز شوند. رؤیا تمام شد.

می‌باشند. در کتاب‌های (آسمانی) سابق نیز آمده است؛ مثلاً در کتاب مقدس آمده است: «۱۴ - چرا که همه‌ی مردم دعوت‌اند لیکن انتخاب شدگان همان افراد اندک‌اند» (مجمع الكنائس الشرقي: صفحه ۹۷).
^{۱۶۰} - مراجعه نمایید به: کافی: جلد ۳ صفحه ۲۶۴ ؛ خصال صدوق: صفحه ۶۱۶.

ما أريد أن تفهمه أن متابعة حجة الله بقدر دقتها يسود وجه إبليس. السجود الذي رفضه إبليس هو الذي يسود وجهه، لقد رفض السجود لخليفة الله، وتوعد ياغواء الناس، وأن يحملهم على رفض السجود لخليفة الله، فما هو الذي يسود وجهه أكثر من نقض غايته وهدفه؟

إذن، فهو ما قلته لك أولاً: اعملوا على هداية الناس، اجعلوهم يسجدون كالملائكة، وأخزوا إبليس الذي يريد منهم متابعته في رفض السجود لخليفة الله).

آنچه مایلیم شما درک کنی این است که پیروی از حجت الهی به میزان دقت آن، چهره‌ی ابلیس را سیاه می‌گرداند. همان سجده کردنی که ابلیس آن را قبول نکرد، روی او را سیاه می‌کند. ابلیس از سجده بر جانشین خدا سر باز زد و وعده داد که مردم را گمراه ساخته و به سرپیچی کردن از سجود بر جانشین خدا وامی‌دارد. بنابراین چه چیزی بیشتر از نقض هدف و غایتی که به دنبال آن است، رویش را سیاه می‌گرداند؟

پس موضوع همان است که در ابتدا به شما گفتم: برای هدایت مردم، بکوشید؛ کاری کنید که آنها هم مانند فرشتگان سجده کنند. ابلیس را که از آنها می‌خواهد در ردّ سجده بر خلیفه‌ی الهی از او پیروی کنند، به خواری بکشانید».

ولما طلبت منه (ع) الدعاء في أن يكتبنا الله تعالى من الساجدين لخليفته في أرضه، قال (ع): (اللهم يجعلنا جميعاً من الساجدين للساجد الأول والعاابد الأول والمسلم الأول والناطق إذا خرست الألسن في عرصات القيامة).

من از ایشان(ع) تقاضا کردم که در دعا بخواهد خداوند ما را در زمره‌ی کسانی قرار دهد که بر جانشین او بر زمین سجده گزارده‌اند. ایشان(ع) فرمود: «پروردگار، همه‌ی ما را جزو سجده‌گزاران بر اولین سجده‌کننده و اولین عبادت‌کننده و اولین مسلمان قرار دهد و هنگامی که در صحرای محشر زبان‌ها لال می‌شود، ما را گویا قرار دهد!».

(ومن كلامه (ع) ما يصعب وضع عنوان يشير إليه) ..

أن تقول لإمامك وحجة الله على خلقه: "سيدي، ومولاي" ربما أقل شيء من حقوق الائتمام بهم أروحنا فداهم، وأن يلحظ الانسان نفسه عند الحديث مع إمامه أمر في غاية الأهمية، هكذا ربما هو فهمي القاصر دوماً، ولكن بالتأكيد أن ذلك يجب أن يصدر من قلب الانسان وروحه لا بظاهر اعتاد على الاعتناء به، وقد لا يوافق باطن لا يعلم به إلا الله وحججه، اللهم عفوك بحق فاطمة (ع).

كان للعبد الصالح (ع) كلمة مع من يتكلف معه، إذ يقول:

• بخشی از کلام ایشان که انتخاب عنوان برای آن دشوار است

شاید این که به امام خودت و به حجت خدا بر خلقش بگویی «سرورم و مولای من» کمترین حق از حقوق اقتدا به ایشان - ارواح ما فدایشان- باشد. این که انسان به هنگام سخن گفتن با امامش مراقب خود باشد، موضوعی است به غایت مهم. شاید این فهم کوتاه همیشگی من باشد ولی قطعاً چنین چیزی باید از دل و روح انسان منبعت شود نه این که در ظاهر به آن عادت کند در حالی که موافق باطن او - که جز خدا و حجت‌های او از آن آگاهی ندارند- نباشد. خداوند با حق حضرت فاطمه را ببخش! وقتی یک نفر به صورت تکلف‌آمیز با عبد صالح سخن می‌گفت، ایشان (ع) به او فرمود:

(لست أهلاً أن يمدحني أحد، ولا أرضى أن يمدحني أحد، فلم نأت لنؤسس للظالمين، أرجو أن تخاطبني كأحدكم، بل أنا أعد نفسي أفلكم، اعتبرني صديقاً لك، ولي الشرف أن يقبلني الأنصار صديقاً لهم).

«شایسته‌ی آن نیستم که کسی مرا بستاید، و راضی نیستم که کسی مرا مدح و ستایش کند. من نیامدم تا چیزی برای ستمگران بنا کنم. تقاضا دارم که با من همانند یکی از خودتان صحبت کنی. حتی من خود را کمترین شما به شمار می‌آورم. مرا دوست خود در نظر بگیر و این افتخاری است برای من که انصار مرا به عنوان دوست خود قبول کنند».

وبعد ذلك سألته عن نصيحة، فقال (ع):

(بينوا للناس طريق الإسلام الصحيح، لا تتركوا وسيلة يمكن أن تعملوا بها فإن في ذلك فرجكم، إن ابليس لعنه الله لما كان يعرف أن نهايته في اليوم المعلوم، ولما كان يعرف أن لليوم المعلوم بناء لا بد أن يكتمل ليأتي هذا اليوم المعلوم، فإنه يعمل ومنذ يومه الأول الذي خرج فيه عن طاعة الله على أن لا يكتمل هذا البناء.

ألم تسمع قوله: ﴿ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ ، فهذا عدوكم لم يدخر جهداً لإضلال الناس، فكيف ندخر جهداً لهدايتهم؟! وهل تسمع ما يقول لعنه الله إنه سوف يأتي من كل جهة لإضلال الناس فإن لم ينفع من بين أيديهم لن يتراجع ولن يقبل بخسارة المعركة بل سيحاول مرة أخرى من خلفهم وإن لم تنفع لإضلالهم أيضاً لن يتراجع ولن يقبل بخسارة المعركة بل يأتيهم عن أيمنهم وهكذا عدوكم مع أنه الباطل والمدافع عن الباطل ولكنه يقاتل بشراسة ليضل الناس ويمنعهم من السير إلى الله لأنه يعلم أن هذا سيمنع اكتمال البناء ويؤخر اليوم المعلوم الذي تكون فيه نهايته).

پس از آن نصیحتی از ایشان خواستار شدم. وی (ع) فرمود: «راه و رسم اسلام صحیح را به مردم شناسانید. هیچ وسیله‌ای که با آن بتوانید کاری از پیش ببرید را از دست ندهید، چرا که فرج شما در آن است. ابلیس لعنت الله وقتی دانست که پایان کارش در روز معلوم است و وقتی فهمید که روز معلوم دارای بنایی است که حتماً باید کامل شود تا این روز فرا برسد، از همان روز اولی که در آن از دایره‌ی بندگی الهی خروج کرد، دست به کار شد تا این بنا، سامان نیابد.

آیا سخن خداوند را نشنیده‌ای که فرمود: ﴿ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾¹⁶¹ (آن گاه از پیش و از پس و از چپ و از راست بر آنها می‌تازم و بیشتریشان را ناسپاس خواهی یافت). این دشمن شما از هیچ تلاشی برای گمراه ساختن مردم فروگذار نمی‌کند؛ پس چگونه ما برای هدایت آنها کوتاهی ورزیم؟!

آیا نشنیده‌ای این سخن ابلیس لعنت الله را که می‌گوید برای به بیراهه کشاندن مردم، از همه سو می‌آید؟ اگر از روبه‌رو بیاید و کاری از پیش نبرد، عقب‌نشینی نمی‌کند و به شکست در میدان جنگ تن نمی‌دهد بلکه بار دیگر از پشت سر حمله می‌کند؛ و اگر باز هم نتوانست گمراه کند، عقب نمی‌نشیند و معرکه را ترک نمی‌کند بلکه از سمت راست پیش می‌آید. دشمن شما نیز همین سان است. هر چند او بر باطل است و سنگ باطل را به سینه می‌زند ولی با خشونت و تندخویی نبرد می‌کند تا مردم را گمراه نماید و آنها را از سیر به سوی خدا باز دارد؛ زیرا می‌داند این کار باعث جلوگیری از تکمیل بنا شده و روز معلوم که در آن کارش یکسره می‌شود را عقب می‌اندازد.

فقلت: وهل وضعك بخير ومن معك، فقال (ع):

(الحمد لله على كل حال، ومعى الخير كله، الله سبحانه وتعالى، أسأله أن أكون معه كما هو معى فأقابل إحسانه بالشكر ولا أكون من الخاسرين).

عرض کردم: آیا وضعیت شما و کسانی که با شما هستند نیکو است؟
فرمود: «الحمد لله على كل حال (شکر خدا در همه حال). تمامی خیر همراه من است که همان خدای سبحان و متعال می باشد. از او مستثلت دارم که همراهش باشم همان طور که او همراه من است، تا احسانش را با شکرگزاری پاسخ گویم و از زیان کاران نباشم».

فقلت: هل لي أن أسأل عن حالي أو أني أخذت من وقتك نور عيني.

فقال (ع): (أنا خادم، ولكن أحب أن أقول: إن أمير المؤمنين علياً (ع) الذي خاطبه العبد الصالح بقوله "سبقت سبقاً بعيداً وأتعبت من يأتي بعدك"، - إذا كان علي روحياً فداه - يسأل رسول الله عن خاتمته إن كانت علي سلامة من الدين، فمن نحن وكيف حالنا!؟

أنا الذي يعرض إصبع الندامة على ما فرط في جنب الله، وعلى خسارته التي تيقن منها، أقول حري بابن آدم أن يعرض إصبع الندامة دائماً وأبداً عندما يعلم أن في يوم القيامة لن يستطيع أحد السجود حتى يسجد محمد (ص) ويحمد الله، فلم منعنا من السجود حتى يسجد محمد (ص) ويحمد الله إن لم تكن مقصرين وخاطئين ومذنبين وناظرين لأنفسنا، فهل يستحق الحبيب سبحانه وتعالى منا هذه الخطيئة؟! هل يستحق أننا جازينا إحسانه وعطاءه بالإعراض عنه والتكر له والنظر لأنفسنا!؟).

گفتم: ای نور دیده ام، با این که وقت شما را می گیرم، آیا می توانم درباره ی وضعیت خودم سؤال کنم؟
فرمود: «من خدمتگزارم ولی دوست دارم بگویم: امیرالمؤمنین علی؟ کسی که بنده ی صالح؟ او را با این گفته مورد خطاب قرار داده: «بسیار جلو زده ای و سبقت گرفته ای و کسی که بعد از شما می آید را به زحمت انداخته ای»¹⁶²؛ اگر علی - که جانم فدایش باد - از رسول خدا در مورد عاقبت کارش و این که آیا بر سلامت دینش است یا خیر، می پرسد، پس ما، که هستیم و حال و روز ما چگونه است؟!
من کسی هستم که به دلیل کوتاهی در جوار خدا و به دلیل خسارتش که نسبت به آن یقین دارم، انگشت ندامت می گزم. من می گویم شایسته است که فرزند آدم همیشه و به طور دایم انگشت ندامت بگذرد، آن گاه که علم پیدا می کند به این که در روز قیامت کسی نمی تواند سجده کند تا این که حضرت محمد سجده گزارد و خدا را حمد و ستایش کند. اگر ما مقصر و گناهکار و خطاکار نیستیم و به نفس خود نگاه نکرده ایم، پس چرا از سجود منع شده ایم، مگر پس از آن که حضرت محمد سجده کند و حمد الهی به جای آورد؟

آیا خداوند حبيب سبحانه و تعالی این گناه را از ما می زداید؟! آیا سزاوار است که ما احسان و بخشش او را با روی گرداندن از او و عدم شناخت او و نظر به نفس خود جواب دهیم؟!».

* * *

(خطة آل محمد (ع) في العمل) ..

سألت العبد الصالح (ع) ذات مرة عن التبليغ في مكان معين، وإذا كان يقصد بهم جماعة معينين، فقال (ع):

• برنامه‌ی آل محمد(ع) در بُعد عملی

یک بار از عبد صالح ۷ درباره‌ی تبليغ در یک مکان مشخص و گروهی معين سؤال کردم. ایشان(ع) فرمود:

(تحركوا على كل الناس فإن لله إرادات وبداءات، لا يمكن أن نقول كل شيء ونبين كل شيء، بل لابد أن يكون التوجيه في بعض الأحيان فيه بداء. نحن نقاتل عدواً يراكم ولا ترونه ويجلس ويسمع أقوالكم؛ لأنكم لا تستعيذون منه، فيعرف منكم ما تفعلون وأين تتوجهون فيسبقكم إلى إضلال من تريدون هدايته. هو لا يعلم الغيب، ولكنه يريد أن يعرفه منا ليعمل على تأجيل يومه المعلوم أو حتى أن يرضي أناه بإضلال كل من يمكنه إضلالهم).

«به سراغ همه‌ی مردم بروید، که خدا را مشیت‌ها و بداءهایی است. ما نباید هر چیز را بگوییم و همه چیز را آشکار سازیم، بلکه لازم است گاهی اوقات مطالبی بگوییم که بتوانیم آن را توجیه کنیم که ممکن است در آن بداء اتفاق بیفتد. ما با دشمنی نبرد می‌کنیم که شما را می‌بیند و شما او را نمی‌بینید. او با شما نشست و برخاست می‌کند و سخنان‌تان را می‌شنود زیرا شما از او استعاده نمی‌کنید؛ لذا می‌داند که چه می‌کنید و کجا می‌روید و برای گمراه ساختن کسی که قصد هدایتش را دارید بر شما سبقت می‌جوید. او غیب نمی‌داند ولی می‌خواهد آن را از ما بفهمد تا برای به تاخیر انداختن روز معلومش کاری انجام دهد یا حداقل منتیش را با گمراه ساختن هر کس که ممکن است گمراه شود، راضی گرداند».

ولما سئل عن النصيحة لرفع هذا الخلل في العمل، وهل يكون بالاستعاذة والكتمان مثلاً، فقال (ع):

(هذا لا يخصكم، نحن نفعل مع عدونا ما نراه مناسباً، نجعله يظن أننا نعتمد على هذا وسيهتدي هذا، فينشغل بهم عن نريد، المسألة ليست فقط أنتم وما ترون، نحن مكلفون بما ترون وما لا ترون).

از ایشان نصیحتی برای رفع این خلل در کار درخواست نمودم و گفتم آیا این را مثلاً با استعاده و پنهان کاری می‌توان برطرف نمود؟

ایشان(ع) فرمود: «این مربوط به شما نیست. ما با دشمن آن گونه که مناسب بدانیم، رفتار می‌کنیم؛ به صورتی که او گمان می‌کند ما بر این روش اطمینان و اعتماد داریم و این شیوه به موفقیت می‌رسد؛ لذا او به آنها مشغول می‌شود و از پرداختن به کسانی که ما قصد کرده‌ایم باز می‌ماند. مسئله فقط به شما و آنچه که می‌بینید منحصر نیست بلکه ما در قبال هر چه که می‌بینید و آنچه که نمی‌بینید تکلیف داریم.»

* * *

(الخوف نعمة) ..

قال (ع) لما مرّ بعض الإخوة الأنصار بضيق:

• ترس، نعمت است

برخی از انصار در تنگنای شدیدی گرفتار شده بودند. ایشان(ع) فرمود:

الدعاء يرد كيد الظالمين، فليدعوا الله، وليلتجئوا إلى الله ويدعوا بدعاء الجوشن الصغير. الخوف أيضاً نعمة تلجئ العبد إلى الله وتقربه منه وتذكره بعد غفلته).

ثم قال (ع): (إن شاء الله شهر رمضان هذا قد أوشكنا أن ندخل في أيامه، فطلبي من جميع الأنصار أن لا يقصروا في قراءة الأدعية والالتجاء إلى الله والتضرع إليه).

«دعا، مکر و حيله‌ی ستمگران را برمی‌گرداند. خدا را بخوانید، به او پناه ببرید و با دعای جوشن صغیر از او مسألت کنید. ترس نیز نعمتی است که باعث می‌شود بنده به خدا پناه ببرد و لذا ترس، او را به خدا نزدیک کرده و پس از غفلتش به هوش می‌آورد.»

سپس فرمود: «این ماه رمضان است که به خواست خدا در آستانه‌ی ورود به آن هستیم. تقاضای من از همه‌ی انصار این است که در خواندن ادعیه و التجاء به خدا و تضرع و زاری به درگاهش کوتاهی نکنند.»

* * *

(رأفته بالناس ودعوتنا لمعاملتهم حسب ظاهرهم) ..

طلب أحد الذين كانوا يبحثون في الحق مساعدة من بعض الأنصار، وكنا مترددین في مساعدته لا لشيء فقط خوفاً من أن يكون لديه غرض معين كما اعتاد أهل الباطل فعله مع الحق وأهله، فنقلت ذلك إلى العبد الصالح (ع)، فقال:

• مهربانی ایشان با مردم و دعوت از ما برای رفتار با افراد بر اساس ظاهرشان

یکی از کسانی که به دنبال حق بود، درخواست کمک از برخی از انصار کرده بود. ما در کمک رسانی به او دو دل بودیم نه به خاطر چیزی بلکه فقط از ترس این که مبادا نیت و غرض خاصی در سر داشته باشد همان طور که اهل باطل با حق و اهل حق چنین رفتار می کنند. این موضوع را برای عبد صالح بازگو کردم. ایشان(ع) فرمود:

(علی کل حال، أنتم لم تفعلوا إلا خيراً، ولا يضرکم صدقه من عدمه، بل هو إن لم يصدق لا يضر غیر نفسه، فأنتم أقصى شيء تخسرون مبلغاً من المال، أما هو فيخسر شرفه إن لم يكن صادقاً.

أنتم دائماً عاملوا الناس بحسب ظاهرهم، فلم يأمر الله حتى الأنبياء أن يعاملوا الناس بحسب بواطنهم، فمن يطلب مساعدة ويقول أنه في مشكلة وخطر كما يقول نساغده سواء صدق، أم لم يصدق).

«به هر تقدیر، شما جز کار خیر انجام نمی دهید. اگر وی صادق نباشد به شما ضرری نمی زند؛ در این صورت، فقط به خودش ضرر می رساند و لا غیر. بیشترین خسارتی که به شما وارد می آید فقط مبلغی پول است، و حال آن که اگر او راستگو نباشد، شرافتش را از کف می دهد. شما همواره با مردم بر اساس ظاهرشان رفتار کنید. خداوند حتی به پیامبران نیز دستور نداده که با مردم بر اساس باطنشان تعامل داشته باشند. کسی که درخواست کمک می کند و می گوید با مشکل یا خطری مواجه شده، همان طور که می گوید یاریش می کنیم، خواه صادق باشد خواه نباشد».

ثم عاود (ع) السؤال عنه، وقال: (أمير المؤمنين (ع) قال: لو كان السائل على حق لهلك المسؤول، فعاملوا الناس بحسب ظاهرهم، والله هو من يحاسب الناس يوم القيامة. والله، أهون عليّ أن يقال عني ألف وألف مرة أني لا أعرف وجاهل ويخدعني أي أحد بكلمتين من أن ألقى الله يوم القيامة بظلم أحد من عباده).

سپس دوباره از او پرسید و ایشان(ع) فرمودند: «امیرالمؤمنین می فرماید: اگر سائل بر حق باشد،

مسئول (سؤال شونده) هلاک می‌گردد¹⁶³. لذا با مردم بر اساس ظاهر آنها رفتار کنید. این خداوند است که در روز قیامت از مردم حساب می‌کشد. به خدا سوگند این که هزاران هزار بار به من گفته شود که من چیزی نمی‌دانم و جاهلم و هر کس می‌تواند با دو کلمه فریبم دهد، بر من آسان‌تر است از این که روز قیامت خدا را در حالی ملاقات کنم که بر یکی از بندگانش ستمی روا داشته باشم».

* * *

(هل ينقل الانسان معرفة هو غير مطبق لها)..

سألت العبد الصالح (ع) فقلت: أحياناً ينقل إنسان شيئاً للآخرين كبعض المعارف الإلهية، ولكن هو مطمئن أنه لا يعيشها، أو غير مطبق لما فيها، فهل هذا مقبول؟

• آیا انسان می‌تواند دانشی را که خود به کار نبسته به دیگران منتقل کند؟

از عبد صالح^۷ پرسیدم: گاهی اوقات انسان پاره‌ای از برخی معارف الهی را به دیگران منتقل می‌کند و حال آن که خودش مطمئن است که آنها را به کار نبسته و در خود پیاده ننموده است. آیا چنین چیزی مورد قبول است؟

فقال (ع): (رسول الله محمد (ص) قال: "رحم الله امرأً سمع مقالتي ووعاها ونقلها للناس، فرب ناقل فقه لمن هو أفقه منه".)

ایشان (ع) فرمود: «پیامبر اسلام حضرت محمد^ص می‌فرماید: «رحم الله امرأً سمع مقالتي ووعاها ونقلها للناس، فرب ناقل فقه لمن هو أفقه منه»¹⁶⁴ (خدا رحمت کند کسی را که چون سخن مرا شنید آن را به خاطر بسپرد و به دیگران برساند، که چه بسا ناقل فقهی است که آن را برای کسی که از او فقیه‌تر است نقل کند).

* * *

^{۱۶۳} - لو كان السائل على الحق، لهلك المسؤول.

^{۱۶۴} - کافی: جلد ۱ صفحه ۴۰۳ ؛ بحار الانوار: جلد ۲ صفحه ۱۴۸.

(في ذكرى شهادة الزهراء (ع) ..)

كان (ع) مريضاً بسبب ذكرى شهادة الزهراء (ع) في أحد الأعوام، فقال:

• در ذکر شهادت حضرت زهرا(س)

در یکی از سالها به سبب شهادت حضرت زهرا(س) بیمار بودند. وی(ع) فرمود:

(هو مرض يصيبني في بعض مصائب آل محمد (ع) وهو من نعم الله، الحمد لله رب العالمين).

«در برخی مصیبت‌های آل محمد(س) دچار این بیماری می‌شوم و این، از جمله نعمت‌های الهی است. الحمد لله رب العالمين».

فقلت: لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، الحمد لله وقد جعل القتل لكم عادة وكرامتكم من الله الشهادة، عظم الله لك الأجر مولاي وأجزل لك العطاء بكل آهة وحسرة.

گفتم: لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم. الحمد لله و قد جعل القتل لكم عادة وكرامتكم من الله الشهادة (كشسته شدن عادت شما خانواده است و شهادت كرامتی الهی برای شما است)! مولای من، خداوند اجر و پاداشت را بزرگ گرداند و در هر آه و حسرتی، پاداش فراوان به شما عطا فرماید!

فقال (ع): (هذه كلمة لأمير المؤمنين (ع) لم تمر عليّ يوماً إلا وأبكتني أنقلها لك لعلك تنتفع بها: "إنا لله وإنا إليه راجعون، قد استرجعت الوديعة، وأخذت الرهينة، واختلست الزهراء، فما أقبح الخضراء والغبراء يا رسول الله").

(ع) فرمود: «روزی نیست که این سخن امیرالمؤمنین(ع) از خاطر من نگذرد و مرا به گریه نیندازد؛ برای شما نقل می‌کنم شاید از آن طرفی ببندی: «إنا لله وإنا إليه راجعون، قد استرجعت الوديعة، وأخذت الرهينة، واختلست الزهراء، فما أقبح الخضراء والغبراء يا رسول الله»¹⁶⁵ (همه‌ی ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. به راستی که امانت پس گرفته شد و گروگان دریافت گشت و زهرا(س) چه شتابان از دستم ربوده شد. ای رسول خدا! اکنون دیگر چه قدر این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می‌کند.»).

* * *

(قتلوا وسجنوا وأرهبوا ولم يطمسوا دعوة الحق)..

وعن طغيان أعدائه وأذاهم له ولأنصاره، قال (ع):

• کشتند، به زندان افکندند، ترساندند ولی نتوانستند دعوت حق را محو و نابود سازند

ایشان ۷ از ستم و تجاوزگری دشمنانش و آزارهایی که نسبت به او و انصارش روا داشتند فرمود:

(نحن ربما نصبر كثيراً، وكثيراً جداً، ولكن نتيجة عداء أيّ أحد لنا ربما تكون أسوأ شيء لمن يعادينا سواء دنيوياً أم أخروياً. قتل أسلافهم أبي الحسين (ع) في صحراء، فهل انتهى الأمر، أم أنّ الله أخزاهم في الدنيا والآخره!!

فوالله، لو أنّ أحمد الحسن وحيداً قتلوه في صحراء وأخفوا جثته لكانت نتيجتهم خزي الدنيا والآخرة ولو بعد حين إن كان أحمد الحسن من الله، فما أجهلهم!! هل هم عميان إلى هذه الدرجة!؟

فبعد الذي فعلوه في محرم "عام 1429" قتلوا ومثّلوا وحرّقوا الجثث وسجنوا، وأرهبوا كل من تطوله أيديهم، كل الذي فعلوه لم يطمس دعوة الحق . استخدموا امكانات دول، جيوش دول، وإعلام دول لطمس دعوة الحق وللقضاء على أحمد الحسن وعشرات معه، ولكن النتيجة أنهم لم يتمكنوا بل فضحوا، أليست هذه آية لهم لو كانوا يعقلون!!).

«چه بسا ما زیاد صبر می‌کنیم؛ بسیار زیاد! ولی فرجام دشمنی هر کسی با ما، چه بسا بدترین چیزها برای او در دنیا و آخرت باشد. نیاکانشان پدرم امام حسین ۷ را در بیابان کشتند. آیا قضیه خاتمه یافت؟! یا این که خداوند در دنیا و آخرت خوار و ذلیل شان فرمود؟!»

به خدا سوگند اگر احمد الحسن را تک و تنها در بیابان بکشند و جنازه‌اش را مخفی سازند، اگر او از سوی خدا باشد، عاقبت کارشان خواری در دنیا و آخرت خواهد بود ولو پس از گذشت مدت زمانی چند. چه قدر اینها جاهل‌اند!! آیا آنها تا این حد کورند؟!»

پس از کارهایی که در محرم سال¹⁶⁶ 1429 انجام دادند، اعم از کشتن و مُثله کردن و سوزاندن اجساد و به زندان افکندن و ترسانیدن هر کس که دستشان به او رسید، پس از انجام همه‌ی این کارها، نتوانستند دعوت حق را محو و نابود سازند. آنها از امکانات و لشکریان و رسانه‌های چند کشور برای نابود ساختن دعوت حق و یکسره کردن کار احمد الحسن و ده‌ها تن از همراهان او بهره جستند ولی

نتیجه آن شد که نه تنها به کام خود نرسیدند بلکه رسوا و بی‌آبرو شدند. آیا برای آنها این یک نشانه نیست؟! اگر تعقل کنند و اندیشه به خرج دهند!!!».

* * *

(أتواصوا به .. سبحانك يا رب) ..

والله، إنها للوعة تدمي القلب لألم قلبك أيها العبد الصالح، مما فعله ويفعله فقهاء الضلالة، قلعة إبليس المدخرة لقتالك قبل اليوم المعلوم بل آخر قلاعها، وكم قتلها عنهم: ما لي وما لهؤلاء الحمقى الذين لا يكادون يفقهون قولاً.

وحقاً أنت لست من أهل هذا العالم، لا مذراك موسى وتعلم منك، ولا يوم أنزلك الله لتحمل كأس الصلب ومرارته بدل عيسى، ولا يوم كنت أسداً مع جدك تكرّر معه في كراته لإرغام أنوف الكافرين بذئ فقاره، ولا حتى اليوم.

• آیا (به این کار) یکدیگر را وصیت کرده‌اند؟... پروردگارا تو منزهی

به خدا سوگند سوز دلت، ای عبد صالح از آنچه که این فقهای گمراه کردند و می‌کنند، دل را به خون می‌نشانند. این فقها، همان دژ ابلیس‌اند که برای نبرد با تو قبل از فرا رسیدن روز معلوم ذخیره شده، و بلکه آخرین دژ او است؛ و چه بسیار درباره‌ی آنها گفته‌ای: مرا چه کار با این جاهلانی که **لا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا** (هیچ سخنی را نمی‌فهمند).

حقیقتاً که شما اهل این دنیا نیستی؛ نه از آن زمانی که حضرت موسیؑ تو را دید و از شما علم فرا گرفت، و نه از آن زمان که خداوند شما را فرود آورد تا به جای حضرت عیسیؑ کاسه‌ی زهر به دار آویخته شدن و تلخی آن را بنوشی، و نه از روزی که به همراه جدت، شیری بودی که با ذوالفقارش برای به خاک مالیدن بینی کفار حمله ور می‌شدی، و نه حتی امروز.

ثم والله، إني لاستقبح دنيا جمعتك بهؤلاء الطغاة الجهلة وفقههم الشيطاني، لولا الرضا بقضائه سبحانه، وكم قلتها: أنا ميت أسير بين الناس، فساعد الله قلبك الشريف، والله صبرك، ويا عجباً منه في الوقت ذاته، وإلا فليس عندي أدنى شك في أن ربك الذي أرسلك لأنك أكرم عليه من أن يردّ لك دعوة وأنت بقية آل محمد، والله أمر بالغه بك أيها الحبيب.

هل توأصى فقهاء آخر الزمان به، وبحربه، وأذاه في نفسه وأهل بيته، وأنصاره، بل في دين الله كله؟ نعم،
توأسوا بذلك كله مع طغاتهم وأتباعهم.

وهذا بعض كلامه وهو يصف حالهم وألمه منهم، يقول (ع):

به خدا سوگند من دنیایی که این طاغوتیان جهالت پیشه و فقهای شیطانی را به همراه شما گرد هم آورده زشت می‌شمارم اگر رضا به قضای خدای سبحان نبود، و چه بسیار گفته‌ای: من مرده‌ای هستم که بین مردم اسیرم. خداوند دل شریف را یاری فرماید و صبر ارزانی شما گرداند! و وا عجباً از او در این زمانه؛ و گرنه هیچ شکی ندارم به اینکه خدایی که شما را فرستاد بر شما بخشنده‌تر از این است که دعوتی را برای شما رد کند در حالی که شما باقی‌مانده‌ی خاندان محمد هستید، و برای خداوند امری است که با شما آن را انجام خواهد داد، ای حبیب!

آیا فقهای آخر الزمان، یکدیگر را به این کار، به جنگ با او، اذیت رساندن به خودش و اهل بیتش و انصارش و بلکه در کل دین الهی، سفارش کرده‌اند؟ آری. به انجام تمام این کارها سفارش کرده‌اند، به همراه طاغوتیان و پیروان خویش!

بخشی از کلام احمد الحسن (ع) در توصیف وضعیت آنها و درد و رنجی که از آنها می‌کشد چنین است:

(هم الظاهر لا يتعظون وإلا فقد أوصلهم العداء لدعوة الحق إلى أن يسطرهم التاريخ في خاتمة الحجاج وابن زياد، فأى رذيلة وجريمة لم يخوضوا فيها بعد أن عادوا الحق، حتى وصل الأمر أن الإعلام يتكلم عنهم بارتكاب جرائم الاغتصاب في السجون التي يستحي منها حتى أسفل الطغاة، ولكن سبحانك لا إله الا أنت ﴿أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾.

هم اليوم تسكرهم السلطة ولا يلتفتون إلى أن التاريخ يسطر لهم أعمال الخزي والعار التي ارتكبتها الحجاج ويزيد وابن زياد، فأى فرق بينهم وبين من سبقهم؟! أبى الله إلا أن تصدق كلمات الطاهرين (ع): "كل راية قبل القائم راية طاغوت".

«ظاهراً آنها خیال پند گرفتن ندارند؛ چرا که دشمنی با دعوت حق، ایشان را به جایی رسانده است که تاریخ، آنها را هم‌ردیف حجاج و ابن زیاد ثبت خواهد کرد. بعد از آن که با حق به خصومت برخاستند، در کدام فرومایگی و جنایتی غوطه‌ور نشده‌اند؟! حتی کار به جایی رسیده است که رسانه‌ها از تجاوز به عنف در زندان‌ها سخن می‌گویند، کاری که حتی پست‌ترین ظالمان و سرکشان نیز از آن

شرم می‌کنند، **و لكن سبحانك لا اله الا انت**. «أَتَوَاصُوا بِهِ ۖ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ»¹⁶⁷ (آیا به این کار یکدیگر را وصیت کرده بودند؟ بلکه خود مردمی طاغی بودند).

امروزه اینها سرمست قدرت و فرمانروایی‌اند و متوجه نیستند که تاریخ، اعمال ننگین آنها را که حجاج و یزید و ابن زیاد نظیر آن را مرتکب شده‌اند به ثبت می‌رساند. پس چه فرقی است بین اینها و پیشینیان‌شان؟! خداوند امتناع دارد جز این که کلمات ائمه‌ی طاهرین^β را تایید و تصدیق فرماید که: «هر پرچمی قبل از قائم، پرچم طاغوت است»¹⁶⁸.

هل بعد هذه التصرفات والجرائم التي ترتكبها المرجعيات والحكومات الطاغوتية يشك أحد مهما كان أن هؤلاء طاغيت. فربما يخدعون الآن قوماً يتابعونهم وتلوث أيديهم بجرائمهم، ولكن من يأتي غداً سيتصفح المواقف وينظر ويرى بوضوح أنهم طغاة كمن سبقهم.

الأنصار إلى اليوم في السجون، وفي أكثر من دولة بتحرير من المراجع، إنها نفس أساليب الطغاة الذين سبقوهم، والحمد لله.

نحن أيضاً تفضل الله علينا بنفس ألم ومعاناة الأنبياء والأوصياء (ع)، سنة الله.

والله، إن الحياة مع هؤلاء الطغاة الظالمين برم وملل وألم، والموت والخلاص منهم راحة ونعيم. هنيئاً للشهداء رحلوا وتركونا مع هؤلاء الملاحين).

آیا پس از این اقدامات و جنایت‌هایی که هواداران مراجع و حکومت‌های طاغوتی انجام داده‌اند، کسی، هر کسی که باشد، در این که اینها طاغوت و ستمگر هستند، تردید می‌کند؟! شاید در حال حاضر گروهی فریب بخورند و از آنها دنباله‌روی کرده و دستان‌شان را به انجام جنایت‌هایی که انجام می‌دهند آلوده سازند، لیکن کسی که فردا می‌آید موضع‌گیری‌ها را بررسی خواهد کرد و به وضوح می‌بیند و درمی‌یابد که اینها طاغوتیانی همانند پیشینیان خود، بوده‌اند.

تا به امروز با تحریک مراجع، در بیش از یک کشور، انصار روانه‌ی زندان‌ها شده‌اند. این همان شیوه‌هایی است که طاغوتیان، پیش از آنها به کار گرفته‌اند. و الحمدلله.

خدا ما را با همان رنج و گرفتاری انبیا و اوصیاء فضیلت عنایت کرده و این سنت الهی است. به خدا سوگند زندگی با این طاغوتیان بی‌دادگر، مایه‌ی ملالت و بدبختی و رنج است، و مرگ و خلاصی از آنها، مایه‌ی راحتی و شادکامی! گوارای شهدا باد! رحلت کردند و ما را با این گروه ملعون ترک نمودند».

^{۱۶۷} - ذاریات: ۵۳.

^{۱۶۸} - کافی: جلد ۸ صفحه ۲۹۵.

فقلت وقد اعتصرني الألم: الحمد لله، الله يفرج عن آل محمد.

در حالی که درد وجودم را در چنگال خویش می فشرد گفتم: الحمد لله. خدا به آل محمد فرج عطا می فرماید.

فقال (ع): (آل محمد، الله فرّج عنهم، قد بيّننا الحق، هل ترى أنّ هناك شيئاً غير واضح قد بقي، بيّننا الأمر بصورة كما وصفت "أبين من الشمس"، ولكن الناس لا يريدون الحق، ماذا نفعل لمن يختارون طريق إبليس عن علم ودراية ومعرفة كما وصفهم أمير المؤمنين (ع): "خلق أشباه الكلاب").

فرمود: «خدا به آل محمد فرج عنایت کرده است. ما حق را بیان کرده ایم. آیا به نظرت چیز مبهمی باقی مانده است؟ این امر را به همان صورت که وصف شده یعنی «ابین من الشمس»¹⁶⁹ (روشن تر از خورشید) نمایان ساخته ایم ولی مردم خواهان حق نیستند. برای کسانی که با دانش و علم و معرفت، راه ابلیس را برمیگزینند چه باید بکنیم؟ همان کسانی که امیرالمؤمنین⁷ آنها را به مردمی چونان سگها (خلق اشباه الكلاب)¹⁷⁰ توصیف کرده است».

* * *

(الحذر من رفع المصاحف اليوم) ..

القائم (ع) لا يسير بالناس بسيرة جده أمير المؤمنين (ع)، هذا ما أوضحه الطاهرون في كلامهم كما هو معروف، فهو يأتي لفضح الباطل وقلعه من جذوره وإبدال الأرض التي ملأها الفاسقون والظالمون ظلماً وجوراً إلى العدل والقسط الإلهيين.

يقدم بعض الناس أحياناً بعض نصائح مفتعلة إلى الأنصار وهم يبلغون آيات الله إلى الناس، ولما يصل الأمر في بعض الأوقات أننا نريد فضح باطل ما لأناس مغرر بهم، ترتفع أصوات ذلك البعض المنتحل الأخلاق المصطنعة كذباً وزوراً لإبداء القول إن هذا لا ينسجم مع دعوة إلهية !!

• هشدار نسبت به بالا بردن قرآن ها در حال حاضر

رفتار حضرت قائم⁷ با مردم، همچون سیره ی جدش امیرالمؤمنین⁷ نیست و همان طور که معروف

¹⁶⁹ - غيببت نعماني: صفحه ١٥٤.

¹⁷⁰ - بحار الانوار: جلد ٢ صفحه ٨٤.

است، ائمه‌ی اطهار این موضوع را در سخنان خویش تبیین نموده‌اند. او می‌آید تا باطل را رسوا و ریشه کن نماید و زمینی را که تبهکاران و بیدادگران آن را پر از ظلم و جور کرده‌اند، به زمینی سرشار از عدل و داد الهی بدل نماید.

گاهی اوقات برخی مردم نصیحت‌های فریبکارانه‌ای به انصار که آیات الهی را به مردم می‌رسانند، ارائه می‌کنند. بعضاً که ما می‌خواهیم باطلی را که موجب فریفتگی برخی شده رسوا کنیم، هیاهوی این افرادی که خود را با اخلاق نیکوی دروغین و ناراست می‌آرایند، بلند می‌شود و بانگ برمی‌آورند که این کار با دعوت الهی سنخیتی ندارد!!

ولأن هذا أمر مهم وحساس قد لا أفهم مغزاه أنا فأقع من حيث لا أعلم فيما لا يرضي الله، أقول لأنصار الله: خذوا حذرکم من هکذا أخلاق مفتعلة، والتي لم تدعوهم يوماً للورع وهم يسبون داعي الله على منابرهم، وقد قالوا ما أخجل من تسيطره هنا.

وعلى أي حال، كان للعبد الصالح (ع) في هذه النقطة نصيحة، فلنستمع له وهو يتكلم مع أنصاره لما طلب من أحدهم أن يذكر إخوته بذلك، فقال:

و چون این امری مهم و حساس است، عمق معنای آن را در نمی‌یابم و ناخواسته در آنچه مورد رضای خدا نیست، واقع می‌شوم. به انصار خدا می‌گویم: از این اخلاق مزورانه برحذر باشید؛ اخلاقی که هیچ‌گاه آنها را به ورع دعوت نکرده است در حالی که آنها بر منبرهایشان به فرستاده‌ی خدا ناسزا می‌گویند و سخنانی به زبان می‌آورند که من از نوشتن آنها در اینجا شرم می‌کنم.

به هر حال، عبد صالح ۷ در این خصوص اندرزی دارد که به آن گوش جان می‌سپاریم؛ هنگامی که از یکی از انصار خود خواست که آن نصیحت را به برادرانش تذکر دهد، با ایشان چنین به گفت و گو پرداخت:

(أرجو منك أن تنصح الأنصار أن لا يفعلوا كما فعل جيش علي (ع) عندما رفع ابن العاص ومعاوية المصاحف، هم يأتونكم الآن بالأخلاق بعد أن أحسوا الهزيمة والخور، أخلاق يفتعلونها وهي أبعد شيء عنهم، يرفعون المصاحف على الرماح.

قد حضرت منذ سنين من مسألة رفع المصاحف، فأرجو من الله أن يعصمكم من هکذا فتن، فهم اليوم وغداً سيرفعون المصاحف وسيتكلمون بالأخلاق بعد أن يحسوا بالخور والانهمام تماماً مثل ابن العاص ومعاوية، ولا ينخدع بأخلاقهم المفتعلة إلا عديم الأخلاق مثل الخوارج).

«از شما تقاضا دارم که انصار را نصیحت نمایی به این که رفتاری همچون لشکر علیؑ وقتی که ابن عاص و معاویه قرآن‌ها را بالا گرفتند از خود نشان ندهند. اکنون که آنها احساس شکست و ناتوانی کرده‌اند، با اخلاق نیکو به سراغ شما می‌آیند. اخلاقی که آن را به خود نسبت داده‌اند ولی در واقع فرسنگ‌ها از آن دورند. قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بلند می‌کنند.

از سال‌ها پیش موضوع بالا بردن قرآن‌ها را هشدار داده بودم. از خدا مسئلت می‌کنم که شما را از چنین فتنه‌هایی حفظ کند. در حال حاضر که آنها کاملاً احساس شکست و هزیمت کرده‌اند همچون ابن عاص و معاویه، امروز و فردا قرآن‌ها را بالا خواهند برد و با اخلاق با شما سخن خواهند گفت. فقط کسانی که از اخلاق بی‌بهره‌اند فریب این اخلاق ساختگی آنها را خواهند خورد؛ کسانی همچون خوارج».

* * *

(اعلموا أنّي كجدي الحسين وأنفي كالحجر)..

طلب أحد الأنصار ذات مرة أن يعيد علاقته بأناس كانوا قد ردوا الحق ورفضوه، ووصفهم العبد الصالح بأنهم طغاة، وبعد طرح ما طلبه الأخ عليه رفض (ع) ذلك، ثم قال:

• بدانید که من مانند جدم امام حسینؑ هستم و بینی‌ام مانند سنگ است

یک بار یکی از انصار می‌خواست با گروهی از مردم که حق را رد و انکار کرده بودند و عبد صالحؑ آنها را سرکش توصیف نموده بود، تجدید رابطه کند. پس از آن که این برادر، موضوع را با عبد صالحؑ مطرح نمود، ایشان(ع) آن را قبول نکرد و فرمود:

(أرجو أن تفهموا شيئاً، أنا كجدي الحسين (ع) وأنفي كالحجر، ووالله أذبح ألف مرة ولا أطأطي رأسي لطاغية).

«امیدوارم چیزی را بفهمید: من مانند جدم حسینؑ هستم و بینی‌ام مانندسنگ است¹⁷¹! به خدا سوگند اگر هزار بار سرم را ببرند، در برابر طاغوت سر فرود نمی‌آورم».

* * *

كان هذا آخر ما دونته عنه روعي فداه ممّا نقلته في هذا الكتاب، أرجو الله أن يعمّ نفعه عباده المؤمنين،
والحمد لله رب العالمين أولاً وآخراً وظاهراً وباطناً، وصلى الله على عبده ورسوله محمد وآله الطاهرين الأئمة
والمهديين وسلم تسليماً، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

این آخرین چیزی است که از او -جانم فدایش باد- در این کتاب به نگارش درآوردم. از خداوند
مستلت می‌کنم که بندگان مؤمن‌اش را به آن بهره‌مند گرداند.

و الحمد لله رب العالمين اولاً و اخراً و ظاهراً و باطناً، و صلى الله على عبده و رسوله محمد و آله الطاهرين الأئمة و
المهديين و سلم تسليماً

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

والحمد لله رب العالمين

0..... مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه)

فهرست

1..... سوالی از اعلاء السلام در مورد کتاب مع عبد الصالح

4..... الاهداء

5..... تقسیم :

المحطة الأولى :

ما يتعلق بالقرآن الكريم

• وقفة مع نصوص المسلمين ومقارنتها بما بين أيدهم من القرآن اليوم ..

12..... وقفة ای کوتاه در نوشته های مسلمانان ومقایسه آنها با آنچه که امروز در بین دستانش از قرآن هست

قراءة (بكل أمر) في سورة القدر ..

27..... قرائت (بكل امر) در سوره قدر.

0..... مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه).....

المحطة الثانية :

ما يتعلق بالروايات

36..... (السؤال عن الجزئيات في الروايات).....

(إمام ينسب الفعل لنفسه والمقصود هو إمام آخر).....

39..... (امام انجام کار را به خود نسبت می دهد و منظور او امام دیگری است)

42..... (رواية السمري).....

رواية: (لا تنقضي الدنيا حتى يجتمع رسول الله (ص) وعلي (ع) في الثوية ..)

50..... * رواية: (دنيا تمام نمی شود تا اینکه رسول خدا (ص) وعلی (ع) در یک جا جمع شوند...)

54..... (مقطع من الزيارة الجامعة ..)

(هل النور هنا هو نفسه النور في العوالم العلوية ..)

56..... (آیا نور در اینجا همان نور در عوالم علوی است)

0..... مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه)

(دعوا الأمر حتى يأتي وقته..)

57..... (امر را رها كنيد تا اينكه زمانش فرا رسد ...)

المحطة الثالثة:

ما يتعلق بالعتيدة

(من كان الحجّة الناطق على الناس قبل مجيء اليماني..)

59..... (حجت ناطق بر مردم قبل از آمدن یمانی چه کسی بود)...

(الحجة الناطق على الناس الآن)..

67..... (اکنون حجت ناطق بر مردم)

(معنى الحجّة الصامت)..

73..... (معنى حجت صامت "ساكت")...

(مجيء الوصي قبل الحجّة)..

76..... (آمدن وصی قبل از حجت)

0..... مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه).....

(فاذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه أول المهديين) ..

78..... (وهرگاه زمان وفاتش رسيد آنرا به فرزندش اولين مهديين تسليم نمايد)

81 (معنى الرفع) ..

(ما يترتب على الرفع) ..

87 (آنچه که به رفع مرتبط است ...)

90 (الرفع وجسد المرفوع) ..

(الفرق بين العصمة والتسديد .. لقاء موسى (ع) بالعبد الصالح (ع) ..)

100 (فرق بين عصمت وتسديد (توفيق صواب جستن) ..)

113 (العمل في عالم الذر) ..

(هل جعل الخلافة والإمامة تشريعياً أم تكوينياً) ..

118 (آيا خلافت وامامت امرى تشريعى يا تكوينى قرار داده شده است)

1..... مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه)

(الخلافة الإلهية والحكم) ..

122 (خلافت الهی و حکومت).

(اختبار حجة الله بغير أدلته) ..

127 (اختبار حجت خدا بدون دلایلش)

(كيف عرّف الله حجته ابراهيم (ع) ..)

132 (خداوند چگونه حجت خود حضرت ابراهيم (ع) را به مردم معرفی کرد...)

(جرأة المخالفين على والده ووالدته عليهما السلام) ..

135 (جرأت و جسارت مخالفين بر پدر و مادر ایشان عليهما السلام)

(أنا خير منه " .. مشكلة المنكرين دائماً) ..

137 (" من از ایشان بھترم " ... همیشه مشکل منکرین است ..)

(الصلاة على آل محمد الاثمة والمهديين (ع) وموقع فاطمة (ع) منها) ..

138 (درود بر خاندان محمد وائمه و مهديين (ع) و جایگاه حضرت فاطمه (ع) از آن)

2..... مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه).....

(ماذا يقصد ابراهيم (ع) بقوله : لا أحب الآفلين) ..

141 (مقصود حضرت ابراهيم (ع) از فرموده اش: " ناپدید شدگان را دوست ندارم " چه بوده است) ..

(بالطعام يموت ابن آدم وبكلمة الله يحيى) ..

143 (فرزند آدم با غذا می میرد و با کلمه خدا زنده می گردد) ..

(معنى السماء الأولى) ..

145 (معنى آسمان اولی) ..

(بداية المؤمن ربما تكون بالدعاء ، ويكفيه الوقوف بباب الله راجياً) ..

147 (سرآغاز مومن شاید با دعا باشد، و در درگاه خدا امیدوارانه ایستادن برایش کفایت می کند) ..

(ما هو القلب الذي يعي به الانسان) ..

150 (قلبی که انسان با آن حس می کند، چه قلبی است) ..

(كيف تستقر المعرفة الحقيقية في القلب ويحقق الانسان هدف الانبياء) ..

151 (معرفت حقیقی چگونه در قلب مستقر می شود و شخص هدف پیامبران را محقق می سازد) ..

(كيف قهر الاولياء أنفسهم لما يرضي الله)..

154 (چگونه اولياء بر نفس خود كه موجب رضای خدا می شود غلبه كردند)

156..... (حجة الله وختم النبوة)..

156 (إلهي أنت كما أحب ..)

(بداية السنة عند الله)..

157 (شروع سال نزد خداوند ...)

(العلم كله حجة على الانسان إلا ما عمل به)..

158 • علم همگی حجت بر انسان است مگر آنچه به آن عمل شود.

(الرؤيا بالمعصوم في غير مواصفاته المعروفة)..

159 (ديدن معصوم در روياء غير از اوصاف معروف آن)

المحطة الرابعة:

ما يتعلق بالمنظرات والبحوث

1..... مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه)

(بعض وصاياہ (ع) بخصوص المناظرات) ..

161 (برخی از توصیه های ایشان (ع) در خصوص مناظره ها)

(نصيحة منه بكتابة بعض البحوث) ..

168 (نصيحتی از ایشان به نوشتن بعضی بحثها)

(إعمال بحوث مقارنة) ..

173 (به کارگیری بحثهای مقایسه ای)

المحطة الخامسة:

ما يتعلق بالنصائح العامة وبعض كلامه (ع)

(كيف يكون الايمان مستقراً) ..

175 (ایمان چگونه پایدار و مستقر می گردد)

(علاج قساوة القلب) ..

178 (درمان قساوت قلب)

2..... مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه).....

(تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً....)

179 (این دار(بهشت ابدی) آخرت را برای کسانی که بلندی (مقام) را نمی جویند قرار می دهیم...)

(نصيحة في هداية الناس)..

182 (نصيحتی برای هدایت مردم)

(ومن كلامه (ع) ما يصعب وضع عنوان يشير إليه)..

185 (واز فرموده ایشان(ع) آنچه که دشوار است عنوانی برای او قرار داد که به آن اشاره کند)

(خطة آل محمد (ع) في العمل)..

188 (نقشه خاندان محمد(ع) در عمل)

(الخوف نعمة)..

189 (ترس نعمت)

(رأفته بالناس ودعوتنا لمعاملتهم حسب ظاهرهم)..

190 (مهربانیش به مردم ودعوت ما و برخورد با آنها مطابق ظاهرشان)

3..... مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه).....

(هل ينقل الانسان معرفة هو غير مطبق لها) ..

191 (آيا انسان معرفتی که خود بر آن منطبق نیست می تواند منتقل کند)

(في ذكرى شهادة الزهراء (ع) ..)

192 (در ذکر شهادت حضرت زهرا (ع))

(قتلوا وسجنوا وأرهبوا ولم يطمسوا دعوة الحق) ..

193 (به قتل رساندن، زندانی نمودن و ترساندن و نتوانستند مانع نشر دعوت حق شوند)

(أتواصوا به .. سبحانك يا رب) ..

194 (در مورد او سفارش دادند... سبحانك يا رب)

(الحذر من رفع المصاحف اليوم) ..

197 (برحذر باشید از بلند کردن مصاحف [قرآنها] در امروز)

(اعلموا أيّ كجدي الحسين وأنفي كالحجر) ..

4..... مع العبد الصالح الجزء الاول (متن - ترجمه).....

199 (بدانیدکه من مانند جدم امام حسین (ع) هستم وپینی ام مانند سنگ است)
